
رمز عاشورا:
علیه‌السلام
درس بندگی از سیرت حسین
محمد بنی‌هاشمی
به اهتمام سعید مقدس

بسم الله الرحمن الرحیم

رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام/ محمد بنی هاشمی؛ به اهتمام سعید مقدس.

مشخصات نشر : تهران: منیر ، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۲۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۹۵-۴

عنوان دیگر : درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : حسن بن علی(ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع : عاشورا

شناسه افزوده : مقدس، سعید، ۱۳۵۸ -

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ /ب۸۸۳ر۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۱۷۶۴۳

ص: ۱

اشاره

مقدّمه

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به

نازدانه خردسال سیّدالشّهدا علیه السلام

که با دیدار سر بریده پدر به شهادت رسید

از جانب

بزرگ سردار سالار شهیدان

جناب حبیب بن مظاهر اسدی رضوان الله علیه

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست؟

وقتی از سیّد و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهما السلام سخن می گوییم، دل های مؤمنان حالات مختلفی نسبت به ایشان پیدا می کند. از طرفی جاذبه محبّت آن عزیز آرامش و قرار را از انسان می گیرد و از طرف دیگر احساس کوچکی و خضوع خاصّی در برابر عظمت آن بزرگ بر شانه انسان سنگینی می کند. محرّم که می رسد نام و یاد امام حسین علیه السلام همه قلب انسان را فرامی گیرد و خاطره مصیبت هایش شراره های سوز و گداز را در دل ها می افروزد.

سخن گفتن از ابعاد عظمت آن حضرت بسیار سخت است و کاوش در رمز و راز عاشورای او نیز به همان اندازه سخت. هر عاشورایی که می رسد سؤال ها و ابهام های همیشگی در ذهن ها قوّت می گیرد:

- علّت پیشامد کربلا چه بود؟

- چرا امام علیه السلام از بیعت با یزید امتناع ورزیدند؟ آیا به هدف خود رسیدند؟

- مگر امام علیه السلام بی وفایی کوفیان را نمی دانستند؟ پس چرا اصرار به رفتن خود و خانواده شان به کوفه داشتند؟

- آیا شهادت سیّدالشّهدا علیه السلام به مشیّت الهی بود؟ و معنای صحیح آن چیست؟

- آیا اختیار امام علیه السلام در وقوع تقدیر الهی تأثیری داشت؟ چگونه؟

- حرکت امام علیه السلام به امر خدا چگونه با محاسبات عادی بشری سازگار است؟

- آیا از سخنان امام علیه السلام به افراد مختلف می توان به رمز و راز عاشورا پی برد؟

- این ها نمونه هایی از پرسش هایی است که ذهن بسیاری از دوستداران سیّد و سرور شهیدان را درگیر می کند. هرکس دوست دارد پاسخ درست آن ها را بداند، امّا وقتی از پاسخ های داده شده قانع نمی شود، بر سر دو راهی قرار می گیرد: یا به بعضی از اعتقاداتش - که از کودکی با آن ها زندگی کرده مانند این که امام علیه السلام در حرکت به سوی کربلا از شهادت خود آگاه بوده اند - شک می کند و یا این که از خیر پیدا کردن جواب صحیح آن ها می گذرد تا لااقل آرامش روحی خود را حفظ نماید.

چگونه می توانیم به صحّت پاسخ های داده شده اطمینان پیدا کنیم؟ اصولاً تحلیل و تفسیر زندگانی ائمّه علیهم السلام چگونه ممکن است؟ آیا ضوابط و معیارهای حاکم بر زندگی ما شامل عملکرد پیشوایان معصوم ما هم می شود؟ آیا ائمّه طاهرین علیهم السلام در همه وظایف و تکالیف

ص: ۱۴

ما با ما مشترکند؟ علوم غیبی و الهی ایشان چه تأثیری در موضع گیری هایشان داشته است؟ آن چه خدا به طور خاصّ از آن ها خواسته و یا به اختیار خودشان گذاشته، شامل چه چیزهایی می شود؟ اگر پاسخ صحیح این پرسش ها را بدانیم، آن گاه می توانیم در مورد حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام که منجر به واقعه عاشورا شد، تحلیل صحیح و مطابق با واقع ارائه دهیم. در این نوشتار سعی شده سر نخ های این پاسخ ها ارائه شود. تفکیک جنبه الهی و بشری در امامان معصوم علیهم السلام و خلط نکردن احکام این دو جنبه با یکدیگر، نقش مهمّی در معرفت صحیح نسبت به حضرات معصومین علیهم السلام و تحلیل و تفسیر حرکت های ایشان دارد و این نکته مهم ترین محور در بحث فعلی است. با توجّه عمیق به همین نکته روشن می شود که در حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام رمز و رازی نهفته که با علوم عادی بشری قابل کشف نیست. این جنبه از سیره ایشان را باید فقط تعبّداً پذیرفت. امّا مطالبی که خود حضرت در پاسخ به سؤالات و اعتراضات دیگران فرموده اند، هرکدام نشان نگر حکمتی از حکمت های حرکت ایشان می باشد.

در کتاب حاضر تفصیل و توضیح همین مطالب آمده است که امیدواریم گامی در جهت تبیین این موضوع مهم و اساسی برداشته شده باشد. ما ادّعا نمی کنیم که حقّ مطلب را ادا کرده ایم و علاقمندیم صاحب نظرانی که مبنای اصلی کتاب را می پذیرند، به تکمیل و رفع نقائص احتمالی آن بپردازند.

این مطالب ابتدا در طول دو ماه محرّم و صفر سال ۱۴۳۲ قمری در

ص: ۱۵

جمعی معتقد به مبانی امامت شیعی تدریس و سپس توسّط یکی از افراد حاضر در آن جمع به طور کامل از نوار پیاده و ویرایش شده است. در مرحله سوّم با همّت جناب آقای سعید مقدّس به صورت فعلی درآمده است. در متن کتاب، نحوه ارائه و لحن گفتاری آن حتّی المقدور حفظ شده و اصلاحات عمدتاً در ترتیب و نوع تنظیم مباحث اعمال شده است.

خداوند را به حقّ و آبروی حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام می خوانیم که این تلاش را از همه کسانی که در به ثمر رساندن آن سهیم بوده اند، به فضل و کرمش بپذیرد و آن را وسیله ای برای تقرّب بیشتر خوانندگان به آستان مقدّس و ملکوتی آن محبوب دل ها قرار دهد.

این هدیه ناقابل را از جانب بزرگ سردار سالار شهیدان جناب حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله به پیشگاه نازدانه خردسالی که پس از تحمّل مصیبت های سخت در فراق، با وصال سر بریده پدر به شهادت رسید، تقدیم می کنیم به این امید که حضرت رقیّه علیها السلام به پاس فداکاری ها و جانفشانی های آن سرلشکر فقیه، ما را در دنیا و آخرت نزد پدرش شفاعت نماید.

ایّام ولادت امام رؤوف

ذی القعده ۱۴۳۲

مهرماه ۱۳۹۰

سیّدمحمّد بنی هاشمی

ص: ۱۶

مدخل

اشاره

هدف از بحثی که در خصوص ماجرای عاشورا و حادثه کربلا آغاز می کنیم این است که بتوانیم با توجّه به فرمایش های اهل بیت علیهم السلام به گوشه هایی از رمز و راز این حادثه دست یابیم. البتّه مقصود ما فقط کنجکاوی و ارائه تحلیل و توضیح درباره این واقعه نیست. بلکه غایت اصلی از این رهگذر، کسب رتبه های بالاتری از معرفت خداوند متعال و امام علیه السلام است.

در قضیه کربلا و مصیبتی که بر امّت اسلام و مسلمانان وارد شد، اسراری نهفته است که اگر مقداری روشن گردد، انسان می فهمد تمام این جانفشانی ها و فداکاری هایی که سیّدالشّهدا علیه السلام و اصحاب ایشان کردند، نبوده جز به خاطر معرفت و بندگی خدا.

این بحث در واقع توضیح سیره کسانی است که خدا را به شایستگی شناخته اند «عرفوا الله حق معرفته»(1). از خداوند کمک می خواهیم که توفیق دهد به این هدف برسیم و انشاءالله معرفت ما به سیّدالشّهدا علیه السلام،۷.

ص: ۱۷

۱- بحارالانوار، ج ۵۱، ص۸۷.

و معرفتمان به خدا از این طریق بیشتر گردد و در صف «محبّین نمط اعلی» (بالاترین رتبه محبّان آن حضرت) قرار بگیریم؛ آن محبّانی که امام صادق علیه السلام درباره شان فرموده اند:

أحبّونا فِی السرِّ و العلانِیَهِ.

ما را در پنهان و آشکار دوست می دارند.

صدر ویژگی های ایشان و محور آن، این است که «حقّ معرفت خدا» را دارا هستند.(۱)

در تاریخ دو مقطع وجود دارد که واقعاً بسیار پر رمز و راز است:

یکی مقطع غیبت امام عصر علیه السلام است که ما هم اکنون در آنیم. این مقطع بسیار پیچیده و پر رمز و راز است. درباره آن تحلیل های زیاد و عمدتاً نادرستی صورت گرفته است و انسان هربار با یک نظریّه نور در این باره مواجه می شود که نشان می دهد چه قدر هضم قضیّه غیبت امام عصر علیه السلام سنگین است.

دیگری مقطع پایانی زندگی سیّدالشّهدا علیه السلام است، آن زمان که از مدینه حرکت کردند و سفر شگفت آور خود را شروع نمودند، تا روز عاشورای همان سال که بیش از پنج ماه به طول انجامید. در این باره نیز تحلیل های فراوانی ارائه شده و کتاب های بسیاری انگاشته شده است. اسراری که در این جا نهفته، حیرت انگیز است و امتحانی که خود سیّدالشّهدا علیه السلام در پیشگاه خدا دادند بسیار امتحان عجیبی بوده و مقامی که ایشان به خاطر موفقیّت و سربلندی در این امتحان نزد خداوند پیدا کرده اند از حدّ ادراک ما فراتر است.۶.

ص: ۱۸

۱- بحارالانوار، ج۶۵، ص۲۷۶.

پرسش های مطرح در این بحث

مهم ترین پرسش هایی که در این حرکت امام علیه السلام مطرح بوده و هست عبارتند از:

اوّل: چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکردند؟

در صورتی که پاسخ داده شود: «یزید بدعت گذار بود و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده بود»، می توان گفت معاویه هم همین طور بوده است. او ۲۰ سال بعد از صلح با امام حسن علیه السلام زنده بود. امام حسن و امام حسین علیه السلام، - هرکدام ده سال و مجموعاً بیست سال - در زمان امامتشان با معاویه هم عصر بودند. و سیّدالشّهدا علیه السلام - مانند برادرشان - در برابر معاویه بدعت گذار سکوت فرمودند.

دوم: آیا یزید خطرناک تر از معاویه بود؟ چه تفاوت هایی بین معاویه و یزید وجود داشت؟

اگر تسلیم ولایت امر مسلمین(۱) به معاویه و دست دادن با او اشکال نداشت، چرا سیّدالشّهدا علیه السلام نیز همین رویکرد را در برابر یزید اتخاذ نکردند؟ نیز امیرالمؤمنین علیه السلام، در زمان آن سه خلیفه بالأخره با آن ها بیعت نمودند. امّا امام حسین علیه السلام در برابر یزید حاضر به این کار۵)

ص: ۱۹

۱- این تعبیر در خود صلح نامه آمده است که امام حسن علیه السلام ولایت امر مسلمین را به شرط عمل بر طبق کتاب خدا و سنّت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و سیره خلفانی صالح به معاویه سپردند. به بخشی از متن صلح نامه بنگرید: بِسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم هَذَا مَا صَالَحَ عَلَیهِ الحَسَنُ بنُ عَلِیِّ بنِ أَبِی طالِبٍ مُعَاوِیَهَ بنَ أَبِی سُفیَانَ صَالَحَهُ عَلَی أَن یُسَلِّمَ إِلَیهِ وِلایَهَ أَمرِ المُسلِمِینَ عَلَی أَن یَعمَلَ فِیهِم بِکِتَابِ اللهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ سِیرَهِ الخُلَفَاءِ الصَّالِحِین (بحارالانوار، ص ۴۴، ص۶۵)

نشدند. مگر یزید چه تفاوتی با معاویه داشت؟

در تاریخ آمده است که معاویه پس از صلحش با امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هر دو بزرگوار را به شام احضار کرد. و این بزرگواران نیز پذیرفتند. معاویه از ایشان خواست بیعت کنند. ایشان نیز در حضور مردم با معاویه بیعت کردند.(۱) همین امام حسین علیه السلام که در آن جا بیعت کردند چرا پس از آن بیعت با یزید را نپذیرفتند؟

آیا به این دلیل که معاویه آدم زیرک و سیّاسی بوده است؟ آیا به این علّت بود که با معاویه بیعت کردند امّا با یزید بیعت نکردند؟ یعنی یزید خطرناک تر از معاویه بوده است؟

جواب این سؤال، ساده نیست. بستگی به این دارد که خطرناک تر بودن را به چه بدانیم؟ آیا خطرناک تر بودن یزید، به خاطر تظاهر او به فسق بود؟ بدین خاطر بود که علنی شرب خمر می کرد، علنی حرام های الهی را مرتکب می شد و معاویه این چنین نبود؟

ممکن است کسی بگوید مکر و حیله معاویه خطرناک تر از این روش یزید بوده است. چون او با همان دغل کاری و فریبکاری اش دین را از درون خالی می کرده است. این حرف درست است یا غلط؟ آیا می شود آن را پذیرفت یا نمی شود پذیرفت؟

سوّم: آیا امام حسین علیه السلام - صرف نظر از بیعت خواستن یزید از ایشان - قیام کردند؟

برخی معتقدند اگر یزید از امام حسین علیه السلام بیعت نمی خواست باز۱.

۱- بحارالانوار، ص۴۴، ص ۶۱.

هم ایشان قیام می کر:

حتّی اگر یزید از آن حضرت تقاضای بیعت نمی کرد و متعرّض ایشان نمی شد و بلکه به فرماندار خود در مدینه دستور تجلیل و تکریم آن جناب را می داد و حتّی قسمتی از مملکت پهناور اسلامی آن روز را که متشکل از کشورهای مصر و شام و عراق و ایران و حجاز و روم و یمن بود به آن حضرت واگذار می کرد و مثلاً می گفت استان عراق یا حجاز یا ایران تحت سیطره شما باشد و شما کاری به کار من در مناطق دیگر حکومتی نداشته باشید و فرضاً کوفیان نیز از ایشان دعوتی نکرده بودند، آیا در این صورت آن حضرت باز هم در مدینه ساکت می نشست؟ و به زندگی مرفّه و آرام خویش ادامه می داد و یزید را وا می گذاشت که به حکومت نامشروع خود در هتک حرمت اسلام و قرآن و ظلم و ستم بر مسلمانان در ترویج فساد و فحشا در بلاد اسلامی ادامه دهد؟ این چنین رفتاری از آن حضرت هرگز متصور نیست. بلکه وقتی می دید معروف، متروک است و منکر رایج، باز احساس تکلیف می کرد.

چنین تحلیلی تا چه حد مقرون به صواب و منطبق بر واقعیّات تاریخی و تبیین های روایی است؟ طبق این چنین تحلیلی، انگیزه اصلی امام حسین علیه السلام همان امر به معروف و نهی از منکر است. در فرمایش های خود سیّدالشّهدا علیه السلام هست که:

إنّی لم أخُرج أشَراً، ولا بَطَراً، ولا مُفسِداً، ولا ظالماً؛ و انَّما خَرَجتُ لِطلبِ الاصلاحِ فی أمّهِ جدّی، أرید أن آمُرَ بالمعروفِ، و أنهی عَنِ المنکرِ؛ و أسیر بسیرهِ جدّی و ابی

ص: ۲۱

علیٍّ بن ابی طالبٍ...(۱)

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امّت جدم به پا خاستم، و اکنون می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب راه بروم.

تعبیر «قیام» در همین جا به کار می رود.

باید دید به کار بردن خود این تعبیر بر چه فرضیه و اساسی است؟ به چه معنا می توانیم بگوییم حضرت قیام کردند؟ خصوصاً اگر یزید بیعت نمی خواست آیا باز هم حضرت قیام می کردند؟ یا نمی توانیم این را بگوییم؟ بستگی به این دارد که نظریّه ما چه باشد.

چهارم: آیا دعوت کوفیان تأثیری در حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام از مکّه داشت؟ و آیا پاسخ به این دعوت بر امام علیه السلام واجب بود؟

برخی قائلند که همین دعوت کوفیان باعث شد امام حسین علیه السلام به سمت کوفه بروند. یعنی اگر آن ها دعوت نکرده بودند حضرت هم این کار را نمی کردند. امّا بعد از دعوت آن ها، اگر حضرت جواب نمی دادند، شرعاً در پیشگاه خدا مسؤول بودند. اینان معتقدند که تا قبل از این دعوت، حجّت بر حضرت تمام نبوده است امّا بعد از دعوت آن ها، حجّت بر ایشان تمام شده و «باید» به سمت کوفه می رفته اند.

پنجم: آیا امام علیه السلام این بی وفایی کوفیان نسبت به خودشان را می دانستند؟۹.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹.

پرسش این است که به چه دلیل امام علیه السلام به اطّلاعاتی که دیگران به ایشان می دادند ترتیب اثر نمی دادند؟ افرادی مثل عبدالله بن عمر یا محمّد بن حنفیّه و ابن عبّاس، حضرت را نصیحت می کردند که «مگر شما کوفیان را نمی شناسید؟ این ها با برادر و پدرتان چنان کردند. باز هم شما به کوفیان امید بسته اید؟!»

آیا امام حسین علیه السلام به اندازه ابن عبّاس و ابن عمر از اوضاع اطّلاع نداشتند و کوفیان را نمی شناختند؟ با وجود این زمینه ها و نصایح، حرکتشان به سمت کوفه، کار موجّهی بود؟ حساب کردن روی آن نامه ها کاری منطقی و عقلایی بود؟ آیا ایشان این را تشخیص نمی دادند؟ اگر بخواهیم تنها یک توجیه ظاهری بکنیم، باید بگوییم به نظر نمی آید که امام علیه السلام می توانستند روی کوفیان حسابی باز کنند. امّا در عین حال می بینیم که ایشان جناب مسلم را فرستادند. جناب مسلم هم در آن جا رفت و بیعت گرفت و به امام علیه السلام پاسخ داد: «بیایید که هجده هزار نفر از مردم بیعت کرده اند».(۱) واقعیّت چه بوده؟ در واقع امر چه قدر می توان جواب مثبت به کوفیان را، انگیزه حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه دانست؟

ششم: وقتی بی وفایی کوفیان ظاهر شد چرا امام علیه السلام قبل از رسیدن به کربلا بازنگشتند؟

در جریان حرکت به کوفه، وقتی خبر شهادت حضرت مسلم به عقیل آمد، حضرت پرسیدند: حال چه کنیم؟ فرزندان مسلم گفتند:۵.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۳۵.

«باید ادامه دهیم». حضرت هم فرمودند: «ادامه می دهیم».(۱) یعنی برنگشتند. در حالی که آن جا هنوز حُرّ به حضرت نرسیده و ایشان را مجبور نکرده بود که فرود آیند و بمانند. چطور شد که حضرت برنگشتند؟ اگر واقعاً قصد بازگشت داشتند چرا همان جا برنگشتند؟ در روز عاشورا و در خود صحرای کربلا، خود ایشان به اشقیا فرمودند: «بگذارید من بروم، به مأمنی می روم و شما وا می گذارم».(۲) اگر واقعاً می خواستند به نقاط دوردست بروند، چرا قبل از این که گرفتار اشقیا شوند نرفتند؟ چرا قبل از این که وارد کربلا شوند، نرفتند؟ چرا با این که می دانستند اگر بیایند گرفتار می شوند - و این را از روی همان حساب های ظاهری هم می شد فهمید چه رسد براساس علم امامت - باز آمدند و بعد خود شهید و خانواده شان اسیر شدند؟

این ها سؤالاتی است که در لایه بیرونی و ظاهری این بحث، به ذهن می رسد. در این نوشتار برای یافتن پاسخ به پرسش های فوق تلاش می کنیم.۵)

ص: ۲۴

۱- الارشاد، ج۲، ص۷۵، راوی می گوید: ... فنظر إلی بنی عقیل فقال ما ترون فقد قتل مسلم فقالوا و الله لا نرجع حتّی نصیب بأرنا أو نذوق ما ذاق فأقبل علینا الحسین علیه السلام و قال لا خیر فی العیش بعد هؤلاء فعلمنا أنه قد عزم رأیه علی المسیر...

۲- در روز عاشورا فرمودند: اذ کرهتمونی فدعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الارض (تاریخ طبری، ج۵، ص۴۲۵)

فصل اوّل: شکست تحلیل های بشری

۱) ناهمخوانی حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام با حساب و کتاب های بشری

چنـان که در مـدخل بحث گفته شـد یکی از مؤلّفه های مهم در تحلیل حرکت سیّدالشّـهدا علیه السـلام مسأله «دعوت کوفیان» است. برخی حکم کرده اند که وقتی به حسب ظاهر بیش تر از بیست هزار نفر از آنان با مسـلم بن عقیل بیعت کردند و دوازده هزار نامه از طرف کوفیان به سوی امام علیه السـلام سـرازیر شد، امام حسین علیه السلام «مکلّف» بودند که دعوتشان را اجابت نمایند. اسـتدلال این دسـته آن است که چون امام علیه السـلام مورد خطاب نامه های اهل کوفه قرار گرفته و آن ها ایشان را به کوفه دعوت نمودند، در پاسخ به آن ها راهی کوفه شدند. لذا اگر امام حسـین علیه السـلام به درخواست اهل کوفه پاسخ نمی دادند در پیشگاه خدا حجّتی نداشتند و بلکه اهل کوفه بر ایشان حجّت پیدا می کردند. به تعبیر دیگر، حجّت بر ایشان تمام بود و می بایست به این همه درخواست، پاسخ عملی و

جواب مثبت می دادند.

امّا این ادّعا و استدلال، محلّ تأمل است چون:

اوّلا:

سابقه و شیوه برخورد کوفیان و بی وفایی آن ها با امیرمؤمنان علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام امر پوشیده ای نبود و درخواست آن ها از حضرت می توانست به این پاسخ مواجه شود که: «شما مردم قابل اعتمادی نیستید». به عنوان شاهدی بر این نکته، می توان روایت مواجهه محمّد بن حنفیّه با سیّدالشّهدا علیه السلام را از نظر گذراند. این مواجهه مربوط به شبی است که قرار بود فردایش امام حسین علیه السلام از مکّه به سمت کوفه خارج شوند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

در آن شب محمّد حنفیّه خدمت حضرت رسید و این گونه برای آن حضرت خیرخواهی کرد:

برادر! می دانید که غدر و خیانت کوفیان نسبت به پدر و برادرتان چگونه بود. می ترسم همان بلایی که بر سر پدر و برادرتان آوردند بر سر شما هم بیاورند. اگر قبول دارید و نظرتان مستقر می شود که در حرم و مکّه بمانید، عزیزترین کسی که در حرم باشد شمایید. (شخصیت شما به گونه ای است که در حرم متعرّض شما نمی شوند).(۱)

با توجّه به چنین سابقه ای همه افراد آگاه در آن زمان می دانستند و نصیحت می کردند که امام علیه السلام به کوفه نروند و معلوم بود که نمی شود۳.

۱- اللّهوف، ص ۶۳.

روی کوفیان حساب کرد. به عنوان مثال عبدالله بن عبّاس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، آن حضرت را از حرکت به سمت عراق باز داشتند.(۱) اینان می فهمیدند که این مسیر، مسیری نیست که امام علیه السلام در پایان آن جان سالم به در برند. حال سؤال اساسی است است که: «با وجود وضوح این مطلب آیا خطر هم چنان از امام علیه السلام مخفی بود؟»

امام حسین علیه السلام صرفاً با اتّکا علوم عادی هم بدین امر دست می یافتند، چه رسد به علم غیب. این ها که افرادی عادی بودند با ملاحظه مجموع شرایط به این تحلیل می رسیدند که این حرکت به شهادت می انجامد. امام حسین علیه السلام دست کم در علوم عادی کمتر از این ها نبودند و یقیناً از سرنوشت کار آگاه بودند ولی با این وجود پا از راه پس نکشیدند.

ثانیاً:

در میانه راه با وجود این که ورق برگشته و جناب مسلم کشته شده بود، و هنوز هم حُرّ با امام حسین علیه السلام برخورد نکرده بود، دیگر به حساب ظاهر، رفتن به سوی کوفه موجّه نبود. اگر امام علیه السلام از همین نقطه باز می گشتند و دعوت کوفیان را اجابت نمی کردند، حجّت از سوی حضرت بر ایشان تمام بود. ایشان می توانستند علیه کوفیان احتجاج کنند و بفرمایند: «با وجود سابقه سوئی که در برخورد با پدر و برادرم داشتید امّا من این سابقه را نادیده گرفتم و دعوتتان را اجابت کردم. حال که در حقّ سفیر من بی وفایی کردید و او را تنها گذاشتید دیگر معلوم است که با خود من هم وفادار نخواهید بود». ولی در عین۵.

ص: ۲۷

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۶۵.

حال به حرکت خود ادامه دادند.

می شد که حضرت در پی رسیدن خبر شهادت جناب مسلم به یک طرف دیگر، مثلاً به طرف یمن بروند. و اصلاً می توانستند دور شوند. امّا بر عکس به مرکز پیمان شکنی و نیرنگ و دورویی نزدیک شدند. رفتن حضرت به سمت کوفه به معنای رفتن به لانه زنبور بود. با این تفاصیل نمی توانیم حکم کنیم که اگر حضرت در ظاهر جواب مثبت به نامه های کوفیان نمی دادند حجّت الهی بر آن ها تمام نمی شد. با آن همه سستی ها و عهدشکنی های پیشین، حجّت بر آن ها تمام شده بود. حداقل فرستادن مسلم و شهادت او، حجّت را بر کوفیان تمام کرده بود و اگر غرض آن حضرت اتمام حجّت بر کوفیان بود حدّاقل وقتی حضرت خبر شهادت مسلم را شنیدند، باید مسیرشان را کج می کردند ولی چنین نکردند. براستی چرا چنین نکردند؟

۲) شایع بودن سرنوشت سیّدالشّهدا علیه السلام در میان دوست و دشمن

۱-۲) خبر امّ سلمه و ابن عبّاس

توجّه به این نکته ضروری است که آن حضرت از این که به دست بنی امیّه به شهادت می رسند کاملاً ـ باخبر بودند. این آگاهی از یکسو به پیشگویی های نبوی صلّی الله علیه و آله و سلّم باز می گشت. به عنوان نمونه در اثبات الوصیّه آمده است:

بعد از این که اهل کوفه با امام حسین علیه السلام مکاتبه کردند وقتی حضرت عزم نمودند که به سمت عراق روند، مسلم بن عقیل را به سوی آن ها فرستادند [که جلو رود و شرایط را بسنجد] امّا در مورد

ایشان، شد آن چه شد. (ابتدا با مسلم بیعت کرده و بعد هم بیعت شکنی نمودند) [با این وجود] حضرت اراده کردند که خارج شوند؛ در این زمان امّ سلمه پیکی به سوی امام علیه السلام فرستاد که: «ای آقای من! شما را به خدا از این جا خارج نشوید». حضرت فرمودند: «چرا نروم؟» عرض کرد: «من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمودند: «فرزندم حسین علیه السلام در عراق کشته می شود» و مقداری خاک در شیشه ای به من دادند و دستور فرمودند که آن را خوب حفظ کرده و مراقبت کنم.(۱)

جناب امّ سلمه خبر شهادت امام حسین علیه السلام را از خود پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده بود. مطلب تا آن جا وضوح داشت که ابن عبّاس می گوید «ما درباره این مطلب شک نداشتیم و این که امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت می رسد، نزد اهل بیت علیهم السلام خبر معروفی بود.»(۲) خبر آن قدر شایع شده بود که حتّی پیش از خلافت یزید، معاویه هم از شهید شدن آن حضرت آگاهی داشت.

۲-۲) با خبر بودن معاویه از سرنوشت امام حسین علیه السلام و پیش بینی وی برای یزید

اشاره

ماجرای کشته شدن حضرت در نامه معاویه به یزید هم آمده است. این نامه از امام صادق علیه السلام روایت شده و ایشان از پدر بزرگوار خود حضرت باقر علیه السلام و ایشان از امام سجّاد علیه السلام نقل فرموده اند. در این۹.

۱- إثبات الوصیه، ص ۱۶۵.

۲- المستدرک علی الصّحیحین، ج۳، ص۱۷۹.

نامه، معاویه به پسرش سفارش کرده است که «تو با حسین بن علی علیهما السلام درگیر نشو».

۱-۲-۲) از میان رفتن مخالفان جدّی جانشینی یزید توسّط معاویه

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

لَمَّا حَضَرَت مُعَاوِيَهَ الوَفَاهُ دَعَا ابنَهُ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللهُ - فَأَجلَسَهُ بَينَ يَدَيهِ فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ إِنِّی قَد ذَلَّلتُ لَکَ الرِّقَابَ الصِّعَابَ...(۱)

وقتی که موقع وفات معاویه رسید پسرش یزید را صدا کرد و او را روبه روی خود نشاند و گفت: پسرم! من همه گردن های سرسخت را برای تو ذلیل کردم.

خیلی ها زیر بار ولایت عهدی یزید نمی رفتند. امّا معاویه، هم با سیاست و هم با قدرت، به گونه ای عمل کرد که توانست این را در زمان حیاتش جا بیاندازد. او برای این کار افراد مهمّی را از سر راه خود برداشت که اوّلین ایشان امام مجتبی علیه السلام بود. در صلح نامه ای که معاویه با امام حسن علیه السلام امضا کرده بودند شرط این بود که او بعد از خودش کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکند.(۲) وقتی خواست این کار را بکند، اوّل امام مجتبی علیه السلام را از سر راه برداشت و ایشان را با سمّ به قتل رساند.

عایشه نیز بر سر تعیین جانشین با او مخالفت کرد. زمانی که معاویه به مدینه آمد و سخنرانی کرد، در همان جا عایشه به او اعتراض نمود و ۵.

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۵۰ تا ۱۶۴؛ و بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۱۰.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص۶۵.

گفت: «معاویه! آیا بزرگان صحابه، برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟» او گفت: «خیر». عایشه گفت: «پس تو در این کار به که اقتدا می کنی؟» معنی حرف او این بود که این کار معاویه یک بدعت است و خلفای قبل از وی این کار را نکرده اند. چون وجهه عایشه در مدینه و بین مردم بدنبود آبروی معاویه رفت، از منبر پایین آمد و به محل استقرار خود رفت.

در تاریخ نقل می کنند که عایشه تصمیم گرفت به نزد معاویه برود و او را نصیحت کند، امّا معاویه که از او زیرک تر بود، دستور داد در مسیر راه او چاله بزرگی بکنند و روی چاله را بپوشانند. زمانی که عایشه می خواست از آن جا عبور کند با مرکب خود در چاله افتاد و مرد.(۱) یعنی عایشه را هم او کشت.

یک دیگر از افراد مطرح در آن زمان، سعبد ابی وقاص پدر عمر سعد بود. او فرمانده لشکر مسلمان ها بود که ایران را فتح کردند و به این فتح به دلیل اهمیّتش «فتح الفتوح» می گفتند. او را هم ترور کرد. نه این که علنی و آشکار او را به قتل برساند، بلکه به نحو مرموزی او را مسموم کرد و کشت.(۲) نیز بسیاری دیگر به همین سرنوشت دچار شدند و او به کسی رحم نکرد.۱.

ص: ۳۱

۱- الإمامه والسیاسه: ج ۱، ص۲۰۶. الصّراط المستقیم، ج۳، ص۴۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ج۱۶، ص۴۹. مقاتل الطالبیّین، ص۸۱.

۲-۲-۲) سفارش معاویه به یزید درباره سه نفر

معاویه در ادامه نامه اش می نویسد:

امّا من از سه نفر نگرانم که تلاشگرانه با تو مخالفت می کننـد. یک عبـدالله بن عمر بن خطّاب است. دیگری عبدالله بن زبیر و سوّمی حسین بن علی علیهما السلام. امّا عبـدالله بن عمر، او با تو همراه است [از او نگران نباش. او نان به نرخ روز خور است] پس ملازم او باش و او را رها نکن. [در صورتی که مخالفت کرد اگر به او رسیدگی کنی با تو همراهی می کنـد.] امّا عبـدالله بن زبیر، اگر دستت به او رسید تکّه تکّه اش کن. او همان طوری که شیر درنـده اگر شکارش را پیدا کند به او حمله ور می شود، به تو حمله خواهد کرد. و چنان که روباه بر سگ سخت می گیرد [و قصد تهاجم به او را دارد] او با تو چنین می کند (او بسیار خشن و جنگ طلب است).

سپس می افزاید:

وَ أَمَّا الحُسَینُ فَقَد عَرَفتَ حَظَّهُ مِن رَسُولِ اللهِ- وَ هُوَ مِن لَحم رَسُولِ اللهِ وَ دَمِهِ- وَ قَد عَلِمتُ لَا مَحَالَهَ أَنَّ أَهلَ العِرَاقِ سَیُخرِجُونَهُ إِلَیهِم- ثُمَّ یَخذُلُونَهُ و یُضَیِّعُونَهُ- فَإِن ظَفِرتَ بِهِ فَاعرِف حَقَّهُ وَ مَنزِلَتَهُ مِن رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ لَا تُؤَاخِذهُ بِفَعلِهِ.(۱)۶.

ص: ۳۲

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص۱۵۱. نیز بنگرید به: أنساب الأشراف ج۵، ص۱۰۰، الطّبقات الکبری، الطّبقه الخامسه، ص۴۴۱، الکامل، ج۴، ص۶.

امّا حسبن بن علی علیهما السلام، تو بهره او را از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می دانی که او از گوشت و خون رسول خداست. (موظب باش، او موقعیت ویژه ای دارد). من به یقین می دانم که اهل عراق او را به سوی خود بیرون کشیده و سپس خودشان هم او را خوار می کنند و از میان برمی دارند. اگر به او دست پیدا کردی حق و منزلت او را نزد رسول خدا بشناس و او را با عملش مؤاخذه مکن. (مبادا به او ضرری برسانی).

نامه هایی که کوفیان به سیّدالشّهدا علیه السلام نوشته بودند، در زمان معاویه هم بود و زیاد هم بود و سیّدالشّهدا علیه السلام در پاسخ آن ها فرموده بودند: «تا این مرد (معاویه) زنده است جوابی برای شما ندارم وقتی او هلاک شد، آن وقت نظر خود را به شما خواهم گفت». یعنی: «من از مدینه حرکت نمی کنم». همان هنگام هم کوفیان می گفتند: «بیا به سمت ما، ما تو را یاری کرده و حق شما را می گیریم». امّا حضرت ده سال، همان روش امام مجتبی علیه السلام را ادامه دادند و هرچه آن ها نانه نوشتند، حضرت فرمودند: «ما بر همان عهد و پیمان خود با معاویه هستم».(۱)

معاویه هم با همان زرنگی که داشت می فهمید که جواب حضرت۲)

ص: ۳۳

۱- طبق نقلی امام حسین علیه السلام به معاویه نوشتند: معاذ الله ان انقض عهداً عهده الیک اخی الحسن علیه السلام (موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص۲۳۹، به نقل از مقتل ابی مختلف) نیز حضرت به تقاضای اهل کوفه برای قیام علیه معاویه چنین پاسخ دادند: إنی لأرجو أن یکون رأی أخی رحمه الله فی الموادعه، و رأیی فی جهاد الظلمه رشدا و سدادا، فالصقوا بالأرض و أخفوا الشخص و اکتموا الهوی و احترسوا من الأظّاء ما دام ابن هند حیّا، فإن یحدث به حدث و أنا حیّ یأتکم رأیی إن شاء الله. (أنساب الأشراف، ج۳، ص۱۵۲)

معنـادار است. هم اهل عراق و هم معاویه، آن همه اخبار و پیش گویی های غیبی که «حسـین بن علی علیهما السـلام به سـمت عراق خواهـد رفت و در آن جا به شـهادت خواهد رسـید» را شـنیده بودند. لذاست که معاویه به یزید می گوید «من یقین دارم که اهل عراق ایشان را به سـمت خود می کشانند و سپس او را خوار کرده و ضایع می کنند». به تعبیر ما، به یزید نصـیحت می کنـد که «خـودت را خراب نکن. نگـذار خـون حسـین علیه السـلام به نـام تـو تمـام شـود. خود اهـل عراق این کـار را خواهند کرد».(۱)

این سـفارش هـا را برای چه کرد؟ نه برای این که می خواست از در رحمت و رقّت بـا امام حسـین علیه السـلام وارد شود بلکه دلیلش همان سیاست او بود که نمی خواست این جنایت به نام یزید تمام شود.

۳-۲-۲) بی سیاستی و حماقت یزید

وقتی معاویه به هلاکت رسـید و یزیـد روی کار آمـد عموی خود عتبه بن ابوسـفیان را والی مدینه نمود. در حالی که مروان بن حکم والی مدینه بود. امّا چون او شخصیّتی تندخو و خشن داشت و، به دنبال بهانه۱)

ص: ۳۴

۱- معاویه به یزید می نویسد: «... امّا حسین، شکی ندارم که او با تو بیعت نمی کند سپس به واسطه همان کسانی که پدر او و برادرش را خوار کردند (اهل عراق) خدا تو را برای کشـتن وی کفایت می کند...». (انساب الاشراف، ج۵، ص۱۰۰) در نقل دیگری درباره نسـبت اهل عراق با آن حضـرت می نویسد: «... گمان ندارم که اهل عراق او را ترک گویند مگر اینکه او را [علیه تو] خـارج کننـد. پس اگر بر او قـدرت یـافتی از او بگـذر...» (تاریـخ طـبری، ج۵، ص۳۲۳) نیز بنگریـد به: (البدایه والنّهایه، ج۸، ص۱۱۵ و الطّبقات الکبری، الطّبقه الخامسه، ص۴۴۱)

می گشت تـا دسـتش را به خون امـام حسـین علیه السـلام آلوده کنـد، مروان را از اسـتانداری مـدینه برداشت و عتبه را جای او گذاشت. به این ترتیب در ابتدای کار به سـفارش پدرش عمل کرد. برخلاف مروان، عتبه فرد نرم و سیاستمداری بود. خود این که مروان را برداشت و عتبه را گـذاشت، معنـا دار بود. تظـاهر به این کرد که قصـد نـدارد بـا مخالفان خود با خشونت برخورد کند؛ بخصوص با سیّدالشّهدا علیه السلام.

سپس به عتبه مأموریت دارد که از اهل مدینه بیعت بگیرد. پس از این، جریان بیعت گرفتن عتبه و مخالفت امام علیه السلام رخ می دهد. وقتی عتبه از حضرت بیعت با یزید را طلب کرد ایشان قاطعانه فرمودند:

یَا عُتبَهُ قَد عَلِمتَ أَنَّا أَهـلُ بَیتِ الکَرَامَهِ وَ مَعـدِنُ الرِّسَـالَهِ وَ أَعلَـامُ الحَقِّ الَّذِینَ أَودَعَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنَا وَ أَنطَقَ بِهِ أَلسِـنَتَنَا فَنَطَقَت بِإِذنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَد سَـمِعتُ جَدِّی رَسُولَ اللهِ یَقُولُ إِنَّ الخِلَافَهَ مُحَرَّمَهٌ عَلَی وُلدِ أَبِی سُفیَانَ وَ کَیفَ أُبَایِعُ أَهلَ بَیتٍ قَد قَالَ فِیهِم رَسُولُ اللهِ هَذَا.(۱)

ای عتبه! دانستی که مـا اهـل بیت کرامت و معـدن رسالت و نشانه های حقّیم که خداونـد حقیقت را در قلب های ما به ودیعت گذارده و زبان ما را به گفتار [براساس] آن گشوده پس زبانمان به اذن خداوند عزّوجلّ به گفتار می آید. و من از جدم رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم شـنیدم که «خلافت بر فرزنـدان ابوسـفیان حرام است» و من چگونه با خانـدانی بیعت کنم که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره شان چنین فرموده است؟۲.

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص۱۵۲.

بعد از مخالفت امام حسین علیه السلام، عتبه در نامه ای خطاب به یزید نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم، خطاب به بنده خدا یزید امیرمؤمنان، از جانب عتبه بن ابی سفیان، امّا بعد، حسین بن علی [علیهما السلام] برای تو حق خلافت و بیعت قائل نیست. دستور بده درباره او چه کنم؟ والسلام.

یزید این گونه پاسخ داد:

بعد از این که نامه من به تو رسید فوراً جواب آن را به من برسان و در آن بنویس که چه کسانی بیعت من را قبول کرده یا از اطاعت من خارج شده و بیعت را نپذیرفته اند (از سران قبائل و بزرگان و اشراف) ولی به همراه جواب، سر حسین بن علی را هم بفرست.(۱)

در این جا یزید ملعون ناگهان تند شد، درست برخلاف توصیه های معاویه، که سفارش کرده بود با حسین بن علی علیهما السلام با تندی برخورد نکند. به نظر می رسد یزید در این قضیه عجله کرد. او سیاستمداری معاویه را نداشت. قطعاً مطلوب معاویه هم همین بود که امام حسین علیه السلام به قتل برسد امّا طبق اقرار خودش به طور قطع می دانست که اهل عراق این کار را می کنند. امّا یزید عجله کرد و خواست زودتر کار را تمام کند. این که رفتار خشن او از روی خامی و جوانی اش بوده یا تشنه قدرت بوده یا هرچیز دیگر، ما به علّت آن کاری نداریم. مسلّم این است که او تندروی کرد و برخلاف نظر و مصلحت جویی پدرش عمل نمود.۲.

ص: ۳۶

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۵۲.

خبر جواب تند یزید، به امام حسین علیه السلام رسید. و همین جا امام علیه السلام تصمیم گرفتند از حجاز بیرون آمده به سمت عراق حرکت کنند. ایشان در ابتدا به مکّه تشریف بردند و چند ماه در آن جا اقامت نمودند. به سبب پناه آوردن ایشان به حرم امن الهی، یزید مجبور شد حفظ ظاهر کرده و نقشه کشتن امام علیه السلام را در مکّه عملی نکند. امّا در موسم حج، عمروبن سعیدبن العاص را امیر الحاج قرار داد. و امیرالحاج بودن، پوششی ظاهری بود برای این که او بر سر کار بیاید تا بتواند مأموریت اصلی اش را انجام دهد. مأموریت او این بود که امام علیه السلام را دستگیر کرده و به قتل برساند. یزید در آن سال ۳۰ نفر را برای انجام این مأموریت به مکّه فرستاد.(۱)

۳-۲) خوف سیّدالشّهدا علیه السلام از تعدّی بنی امیّه

اشاره

چنان که رفت محمّدبن حنفیّه سیّدالشّهدا علیه السلام را نصیحت کرد که از رفتن سرباز زنند آن حضرت در پاسخ به برادرشان به خطر ترور خود اشاره کردند و فرمودند:د.

ص: ۳۷

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۹۹؛ در کتاب «مجموعه رسائل اعتقادی»، رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام ص ۲۰۰، مرحوم مجلسی فرموده اند: «آن حضرت از احرام حج به عمره عدول نمود». امّا در این جا کمی اختلاف نظر وجود دارد. از ظاهر روایات نتیجه نمی شود که حضرت از نیّت حج به عمره عدول کرده باشند. بلکه نشان می دهد حضرت از اوّل نیّت عمره مفرده داشته و قصد حج نکرده اند. ظاهر داستان این بود که ایشان در ایام حج به مکّه رسیدند. امّا به دلیل این که تا ایام حج در مکّه ماندند مردم تصور کرده بودند که ایشان قصد دارند حج به جا آورند. ایشان همان روز هشتم که روز ترویه باشد، از مکّه بیرون آمدند.

یَا أَخِی قَد خِفتُ أَن یَغتَالَنِی یَزِیدُبنُ مُعَاوِیَهَ فِی الحَرَمِ فَأَکُونَ الَّذِی یُستَبَاحُ بِهِ حُرمَهُ هَذَا البَیتِ.(۱)

برادرا! می ترسم که یزیدبن معاویه مرا در حرم ترور کند. [و اگر من را در این جا ترور کنند،] در این صورت حرمت این بیت به خاطر من مباح شمرده می شود.

این نشان می دهد که اگر امام حسین علیه السلام در مکّه می ماندند و یا به سمت منی و عرفات می آمدند، قطعاً کشته می شدند. بنی امیّه در حرم قصد کشتن حضرت را داشتند و اگر حضرت بیرون هم نمی آمدند همان جا ایشان را می کشتند. این طور نبود که بنی امیّه به صرف بیعت امام با یزید، دست بردار باشند بلکه بیعت خواستن را بهانه کرده بودند که حضرت را به قتل برسانند.

۱-۳-۲) مطلوب بنی امیّه: خون سیّدالشّهدا علیه السلام

از خود سیّدالشّهدا علیه السلام نقل شده که درباره بنی امیّه فرمودند:

وَاللهِ لَایَدَعُونی حَتَّی یَستَخرِجُوا هَذِهِ العَلَقَهَ مِن جَوفی فَإِذَا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِم مَن یُذِلُّهُم.(۲)

قسم به خدا اینان من را رها نمی کنند تا این خون [قلب من] را از درونم بیرون بکشند. و هرگاه چنین کنند خداوند کسی را بر آن ها مسلّط کند که خوارشان کند.

«خون بسته شده» را علقه گویند. و عجیب این است که حضرت از۴.

۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۴.
۲- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۷۴.

قلب خودشـان به «علقه» تعبیر فرموده انـد. و این خیلی معنـا دارد. از بس که قلب ایشان مصـیبت زده بود! با این که هنوز فاجعه کربلا اتّفاق نیفتاده بود تعبیرشان این است که «قلبم پر از خون» است.

این هم عقاب دنیوی آن ها بود که بعد از این که اهل کوفه سیّدالشّـهدا علیه السـلام را به قتل رساندند، خداوند به فاصله کمی بعد از مروان، حجّاج بن یوسف ثقفی را به مدت بیست سال والی کوفه قرار داد و او این ها را خوار کرد.

بعد از حرکت از مکه به سـمت کوفه، حضـرت در منزل ثعلبیه بیتوته کردند. وقتی که صبح شد یکی از اهل کوفه به نام ابوهرّه ازدی، خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

یابن رسول الله چه باعث شد که شما از حرم خدا و حرم جدتان بیرون آمدید؟!

حضرت فرمودند:

وَیحَـکَ أَبَـا هِرَّهَ إِنَّ بَنِی أُمَیَّهَ أَخَـذُوا مَالِی فَصَبَرتُ وَ شَـتَمُوا عِرضِـی فَصَبَرتُ وَ طَلَبُوا دَمِی فَهَرَبتُ وَ ایمُ اللهِ لَتَقتُلُنِی الفِئَهُ البَاغِیَهُ وَ لَیُلبِسَنَّهُمُ اللهُ ذُلًّا شَامِلاً وَ سَیفاً قَاطِعاً وَ لَیُسَلِّطَنَّ عَلَیهِم مَن یُذِلُّهُم.(۱)

وای بر تو ابـاهرّه! بنی امیّه مـال مرا گرفتنـد، صبر کردم، آبرو و عرض مرا بردنـد، صبر کردم و [امّا وقتی] خون مرا طلب کردند فرار کردم. قسم به خدا این گروه اهل بغی من را به قتل۲.

ص: ۳۹

۱- اللّهوف، ص ۶۲، امالی صدوق، ص۹۲.

می رساننـد و به واسـطه این کار خـدا لباس ذلّت کامل بر آن ها می پوشانـد و شمشـیر برنده ای بالای سـر آن ها می گذارد و کسی را بر این ها مسلّط می کند که خوارشان کند.

حضـرت با صراحت در این جا می فرمایند که این ها به دنبال من هستند تا خون مرا بریزند. لذا بیعت خواستن برای آن ها بهانه بـود که خـون حضـرت را بریزنـد و حرکت حضـرت از مکه و مـدینه نشـان می دهـد که نمی خواسـتند بیعت کننـد و نیز نمی خواستند جانشان به خطر افتد.

۲-۳-۲) تحلیل مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله درباره قصد بنی امیّه

مرحوم مجلسی در این باره می فرماید:

در وقـتی نرفتن [حضـرت از مکّه] فایـده می کرد که آن حضـرت در نرفتن، سـالم بمانـد، و چنین نبـود زیرا که یزیـد جمعی را فرستاده بود که آن حضـرت را در مکّه بگیرند و به نزد او ببرند یا به قتل آرند، چنان که مکرّر خود می فرمود: چون خواستند مرا بکشـند گریختم؛ در وقتی که محمّـدبن حنفیّه التماس ترک آن سـفر می کرد حضـرت فرمود: ای برادر اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم، البتّه بنی امیّه مرا به درمی آورند و به قتل می رسانند.

و در بعضـی از کتب معتبره مـذکور است که یزیـد پلیـد لشـکر عظیمی به عمروبن سـعیدبن العـاص داد، و او را به امارت حاج مقرّر کرد و فرسـتاد که به هر حیله که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا به قتل آورد، و سی نفر از اکابر بنی امیّه ملاعین را برای این کار در آن سال فرستاد، به این سبب آن حضرت احرام حج را

ص: ۴۰

به عمره عـدول نمود و پیش از اتمام حـج روانه عراق شـد... پس هر گاه حضـرت دانـد که به هر حال کشـته می شود، و کشـته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلّت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود.(۱)

۳-۳-۲) اضطرار سیّدالشّهدا علیه السلام به روایت مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله

همین مطلب را از «الخصائص الحسینیّه»(۲) شیخ جعفری شوشتری رحمه الله نقل می کنیم. این کتاب، بسیار کتاب عجیبی است که نشان دهنده عمق معرفت نویسـنده است. انسان وقتی در این کتاب غور می کند متوجه می شود ایشان چه عظمت و معرفتی داشـته است. همان طور که اسم این کتاب نشان می دهـد (الخصائص الحسـینیّه) ایشان ویژگی های سیّدالشّـهدا علیه السـلام را برشمرده است.

بیانشان این است:

حضـرت سیّدالشّـهدا علیه السلام به هر شکل ممکن در حفظ جان خود و عیالشان کوشیدند. امّا برای ایشان میسر نشد. سرزمین ها را برایشان تنگ کردنـد. و هیـچ جای آرامشـی در روی زمین برای او قرار ندادنـد. یزیـد به عامل خود در مـدینه نوشت که «سیّدالشّهدا علیه السلام را همان جا به قتل برسان». ایشان با ترس از مدینه خارج شدند در حالی که این آیه را می خواندند:۵.

۱- جلاء العیون، ص ۷۰۱.

۲- الخصائص الحسینیّه، ص ۴۴ و ۴۵.

فَخَرَجَ مِنها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ القَومِ الظّالِمین.(۱)

و از آن جا بیرون شد در حالی که ترسان و نگران بود گفت «پروردگار من! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش».

سپس به مکّه آمدند. امّا آیا مکّه برای ایشان امن بود؟ خیر، در آن جا هم عرصه را بر ایشان تنگ کردند. تصمیم داشتند ایشان را در همان حرم امن الهی (مکّه) دستگیر یا ترور کنند. در حالی که ایشان محرم بودند. ایشان از احرام بیرون آمده و حجّتشان را ناتمام گذاشتند و از آن جا خارج شدند و برای ایشان در روی زمین هیچ مقرّی (محل قرار و آرامشی) نبود وقتی هم که جناب مسلم را فرستادند و از نقض بیعت کوفیان آگاه شدند امکان بازگشت برایشان نگذاشتند.

مرحوم شیخ در ادامه می فرماید:

با همه این حرف ها اگر به فرض می گذاشتند برگردند به کجا برگردند؟ کجا می توانستند بروند؟ زمین با همه فراخی برای ایشان تنگ شده بود. مضطرّر و گفتار و سرگردان شده بودند. چاره و مفرّی نداشتند. دلیل بر این مطلب فرمایش خود حضرت به برادرشان محمّدبن حنفیّه است، وقتی که ابن حنفیّه گفت: به سمت یمن بروید به سمت بیابان ها بروید، به سمت غارها بروید، حضرت فرمودند:

وَ اللهِ یَا أَخِی لَو کُنتُ فِی جُحرِ هَامَّهٍ مِن هَوَامِّ الأَرضِ لَاستَخرَجُونِی مِنهُ حَتَّی یَقتُلُونِّی.(۲)۹.

ص: ۴۲

۱- قصص / ۲۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹.

ای برادربه خدا اگر وارد سوراخ جنبنده ای از جانوران زمین شوم باز این ها مرا از آن سوراخ درمی آورند تا بکشند.

دلیل دیگر کلام ایشان به فرزدق است. وقتی که او در خارج مکّه با ایشان ملاقات کرد پرسید: یابن رسول الله! چرا شما عجله کردید و حج به جا نیاوردید؟

فرمودند: لَو لَم أُعَجِّل لَأُخِذتُ.(۱)

اگر عجله نمی کردم مرا می گرفتند.

هم چنین قول حضرت به ابوهرّه ازدی در ثعلبیّه که:

إِنَّ بَنِی أُمَیَّهَ أَخَذُوا مَالِی فَصَبَرتُ وَ شَتَمُوا عِرضِی فَصَبَرتُ وَ طَلَبُوا دَمِی فَهَرَبتُ.(۲)

یا فرمودند:

وَ اللهِ لَا یَدَعُونِّی حَتَّی یَستَخرِجُوا هَذِهِ العَلَقَهَ مِن جَوفِی.(۳)

مرحوم شیخ جعفر سپس می فرماید:

این که قلبشان را به علقه تعبیر کرده اند اشاره به شدّت مصیبت حضرت است و این که قلب حضرت در آن حالت خون بوده است. با این که اوّل کار بوده و هنوز به کربلا نرسیده بودند. اگر ایشان به فرض با آن ها بیعت می کردند، باز هم آن ها ایشان را می کشتند.۵.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۶۵.
۲- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۷.
۳- بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۳۷۵.

۳) حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام و تنزّه از «سیاست ورزی»

۱-۳) ردّ پیشنهاد طرمّاح بن عدی

در عین عنایت به این اوضاع و احوال، قابل توجّه است که سیّدالشّهدا علیه السلام کاملاً خارج از قواعد یک حرکت سیاسی معمول، در برابر تهدید دستگاه حاکم رفتار کردند. اگر امام حسین علیه السلام می خواستند سیاست ورزی کنند و به گونه ای حرکت نمایند که در برابر خطر بنی امیّه یک جنگ پیروز دنیوی را رقم بزنند، این گونه حرکت نمی کردند. حدّاقل این بود که نصیحت کسی مانند طرمّاح را می پذیرفتند. چون به نظر می آید که پیشنهاد او برای رسیدن به هدف پیروزی، صحبت بدی نبود.

او به حضرت عرضه داشت:

یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد زیرا من مطمئن نیستم حتّی یک نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هر ساعت که می گذرد بر نیروی انسان و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود.

یابن رسول الله! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی «احبا» که منطقه سکونت قبیله ما «طیّ» و دامنه

کوه های سر به فلک کشیده است حرکت کنیم زیرا این منطقه آن چنان از امنیّت برخوردار و از تعرّض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیله ما در مقابل سلاطین «عسان» و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیّت جغرافیایی، اگر شما ده روز در این نقطه توقّف کنید، تمام افراد قبیله «طی» سوار و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهّد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگد تا هدف و برنامه شما روشن گردد.

امام در پاسخ و پیشنهاد طرّماح فرمودند:

جزاک الله و قومَک خیراً اِنّه قد کان بَینَنا و بینَ هؤلاءِ القَومِ قولٌ لَسنا نَقدِرُ معه علی الإنصرافِ ولا نَدری عَلامَ تَنصَرِفُ بِنا و بِهِمُ الأمُورُ فی عاقبهِ.

خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد. در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا ببینم عاقبت کار ما و آن ها به کجا بینجامد.

وقتی طرمّاح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیّه کرده بود در کوفه به آنان برساند و هرچه سریع تر برای یاری امام به ایشان بپیوندد؛ امام نیز به او اجازه دادند.

ص: ۴۵

طرمّـاح بـا عجله به خـانواده اش سـر زد و در مراجعت قبـل از رسـیدن به کربلاـ از شـهادت امـام علیه السـلام و یارانشـان مطّلع گردید.(۱)

این ملاقات زمانی بوده که حضـرت هنوز با حرّ روبه رو نشـده بوده انـد. حال اگر حضـرت واقعاً می خواسـتند بجنگنـد، یا می خواسـتند خودشـان را حفـظ کننـد پس چرا به سـمت کوفه رفتنـد؟ واقعـاً با حساب ظاهری، هرگونه حساب می کنیم ببینیم «به سمت کوفه رفتن» یعنی به «کام مرگ رفتن» و این را همه می دانستند.

حضـرت می توانسـتند پس از شنیدن خبر شهادت مسلم برگردند. همان موقع که طرمّاح بن عدی پیشنهادش را مطرح می کند، هنوز مانعی در کار نبوده است. اگر حضـرت می خواسـتند با بنی امیّه بجنگنـد جا داشت روی حرف طرمّاح حساب کنند. قبیله ای طیّ که مثـل اهـل کوفه نبودنـد. او نیز بـا قاطعیت این ادعا را می کرد که «من بیست هزار جنگجو برای شـما می آورم». امّا حضرت به او فرمودند: «ما با این اهل کوفه پیمانی داریم، باید برویم پیمانمان را ادا کنیم». البتّه درباره این پیمان هیچ توضیحی نفرمودند.

به نظر می آید به حساب ظاهر، اگر امام حسین علیه السلام می خواسـتند پیروز میدان سیاست شوند نباید به سـمت کوفه می رفتند. پس معلوم است که سرّ دیگری در کار است.

حتّی آن عـدّه که می خواهنـد توجیهی برای حرکت آن حضـرت بیاورنـد، در این نکته توجیهی ندارند که چرا ایشان این همه زن و بچّه با خود بردند؟ این را هیچ گونه نتوانسته اند توجیه کنند. کسی که بخواهد۷.

ص: ۴۶

۱- تاریخ طبری ۴۰۵/۵-۴۰۷.

حکومتی را تصاحب کند، یا کسی که می خواهد با یزید در بیفتد دیگر زن و بچه اش را به همراه نمی برد.

۲-۳) تحلیلی بر شکل حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام

جریان در یک مرور کوتاه این است که:

امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون می روند و به مکّه می آیند. دعوت های مردم کوفه می رسد که: «ما به تو ایمان داریم و از تو انتظار. ما به رهبری تو نیاز داریم و قدرت را به دست تو می سپاریم و در برابر غصب ظلم می ایستیم و از تو دفاع می کنیم. ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده».

آن حضرت در مدینه اعلام می کنند که: «من به پیروی از سیره جدّ و پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می روم»(۱) و بعد که به مکّه می آیند ششصد کیلومتر راه را علنی به همراه خانواده شان از مدینه تا مکّه می پیمانند.

از جمله پیش از عزیمت به کوفه در نامه ای خطاب به بنی هاشم می نویسند:

بِسم اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم مِنَ الحَسَینِ بنِ عَلِیٍّ علیه السلام إِلَی بَنِی هَاشِمٍ أَمَّا بَعدُ فَإِنَّهُ مَن لَحِقَ بِی مِنکُم استُشهِدَ وَ مَن تَخَلَّفَ عَنِّی لَم یَبلُغِ الفَتحَ وَ السَّلَام.(۲)

به نام خداوند بخشاینده مهربان. از حسین بن علی علیهما السلام به۶.

ص: ۴۷

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۲- اللّهوف، ص ۶۶.

بنی هاشم: هرکس از شما به من ملحق شود به شهادت می رسد. و هرکس جا بماند و به من ملحق نشود به پیروزی نمی رسد. والسّلام

به قول معروف آب پاکی را روی دست همه می ریزند تا همه تکلیفشان را بدانند که اگر بیایند شهید خواهند شد و اگر هم باقی بمانند، فتحی در کار نیست.

و رو به مردم چنین خطاب می کنند:

ستایش خدای راست و آن چه خدا بخواهد می شود و نیرویی جز از خداوند نیست. درود خداوند بر پیغمبرش باد، مرگ بر فرزند آدم مسلّم است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان. چقدر مشتاقم به دیدار گذشتگانم آن چنان که یعقوب را به دیدار یوسف اشتیاق بود. مرا کشتارگاهی مقرّر است که باید آن جا برسم، گویی می بینم پیوندهای بدن مرا گرگان بیابان ها از هم جدا می کنند؛ در سرزمینی میان نواویس و کربلا- تا روده های خالی و انبان های گرسنه را از پاره های تن من پر کنند... هرکه می خواهد تا خون دل خود را در راه ما نثار کند و آماده حرکت هست همراه ما کوچ کند که من صبحگاه امشب کوچ خواهم نمود.(۱)

کسی که می خواهد قیام سیاسی بکند این گونه سخن نمی گوید. می گوید: «می زنیم، می کشیم، پیروز می شویم. دشمن را نابود می کنیم».

پایگاه دور دستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده از امام علیه السلام دعوت می کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست گیرد. ایشان هم رسماً اعلام می کنند که می روند. بعد هم اهل بیتشان را راه۰.

۱- اللّهوف، ص ۶۰.

می اندازنـد، آشـکارا و اعلام شـده، از شـهری که در اختیار دشـمن است (مـدینه) خارج می شوند. ششـصد کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شـکل حرکت می کنند بعد به مکّه ای می آیند که همه نمایندگان کشورهای اسلامی در آن جا جمع انـد. باز اعلام می کننـد که آهنگ کوفه دارنـد. بعـد از غرب عربسـتان (مکّه) راه می افتند و تمام قطر شـرقی - غربی مملکت را به همین شکل طی می کنند تا به عراق (مرکز شورش) برسند.

کسـی که می خواهد حرکت سیاسی کند این همه راه در بیابان بدون هیچ تجهیزی زن و بچه را راه می اندازد؟ اگر حتّی یک فرد عادی سیاسـی مخالف بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون مرز به نیروی انقلابی ضدّ رژیم برساند و با آن ها در مبارزه شـرکت کند به چه شکل و شراطی خود را به آن جا می رساند؟ مسلّماً نباید اعلام کند، نباید دعوت را علنی نسازد، بایـد هـدفش را و حتّی سـفرش را مخفی نگاه دارد تا کسـی متوجه آن نشود. بایـد پنهانی به آن سو فرار کنـد. و این بـدیهی و طبیعی است. در غیر این صورت معلوم است دستگیرش می کنند، معلوم است نابودش می کنند.

امام حسـین علیه السـلام چنین کاری می کنند. به حکومت اعلام می کنند و به قدرت و همه نیروی حاکم و به همه مردم رسماً و علناً و با قاطعیّت و صراحت می فرمایند:

«من بیعت نمی کنم. از این جا می روم و من به هجرت به سوی مرگ دست زده ام».

اگر امام حسـین علیه السـلام پنهانی و تنها از شـهر بیرون می رفتنـد و خودشان را مخفیانه به قبایل می رساندند معلوم بود که به عنوان قیام علیه

حکومت دست به کار شـده انـد. امّا شـکل کاروانی که حرکت می دهنـد و شـکل حرکتی که انتخاب می کنند نشان می دهد برای کار دیگری حرکت کرده اند.

این همان نقطه ای است که تحلیل های بشـری به بن بست می رسـد و معلوم می شود پای حساب و کتابی فراتر از حساب های بشری در میان بوده است.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل اوّل

امام حسـین علیه السـلام با توجّه به اوضاع جاری جامعه و نیز تأکید خیرخواهان، روی حساب ظاهری به روشنی از عهدشکن و خیانتکـار بودن اهـل کوفه بـاخبر بودنـد. به علاـوه مسأله شـهادت ایشان امری شایع میان اهل بیت علیه السـلام و حتّی دشـمنان ایشـان بـود و البتّیه خطر ترور ایشـان و رویکرد تهـاجمی بنی امیّـه به وضـوح از سـوی آن حضـرت احسـاس می شـد. در چنین شرایطی به جای آن که حضرت به سمت جای دوردستی کوچ کنند یا آن که پیشنهاد مناسب طرمّاح را بپذیرند به سمت مرکز خطر نزدیک می شوند؛ آن هم نه تنها و مخفیانه بلکه همراه خانواده و آشـکارا و البتّه قضیّه وقتی پیچیده تر می شود که بدانیم پس از رسیدن خبر شهادت مسلم، حضرت هم چنان حرکت به سمت کوفه را ادامه می دهند. این ها نشان می دهد که حرکت حضـرت نه به قصد به دست آوردن پیروزی در میدان سـیاست بوده و نه لزومی داشـته که به هدف اتمام حجّت به سمت کوفه حرکت کننـد. به این ترتیب بایـد برای این حرکت علّتی دیگر جسـتجو کرد که فراتر از حسـاب و کتـاب هـای عادی و بشـری خواهد بود.

فصل دوم: صبغه غیبی و الهی حرکت حسینی

۱) علم الهی امام حسین به تفاصیل جریان شهادتشان

اشاره

آن چه تاکنون بیان شد طبق معیارهای عادی بشری و صرف نظر از بُعد امامت و علم غیب امام بود. امّا در پشت صحنه خبرهای دیگر هم بوده است. طبق روایات معتبر امام حسین علیه السلام به علم الهی و غیبی خود که از جانب خدا موهبت شده بود از تفاصیل جریان شهادت خود و زمان و مکان آن مطّلع بودند. تحلیل گرانی که این مؤلّفه مهم را نادانسته یا غرض ورزانه نادیده گرفته اند در تبیین های خود به شدّت دچار انحراف شده و واقعیّات بسیاری را زیر پا نهاده اند. از این رو برای آن که نسبت به حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام معرفت صحیحی پیدا کنیم در این فصل قدری پیرامون این مؤلّفه و حواشی آن بحث می کنیم.

ص: ۵۱

۱-۱) خبر دادن امام حسین علیه السلام به امّ سلمه

پیشتر دیدیم که جناب امّ سلمه براساس پیشگویی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نگران امام حسین علیه السلام بود و خواست ایشان را از حرکت بازدارد. آن حضرت در پاسخ به امّ سلمه پیغام دادند:

و اللهِ یا اُمّاهُ إنّی لَمَقتولٌ لا مَحالَهَ فأَینَ المَفَرُّ من قَدَرِ اللهِ المَقدورِ؟ ما مِنَ المَوت بدٌّ و إنّی لَأَعرِفُ الیومَ و السّاعهَ و المکان الّذی اُقتَلُ فیه، و أَعرِفُ مکانَ مَصرَعی و البُقعهَ الَّتی أُدفَنُ فیها، و أَعرِفُها کما أَعرِفُكِ. فَإن أَحبَبتِ أن أُرِیَكِ مَضجَعی و مَضجَعَ مَن یُستَشهَدُ مَعی فَعَلتُ.

مادر! به خدا سوگند که من ناگزیر کشته می شوم. پس چه گریزی از قدر اندازه گیری شده خدا هست؟ از مرگ چاره ای نیست و من به یقین روز و ساعت و مکانی را که در آن شهید می شوم می شناسم و از مکان فرو افتادنم و بقعه ای را که در آن دفن می شوم آگاهم و آن را می شناسم همان گونه که تو را می شناسم. اگر دوست داری که آرامگاهم و آرامگاه شهیدان همراه خود را نشانت دهم، چنین کنم.

امّ سلمه نزد حضرت حاضر شد. ایشان قتلگاه خود و یارانشان را به وی نشان دادند و مقداری دیگر از تربت پاک خود را به او بخشیدند تا با تربت اعطا شده رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مخلو کند. سپس دوباره تأکید فرمودند:

إنّی أُقتَلُ فی یَومِ عاشُوراءَ وَ هُوَ الیَومُ العاشِرُ مِنَ المُحَرَّمِ بَعدَ

ص: ۵۲

صَلاهِ الزَّوالِ، فَعَليكِ السَّلامُ رَضِیَ اللهُ عَنکِ یا أَمّاهُ بِرِضانا عَنکِ.(۱)

من در روز عاشورا (روز دهم از محرّم) پس از نماز ظهر به شـهادت می رسم. مادر! خـدا نگهـدار! خداونـد به خاطر رضای ما نسبت به تو، از تو راضی باشد.

البتّه پس از این خواهیم گفت درست است که تقـدیرات خداونـد بایـد جاری شود امّا در عین حال به قرینه سایر روایات، خدا قبـول این تقـدیر را به اختیـار امـام قرار داده بـود. مـا بـا دلایـل قطعی می دانیم که اگر امـام حسـین علیه السـلام غیر از این می خواستند همان انجام می شد.

۲-۱) اخبار امام حسین علیه السلام به اجنّه

شاهد دیگر بر علم آن حضـرت به تفاصـیل شـهادتشان این که: در ابتدای مسیر که حضرت از مدینه راه افتاده بودند وقتی اجنّه به سیّدالشّهدا عرض نصرت کردند ایشان فرمودند:

تَحضُرُونَ یَومَ السَّبتِ وَ هُوَ یَومُ عَاشُورَاءَ الَّذِی فِی آخِرِهِ أُقتَلُ وَلَا یَبقَی بَعـدِی مَطلُوبٌ مِن أَهلِی وَ نَسَبِی وَ إِخوَتِی وَ أَهلِ بَیتِی وَ یُسَارُ بِرَأسِی إِلَی یَزِیدَ لَعَنَهُ اللهُ.(۲)

[اکنون شما بروید] و روز شنبه که عاشوراست و در آخرشت من شهید می شوم حاضر شوید که من در آخر آن روز کشته می شوم. و دیگر بعد از من به خویشان و منسوبان و برادران و اهل بیت۶.

۱- إثبات الوصیه، ص ۱۶۵.

۲- اللّهوف، ص ۶۶.

من کاری ندارند. (این نامردمان من را می خواهند و وقتی دستشان به من برسد بعد از من دیگر به کسی کاری ندارند.) و سر مرا به سوی یزید حرکت می دهند که خدا لعنتش کند.

۳-۱) تصریح مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله به علم امام علیه السلام

مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله درباره علم قطعی امام علیه السلام به زمان و تفاصیل شهادتشان قاطعانه می فرماید که حضرت خیانت اهل عراق و اتّفاقات پس از آن را می دانستند:

کذا الحسین علیه السلام کان عالماً بغدر اهل العراق به و انه یستشهد هناك مع اولاده و اقاربه و اصحابه و یخبر بذلك مراراً.(۱)

هم چنین امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق به او خیانت می کنند و هم چنین می دانست همراه با فرزندان و نزدیکان و اصحاب خود به شهادت می رسد. و بارها به این مطلب خبر می داد.

۴-۱) علم ائمّه علیهم السلام به زمان مرگ و تفاصیل آن

اشاره

آن چه درباره سیّدالشّهدا علیه السلام گفته شد امری منحصر به آن حضرت نبوده و قاعده کلّی درباره ائمّه معصومین است.۴.

۱- مرآت العقول، ج ۳، ص ۱۲۴.

۱-۴-۱) تعلیم الهی بسته به خواست امام علیه السلام

در اصول کافی بابی است با عنوان:

اِنَّ الاَئِمَّهَ اذا شاؤُوا اَن یَعلمُوا عُلِّمُوا.(۱)

ائمّه هر گاه بخواهند بدانند به آن ها تعلیم داده می شود.

مرحوم کلینی رحمه الله سه حدیث در این باب آورده اند. از جمله این که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَن یَعلَمَ عُلِّم.

هر گاه امام علیه السلام بخواهد [از سوی خدا به وی] تعلیم داده می شود.

جالب است. جاهایی که امام علیه السلام بخواهد خدا علم را تعلیم می دهد. البتّه از این عبارت برنمی آید که هرجا امام علیه السلام نخواهند، حتماً خدا آن جا علم را نمی دهد.

حدیث دوم و سوّم باب هم همین بیان را دارد.(۲)

این قاعده ای کلّی راجع به علم امام علیه السلام است و در مورد علم به تفاصیل مرگ نیز صدق می کند.

۲-۴-۱) مرگ آگاهی امام معصوم علیه السلام

در عنوان باب بعدی آمده است:

اِنَّ الاَئِمَّهَ یَعلَمونَ متی یَموتُونَ و انَّهم لا یَمُوتُونَ الّا بِاختِیارٍ مِنهُم.(۳)۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ح: عَن أَبِی عَبدِالله علیه السلام قَالَ إِذَا أَرَادَ الإِمَامُ أَن یَعلَمَ شَیئاً أَعلَمَهُ اللهُ ذَلِک ح ۲: عَن أَبِی عَبدِاللهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَن یَعلَمَ أُعلِم

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

ائمّه علیهم السلام می دانند چه هنگام می میرند و جز به اختیار خودشان نمی میرند.

ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

أَیُّ إِمَامٍ لَا یَعلَمُ مَا یُصِیبُهُ وَ إِلَی مَا یَصِیرُ فَلَیسَ ذَلِکَ بِحُجَّهٍ لِلَّهِ عَلَی خَلقِه.(۱)

هر امامی که نداند چه بر سرش می آید و نداند به سوی چه [سرنوشتی] می رود حجّت خدا بر خلقش نیست.

امام، یعنی کسی که همه چیز برایش روشن است. می داند تصمیمی که می گیرد چه نتیجه ای در بر دارد و با ظنّ و گمانه زنی پیش نمی رود.

۳-۴-۱) مرگ آگاهی امام موسی بن جعفر علیهما السلام

روایت بعدی مربوط به امام هفتم علیه السلام است. سندی بن شاهک که زندانبان حضرت بود هشتاد نفر از بزرگان آن زمان را جمع کرده و به زندان می آورد و امام هفتم علیه السلام را که در ظاهر سلامت بوده اند به ایشان نشان می دهد و می گوید:

«ببینید، ایشان مشکلی ندارد و امیرالمؤمنین (هارون) هم با او بدرفتاری نکرده، بلکه کاملاً سالم و خوب و سرحال است! بروید از خود او سؤال کنید».

حضرت می فرمایند:

انِّی أُخبِرُکم أَیُّهَا النَّفَرُ أَنِّی قَد سُقِیتُ السَّمَّ فِی سَّعِ تَمَرَاتٍ وَ۸.

۱- الکافی، ج۱، ص ۲۵۸.

أَنَا غَداً أَخضَرُّ وَ بَعدَ غَدٍ أَمُوتُ.(۱)

همه بدانیـد که [همین امروز] هفت خرمای مسـموم به من خورانده اند فردا بدن من سبز می شود (آثار سمّ آشـکار می شود) و پس فردا هم می میرم.

برای ایشان معلوم بوده که چه خورده اند و خوردن سمّ چه نتیجه ای دارد.

۴-۴-۱) مرگ آگاهی امام زین العابدین علیه السلام

در جریانی دیگر آمده است که:

در شب شـهادت امام سـجّاد علیه السـلام امام باقر علیه السـلام شـربت و نوشـیدنی ای نزد پدر می برند و به حضرت عرض می کننـد: «پـدر جـان، این را بنوشـید». حضـرت پاسـخ می دهنـد: «پسـرم! من امشب قبض روح می شوم. این همان شبی است که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قبض روح شدند».(۲)

این نشان می دهد که امام سجّاد علیه السلام می دانستند که خوردن این نوشیدن منتهی به شهادت ایشان می شود.

تلازم نداشتن علم امام به هنگام مرگ با «خودکشی»

در این جا توجّه به این نکته ضروری است که علم امام به تفاصیل شهادتش بدین معنا نیست که ایشان - العیاذ بالله- خودکشی می کند وه)

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۵۹، احتمالا مراد، شب آن روز هفته است که پیامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله و سـلّم قبض روح شـدند (شب دوشنبه)

خود را به هلاکت می سپارد. اشتباهی که اغلب معترضان می کنند این است که فکر می کنند مرگ، تهلکه است. و به این آیه شریفه استشهاد می کنند که:

«وَلا تُلقُوا بِأَیدیکُم إِلَی التَّهلُکَهِ»(۱)

و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.

در حالی که تهلکه، هلاکت است، امّا مرگ برای ایشان هلاکت نیست. بلکه اطاعت امر الهی و مقدّمه رسیدن به درجات عالی است.

مرحوم شیخ مفید رحمه الله در این باره معتقدند اگر امام علیه السلام تمام تفاصیل و ریزه کاری هایی که بر سرشان می آید را بدانند اشکالی پیش نمی آید. فرض کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند به دست چه کسی و دقیقاً چه زمانی کشته می شوند این هیچ مشکلی نداشت چرا؟

اصل پاسخ را مرحوم شیخ مفید چنین می فرمایند:

چون هیچ امتناعی ندارد که خدای متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را متعبّد کند به این که بر شهادت صبر کرده و برای کشته شدن تسلیم گردد. تا این که خدا او را به وسیله صبر بر شهادت به علوّ درجات و مقامی والا برساند که جز با شهادت به آن نمی رسید. و چون می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام در این امر اطاعت او را می کند، طاعتی که اگر غیر او را تکلیف به این امر کرده بود، آن را اراده نمی کرد.

یعنی اشکالی ندارد که خداوند به ایشان بفرماید شما می دانید که۵.

۱- بقره/ ۱۹۵.

شهید می شوید ولی باید بروید. چون بندگی خدا به این است که بروید و خودتان را تسلیم کشته شدن کنید. و این گونه درجه ایشان را رفعت دهد. و اگر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام مکلّف به این طاعت شده بود، اراده این امر را نمی کرد. ولی خدا می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را می کند.

سپس دخل مقدّری را دفع می کنند به این که:

فلا یکون بذلک أمیرالمؤمنین علیه السلام مُلقیاً بیده إلی التّهلکه ولا معیناً علی نفسه معونهً مستقبحه فی العقول.(۱)

و به واسطه این امر لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام خودش را با دست خودش به هلاکت انداخته باشد. و لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام به هلاکت خود کمک کرده باشد، کمکی که از نظر عقل ها قبیح شمرده می شود.

یعنی درست است که امیرالمؤمنین علیه السلام با دست خود، خود را در معرض قتل قرار داد، امّا این، کمک کردنی نیست که عقول قبیح بشمارند. چون رسیدن به آن، درجه بالای طاعت خداست و این اصلاً تهلکه نیست.

۲) پیمان الهی برای تن دادن به شهادت

اشاره

یکی از نکات مهم در این بحث آن است که بدانیم امام حسین علیه السلام برای حرکتشان یک مأموریت الهی داشتند.۰

ص: ۵۹

۱- المسائل العکبریّه، ص ۷۰.

۱-۲) عهد الهی با ائمّه هدی علیهم السلام

در کافی شریف بابی است با عنوان:

انّ الائمّه لم یفعلوا شیئاً ولا یفعلون الّا بعهد من الله عزّوجلّ و امرٍ منه لا یتجاوزونه.(۱)

ائمّه علیهم السلام هیچ کاری نکرده و نمی کنند مگر به عهدی از جانب خدا و امری از نزد او و از آن هم تجاوز نمی کنند.

پنج حدیث در این باب آمده که همه آن ها جالب است. حدیث دوم آن چنین است:

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَنزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم كِتَاباً قَبلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبِهِ مِن أَهلِكَ قَالَ وَ مَا النُّجَبَهُ يَا جَبرَئِيلُ فَقَالَ عَلِيُّ بنُ أَبِى طَالِبٍ وَ وُلدُهُ عليه السلام وَ كَانَ عَلَى الكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِن ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صلّى الله عليه و آله و سلّم إِلَى أَمِيرالمُؤمِنينَ عليه السلام وَ أَمَرَهُ أَن يَفُكَّ خَاتَماً مِنهُ وَ يَعمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَّ أَمِيرُالمُؤمِنينَ عليه السلام خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام فَفَكَّ خَاتماً وَ عَمِلَ بِمَا فيهِ ثُمَّ دَءَعَهُ إِلَى الحُسَينِ عليه السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فيهِ أَنِ اخرُج بِقَومٍ إِلَى الشَّهَادَهِ فَلَا شَهَادَهَ لَهُم إِلَّا مَعَكَ وَ اشرِ نَفسَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجلَّ فَفَعَلَ.

خدای متعال بر نبی خود صلّی الله علیه و آله و سلّم پیش از وفات ایشان نوشته ای نازل کرد بدین مضمون که این ها سفارش های توست بر۹.

ص: ۶۰

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۷۹.

برگزیدگان از خاندان تو. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل این برگزیدگان و نجبا کیانند؟ عرض کرد: علیّ بن ابی طالب علیهما السلام و فرزندانش، هریک از این نوشته ها خاتمی از طلا داشت. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم کل این ها را به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده و دستور فرمودند که آن چه را که مربوط به خودشان است باز کرده و به آن چه در آن است عمل کنند. ایشان آن خاتم را باز نموده و به آن چه در آن بود عمل کردند. سپس [در هنگام شهادتشان] به پسر خود امام حسن علیه السلام سپردند، امام حسن علیه السلام هم خاتم خود را باز کرده و به آن عمل نمودند. سپس به امام حسین علیه السلام سپردند. امام حسین علیه السلام هم خاتم خود را باز کردند. در آن نوشته شده بود: همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو که آن ها جز به همراه تو شهید نمی شوند. و خودت را به خدای عزّوجلّ بفروش. امام حسین علیه السلام هم همین کار را کردند.

۲-۲) عهد الهی با سیّدالشّهدا علیه السلام در عین نهی اشقیا از تعدّی

این روایت شریف می رساند که دستورالعمل خیلی صریح و مشخّص است که امام حسین علیه السلام چه خطّی را باید دنبال کنند. خداوند فرموده است: «اُخرُج بِقَومٍ إِلَی الشَّهَادَهِ» (مسیری را برو که انتهای آن مسیر، شهادت است)، براساس روایات در مورد سیّدالشّهدا علیه السلام، می شود علّت ماجرا را به همان صحیفه ای برگرداند که به امام علیه السلام رسیده است. یعنی خواست خدا در این قضیّه مطرح بوده است و آثار این خواست و اراده الهی در طول بحث روشن خواهد شد. یعنی امر الهی بوده که «زیر بار بیعت یزید نرو و به سمت کوفه برو» این را

می شود علّت حرکت امام حسین علیه السلام دانست.

این بدان معنا است که «با یزید بیعت نکن، با این که می دانی انتهایش شهادت است». البتّه این وصیّتی به امام حسین علیه السلام است نه این که کار آن ظالمان را تجویز نماید، یعنی از وصیّت خدا به امام علیه السلام نمی توان نتیجه گرفت که یزید و عمر سعد و شمر هم عمل به وصیّت خدا کرده اند!

این که خدا به امام امر می کند این خط را پیش بگیرد، تجویز معصیت و ظلم ظالمان نیست. آن ها نباید این جنایت را مرتکب می شدند و با اختیار خود هم چنین کردند امّا به سیّدالشّهدا علیه السلام هم توصیه شد که در این مسیر پایداری کنند و خروج نمایند. خدا به امام فرموده «مسیری را طی کن که می دانی در انتها به جنایت و ظلم ختم می شود». هرچند آن ها خلاف امر خداوند عمل می کنند و ظالمند و عقاب هم می شوند امّا ایستادگی در برابرشان و علم مخالفت برداشتن و در نهایت به شهادت رسیدن، وصیّت الهی به آن حضرت بوده است.

خداوند امر کرده که مردم با حجّت وی در نیفتند. بنابراین کسانی که در افتند، معصیت کرده اند و راهی خلاف رضای خدا رفته اند. از این سو، به حجّت خود امر می کند که «با یزید بیعت نکن! نتیجه اش، به هر چه می خواهد منجر شود» و البتّه خداوند از قبل اعلام کرده بوده که نتیجه این «بیعت نکردن» چیست.

امام علیه السلام تلاش و زحمت زیادی متحمّل شدند تا کار اشقیا به این جا نکشد. منابع معتبر نشان می دهد که حضرت برای این که آن ها از ریختن خون ایشان دست بردارند پافشاری و نصیحت زیادی داشتند. تا آخرین حدّی که می شد تصور کرد حضرت درخواست کردند که آن ها از

اجرای نیّت سوء خود دست بردارند و این دلسوزی امام علیه السلام در حقّ ایشان را می رساند.

امام علیه السلام حتّی برای عمر سعد هم دل سوزاندند. همه می دانیم که چه قدر او را نصیحت کردند که «دست بردار». او گفت «من دارایی هایی در کوفه دارم که اگر دست از کشتن شما بردارم از من می گیرند». حضرت فرمودند: «من از اموالی که در حجاز دارم بهتر از آنرا به تو می دهم». ایشان دو بار به او راه را نشان دادند، امّا بعد از این که دیدند او به هیچ صراطی مستقیم نیست، نفرینش کردند که: «خدا به زودی در بستر سر از بدنت جدا کند»، و همان شد. و فرمود که: «از گندم ری نمی خوری»(۱) و همین اتّفاق هم افتاد.

جریان «آب خواستن سیّدالشّهدا» نیز که به گونه های مختلف نقل شده(۲) از یک طرف اتمام حجّت است امّا از طرف دیگر درخواست این است که «اقلاًـ به این پستی و رذالت تن ندهید که آبی را که برای حیوانات مباح است، از من که پسر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هستم باز دارید». چرا جرم خود را سنگین می کنید؟ امام حسین راضی نبودند و دلشان نمی خواست حتّی یک نفر از آن جنایتکاران جهنّمی بشود. ولی چه باید می کردند که آن ها بر شقاوت خود مصرّ بودند.

۳-۲) عهد الهی با امام زین العابدین و صادقین علیهم السلام

در ادامه حدیث فوق سفارش الهی چنین ادامه می یابد:

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَی عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ علیه السلام فَفَکَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فیهِ أن۱.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۸۸ و ۳۸۹.

۲- به عنوان نمونه: بحارالانوار، ج۴۵، ص ۵۱.

أَطرِق وَ اصمُت وَ الزَم مَنزِلَکَ وَ اعبُد رَبَّکَ حَتَّی یأتِیَکَ الیَقِینُ فَفَعَلَ.(۱)

بعد نوشته را به علی بن الحسین علیهما السلام سپردند. آن حضرت خاتم دیگری را باز کردند در آن نوشته شده بود سرت را پایین بیانداز، ساکت باش. ملازم منزلت شو. عبادت خدا را بکن تا مرگ فرا رسد. ایشان نیز همین کار را انجام دادند.

توصیه به امام زین العابدین علیه السلام درست برخلاف عمل امام حسین علیه السلام بود. امّا اگر همین توصیه به امام حسین علیه السلام شده بود، ایشان همین کار را می کردند. امام سجّاد علیه السلام بیش از سی سال این روش را انجام دادند.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَی ابنِهِ مُحَمَّدِبنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فَفَکَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِیهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفتِهِم وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِیلَ لِأَحَدٍ عَلَیکَ فَفَعَلَ.

سپس آن مکتوب را به پسرشان امام باقر علیه السلام سپردند. حضرت باز کردند. دیدند نوشته شده: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزّوجلّ نترس، هیچ کسی نمی تواند علیه تو کاری بکند. ایشان چنین کردند.

به امام باقر علیه السلام یک اطمینان خاطری داده شد که «شروع کن به حدیث گفتن و فتوا دادن. مطمئن باش که دست هیچ کس به تو نمی رسد». یعنی «هر اقدامی برای کنار زدنت کنند نمی توانند» و همین هم شد.۱.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَی ابنِهِ جَعفَرٍ فَفَکَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِیهِ حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفتِهِم وَ انشُر عُلُومَ أَهلِ بَیتِکَ وَ صَدِّق آبَاءَکَ الصَّالِحِینَ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنتَ فِی حِرزٍ وَ أَمَانٍ فَفَعَلَ.

سپس ایشان به پسر خود امام صادق علیه السلام سپردند. حضرت مهر مربوط به وصیّت خودشان را باز کردند. در آن نوشته شده بود: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیتت علیهم السلام را نشر ده. [راه و روش] پدران صالحت را تصدیق کن و جز از خدا نترس که تو در حرز و امان [الهی] هستی. ایشان نیز چنین کردند.

این ها حجّت های خدا هستند. افراد عادی نیستند. خدا می خواهد به وسیله ایشان، هم دینش را پیش ببرد، هم خود ایشان را امتحان کند. ما، هدف نیستم و موضوعیّتی نداریم بلکه خود امام علیه السلام هدف است. یعنی در درجه اوّل خدا می خواهد حجّتش را امتحان کند که چه قدر بنده خداست. و بندگی او، با آن چه ما می کنیم- از جهت برخی مصادیق آن- فرق بسیاری دارد.

۳) تخییر امام علیه السلام در انتخاب شهادت

۳-۱) مختار بودن امام علیه السلام در پذیرش تقدیر الهی بر شهادتش

عنوان بابی دیگر در کافی شریف چنین است:

باب ان الائمّه یعلمون علم ما کان و ما یکون و انهم لا یخفی علیهم الشیء صلوات الله علیهم.

ص: ۶۵

ائمّه علیهم السلام علم گذشته و آینده را می دانند و هیچ چیز بر آن ها - که درود خدا بر ایشان باد - مخفی نمی ماند.

در روایت چهارم این باب شخصی به نام حمران از امام باقر علیه السلام سوال می کند:

فدای شما شوم! نظرتان چیست در این باره که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خروج و قیام کردند تا دین خداوند -عزّ ذکره- را بپا دارند و این که توسط طاغوت ها کشته شدند و به شهادت رسیدند و طواغیت بر آن ها پیروز و آن ها مغلوب و شهید شدند؟

حضرت می فرمایند:

یَا حُمرَانُ إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعَالَی قَد کانَ قَدَّرَ ذَلِکَ عَلَیهِم وَ قَضَاهُ وَ أَمضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَی سَبِیلِ الاِختِیارِ.

ای حمران! خدای متعال این سرنوشت را برای این ها تقدیر کرد و حکم هم کرد و امضاء هم کرد و حتم هم کرد. در عین حال اختیارش را به آن ها واگذارد [که اگر غیر از این می خواهند، مطابق همان با ایشان رفتار شود.]

یعنی آن قدر این ها پیش خدا عزیز بودند که اختیار را داده به دست خودشان.

ثُمَّ أَجرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ عِلمٍ إِلَیهِم مِن رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم قَامَ عَلِیٌّ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ علیهما السلام.

سپس خداوند این را جاری فرمود و با آن علمی که از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به ایشان رسیده بود، قیام امیرالمؤمنین علیه السلام و

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام (آن اقدامی که کردند تا به شهادت رسیدند) صورت گرفت.

ایشان قبل از این که به کاری اقدام کنند از جانب پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم علم داشتند که نتیجه چه خواهد شد، مثلاً امام حسن علیه السلام می دانستند سمّی که جعده به ایشان می دهد منتهی به قتل ایشان خواهد شد، یا امام حسین علیه السلام می دانستند که اگر به سمت عراق بروند شهید می شوند. این دو با هم هیچ فرقی نمی کند. شبهه یک شبهه و جواب هم یک جواب است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که اگر سحرگاه به مسجد بروند شهید می شوند.

سپس می فرمایند:

وَ بِعِلمٍ صَمَتَ مَن صَمَتَ مِنَّا وَ لَو أَنَّهُم يَا حُمرانُ حَيثُ نَزَلَ بِهِم مَا نَزَلَ مِن أَمرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِظهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيهِم سَأَلُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَن يَدفَعَ عَنهُم ذَلِكَ وَ أَلَحُّوا عَلَيهِ فِي طَلَبِ إِزَالَهِ مُلكِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلكِهِم إِذا لَأَجابَهُم وَ دَفَعَ ذَلِكَ عَنهُم.

از ما ائمه، [هم آن ها که قیام کردند](1) و هم آن هایی که سکوت نمودند از روی علم بوده است. [نه آن ظن و گمان و احتمالی که سیاستمدارها براساس آن عمل می کنند.] حمران! اگر ایشان، آن هنگام که امر خدای عزّوجلّ و آن سختی ها نازل شد و آن موقع که طاغوت ها بر ایشان غلبه کردند، از خدا می خواستند که بلا راد.

۱- درباره سه امام (امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام) تعبیر قیام به کار برده اند، یعنی ایشان اقدامی کردند که منتهی به شهادت ایشان شد.

از آن ها دفع کند [و نگذارد که این ها بر ائمّه مسلط شوند] و در طلب سرنگونی و از بین رفتن سلطنت طاغوت ها اصرار می ورزیدند، خداوند اجابتشان فرموده و [آن بلایا را] از آنها دفع می نمود.

آن موقع که معاویه به مدت بیست سال مسلّط شد اگر امام مجتبی علیه السلام از خدا می خواستند که او را سرنگون کند، چنان می شد. این را خداوند به طور قطعی می فرماید که اگر ایشان می خواستند شرّ این طواغیت را دفع کنیم و ملک و سلطنتشان را از بین ببریم، این کار را می کردیم.

امام مجتبی علیه السلام به حسب ظاهر چه کاری غیر از این می توانستند با معاویه بکنند؟ امام حسن علیه السلام یک لشکر دوازده هزار نفری به فرماندهی عبیدالله بن عبّاس فرستادند، امّا عبیدالله با تطمیع معاویه به سمت او رفت و هشت هزار نفر هم با او رفتند. یعنی دو سوّم ایشان رفتند.(۱) امام حسن علیه السلام حتّی در میان خودی ها امنیت نداشتند. به حساب ظاهر چه باید می کردند؟ همین کاری که کردند را باید انجام می دادند. یعنی نه قدرتی- به حساب ظاهر- داشتند که با معاویه بجنگند، نه یاوری که روی آن حساب کنند.

هر عاقل و فهیمی آن شرایط را می دید، می فهمید که امام علیه السلام بهترین کار را کرده اند. ایشان فرمودند:

وَ اللهِ لَو قَاتَلتُ مُعَاوِیَهَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِی حَتَّی یَدفَعُونِی إِلَیهِ سِلماً فَوَ اللهِ لَأَن أُسَالِمَهُ وَ أَنَا عَزِیزٌ خَیرٌ مِن أَن یَقتُلَنِی وَ أَنَاد.

ص: ۶۸

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۸، به نقل از الارشاد.

أَسِیرُهُ أَو یَمُنَّ عَلَیَّ فَتَکُونَ سُبَّهً عَلَی بَنِی هاشِمٍ إِلَی آخِرِ الدَّهر.(۱)

به خـدا سوگنـد اگر بـا معـاویه می جنگیـدم گردنم را می گرفتنـد تا این که مرا تسـلیم شـده و [دست بسـته] به نزد معاویه می فرسـتادند. پس به خـدا سوگنـد این که با او صـلح کنم – در حالی که عزیزم- بهتر از این است که او مرا بکشد- در حالی که اسیرش شده ام – یا این که [باز آزاد کردنم] بر من منّت گذارد و تا همیشه روزگار این جریان مایه ناسزا به بنی هاشم شود.

خلاصه اگر امام علیه السـلام با معاویه مصالحه نمی کردند اسـیر او می شدند و در حال اسارت به شهادت می رسیدند و یا این که آزاد شده معاویه می شدند که در این صورت عار و ننگی بر بنی هاشم باقی می ماند که «آزاد شده» معاویه هستند.

پس حسـاب ظـاهر، باکـاری که کردنـد هم خوانی داشت. در حـالی که پشت پرده اش این بود که اگر امام علیه السـلام همان موقع خلاف این را می خواست، برای خـدا کاری نـداشت که مثلاً عقربی بر معاویه مسـلّط کند که او را نیش بزند و کارش را تمام کنـد چون اگر معاویه بر سـر اهل شام نمی بود آن ها نمی توانسـتند کاری از پیش ببرنـد. این معاویه بود که با حیله گری های خود آن ها را جمع می کرد. اگر امام علیه السلام می خواستند، خداوند بدین گونه عمل کند، می کرد امّا نخواستند.

یقیناً صبری که امام مجتبی علیه السـلام کردنـد و خون دلی که حضـرتش از نزدیکان و اصـحاب خود و معاویه خوردنـد، اجر بزرگ و جزیلی به ایشان داد آن گونه که مقام ایشان از مقام سیّدالشّهدا علیه السلام سالار شهیدانج.

ص: ۶۹

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۰، به نقل از احتجاج.

هم بالاتر است.(۱) صبرهایی که کردند همه اجر دارد و در مقامی که دارند دخیل است.

حضرت در ادامه روایت می فرمایند:

ثُمَّ کَانَ انقِضَاءُ مُدَّهِ الطَّوَاغِیتِ وَ ذَهَابُ مُلکِهِم أَسرَعَ مِن سِلکٍ مَنظُومٍ انقَطَعَ فَتَبَدَّدَ.

در این صورت (اگر ائمّه می خواستند) از بین رفتن مدّت زمان حکومت و سلطنت طاغوت ها، از پاره شدن نخ تسبیح و از هم پاشیدن [دانه هایش] سریع تر می شد [امّا ایشان این را نخواستند].

«سبیل اختیار» همین است. یعنی این ها اختیار داشتند. گویی خدا فرمود: تقدیر من، قضا و قدر من و امضاء من همین است. با این وجود شما حق دارید نپذیرید. این قدر شما برای من عزیزید که اگر شما بخواهید، من تقدیرات خود را بر هم می زنم. ولی اگر خواست مرا بخواهید این است که شما تحمّل و صبر کنید.

حضرت ادامه می دهند:

وَ مَان کانَ ذَلِکَ الَّذی أَصَابَهُم یَا حُمرانُ لِذَنبٍ اقتَرَفُوهُ وَ لَا لِعُقُوبَهِ مَعصِیَهٍ خَالَفُوا اللهَ فِیهَا.

ای حمران! [بدان] آن چه بر سر این ها آمد به خاطر گناهی که مرتکب شدند نبود. و نه این که ایشان به خاطر معصیتی که خدا را در آن مخالفت کرده باشند، عقوبت شوند.۲)

ص: ۷۰

۱- چنان که امام حسین علیه السلام فرمودند: ... وَ أَبِی خَیرٌ مِنِّی وَ اُمِّی خَیرٌ مِنِّی وَ أَخِی خَیرٌ مِنِّی (بحارالانوار، ج۴۵، ص۲)

درست است که قرآن کریم می فرماید (ما أصابَکم مِن مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکَم)(۱) امّا این آیه مربوط به ماست. هر مصیبت و بلایی که بر سر ما می آید به خاطر کارهای خودمان است. ولی این مطلب درباره ائمّه علیهم السلام صادق نیست.(۲)

وَ لَکِن لِمَنَازِلِ وَ کَرَامَهٍ مِنَ اللهِ أَرَادَ أَن یَبلُغُوهَا.

بلکه به خاطر منزلت و کرامت آن ها و درجاتی است که خداوند می خواسته ایشان به آنها برسند.

دست آخر خطاب به حمران می فرمایند:

فَلَا تَذهَبَنَّ بِکَ المَذَاهِبُ فِیهِم.(۳)

تو درباره آنان به عقاید و دیدگاه هایی [غیر از آن چه به تو آموختیم] معتقد نشوی!

۲-۳) تخییر امیر مؤمنان علیه السلام در تن دادن به شهادت

اشاره

چنان که رفت مرحوم کلینی بابی در کافی شریف گشوده اند با این عنوان که: «ائمّه علیهم السلام می دانند چه هنگام می میرند و جز به اختیار خودشان نمی میرند.»(۴)م.

ص: ۷۱

۱- بنگرید به روایات ذیل آیه شریفه در: الکافی، ج۲، ص۴۴۹ و ۴۵۰، امام صادق علیه السلام در یکی از این روایات شریف می فرمایند: إِنَّ اللهَ یَخُصُّ أَولیاءَهُ بِالمَصائِبِ لِیَأجُرَهُم عَلَیهَا مِن غَیرِ ذَنبٍ. خداوند اولیایش را به مصیبت ها اختصاص می دهد برای آن که [به خاطر صبر] بر آن ها پاداششان بدهد؛ بدون آن که گناهی داشته باشند.

۲- الکافی، ج۱، ص ۲۶۰.

۳- الکافی، ج۱، ص ۲۶۰.

۴- الکافی، ج۱، ص۲۵۸. نیز بنگرید به: بحارالانوار، ج۲۷، ص۲۸۵ باب انّهم یعلمون متی یموتون و انّه لا یقع ذلک الّا باختیارهم.

۱-۲-۳) خُیِّرَ فِی تِلکَ اللَّیلَهِ

در روایت چهارم این باب، راوی می گوید به امام هشتم علیه السلام عرض کردم:

امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می شناختند و آن شبی که ایشان را به شهادت رساندند و آن محلی که در آن به شهادت می رسند را می دانستند. [شاهدش این است که در شب نوزدهم] وقتی مرغابی ها [در خانه ام کلثوم] فریاد کردند فرمودند: این ها الان فریاد می کنند امّا به دنبالش نوحه خواهند کرد. نیز ام کلثوم عرض کرد: پدر جان، اگر ممکن است امشب را در خانه نماز بخوانید و کس دیگری را بفرستید که با مردم نماز بخوانند. حضرت ابا فرمودند و بدون سلاح، داخل و خارج شدنشان زیاد بود و می دانستند که قاتل ایشان با شمشیر، ابن ملجم است امّا تعرض به او هم جایز نبود.(۱) (او هنوز عملی انجام نداده بود که قصاصش کنند.)

امام رضا علیه السلام فرمودند:

ذَلِکَ کانَ، وَ لَکِنَّهُ خُیِّرَ(۲) فِی تِلکَ اللَّیلَهِ لِتَمضِیَ مَقَادیرُ اللهِ عَزَّوَجَل.(۳)۴.

ص: ۷۲

۱- ممکن است راوی این عبارت آخر را به صورت سوالی پرسیده باشد. یعنی با این که حضرت این را می داستند، آیا تعرض به ابن ملجم جایز نبود؟

۲- به نظر می رسد کلمه «فَاختَارَ» در این جا مقدّر است. و مرحوم مجلسی هم این احتمال را داده اند. (بحارالانوار، ج۴۲، ص۲۴۶)

۳- الکافی، ج۱، ص۳۸۴.

بله همین طور بوده است. امّا، [نکته در این جاست که:] آن شب حضرت مخیّر بودند. (خداوند این را به اختیار خودشان گذاشته بود.) [چنین اختیار کردند تا] این که مقدّرات خدای عزّوجلّ جاری شود.

یعنی با آن که این امر از تقدیرات الهی بود، امّا ایشان مخیّر بودند. به این معنی که اگر ایشان غیر از این را می خواستند، خداوند هم غیر از این را تقدیر می کرد و همه تقدیرات قبلی را عوض می نمود. امّا خدا، چنان تقدیر کرده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که خداوند بهترین تقدیر را برای ایشان می کند و مهم تر از همه این ها، رضای آن حضرت، محو در رضای خدا بود، لذا این را انتخاب فرمود تا این که مقادیر الهی جاری شود.

چنین نبود که چون تقدیر الهی این بود، حضرت «باید» می پذیرفتند. و خلاف آن را نمی توانستند اختیار کنند. می توانستند امّا خودشان همین را خواستند. حتّی خدا حاضر بود تقدیراتش را عوض کند، ولی حضرت نخواستند، چون خدا به این راضی تر و خشنودتر بود.

این نکته درباره همه ائمّه علیهم السلام عمومیّت دارد. یعنی برای امام حسین علیه السلام هم همین طور بوده است. امّا امام علیه السلام به تقدیرات الهی راضی تر و خشنودتر بودند.

۲-۲-۳) دو روایت معارض و توضیح مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله

مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله در توضیح این روایت نخست می فرمایند در بعضی نسخ لفظ «خُیِّرَ»، بدون نقطه «حُیِّرَ» (به حیرت افکنده شد) نقل شده است. سپس دو روایت از کتاب بصائر الدرجات

نقل می کننـد که دلالت آن ها با لفظ «حُيِّر» تناسب دارد. دلالت این دو روایت بر آن است که امام علیه السـلام هنگام نزدیک شـدن مرگ از سوی خداونـد به نسیان دچار می شود و خداونـد علم به پشت صـحنه را از ایشان می گیرد. اکنون متن این دو روایت:

راوی از امام رضا علیه السـلام می پرسد: «آیا امام علیه السـلام می داند کی می میرد؟» حضـرت می فرمایند: «آری می داند؛ به تعلیم امامی که مقدم بر اوست» دوباره می پرسد: «آیا ابوالحسن (امام کاظم علیه السـلام) نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می فرمایند: «بله» عرض می کند: «و با این حال آن را خوردند؟» حضرت می فرمایند: «[خداوند] ایشان را فراموشاند تا حکم [الهی را] درباره شان اجرا نماید».(۱)

راوی از امام رضا علیه السـلام می پرسد: «آیا امام علیه السـلام می داند کی می میرد؟» حضـرت می فرمایند: «آری» دوباره می پرسد: «آیا نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می فرمایند: «بله» عرض می کند: «آن را خوردند و با علم به آن علیه خود اقدام کردند؟» حضرت می فرمایند:

لا یَعلَمُ قَبلَ ذَلِکَ لِیَتَقَدَّمَ فِیمَا یَحتَاجُ إِلَیهِ فَإِذَا جَاءَ الوَقتُ أَلقَی اللهُ عَلَی قَلبِهِ النِّسیَانَ لِیَقضِیَ فِیهِ الحُکمَ.(۲)

[امام، زمان و نحوه مرگ خود را] پیش از آن نمی داند تا در چیزی که [برای مرگش] بدان نیاز دارد پیش دستی کند پس۳.

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۸۱.

۲- بصائر الدرجات، ص۴۸۳.

هنگامی که وقت مرگ فرا رسد خداوند در قلبش فراموشی القا می کند تا درباره او حکم خود را اجرا نماید.

در این دو روایت «علم پیشین امام به زمان مرگش» مورد تأکید قرار گرفته امّا با این حال فرموده اند که وقتی مرگ امام فرا می رسد این علم گرفته می شود. با این وجود اظهارنظر مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله در این خصوص قابل توجّه است که می فرماید:

أقول: هذا الوجه و إن کان مؤیّداً بالخبر لکنه مناف لظواهر أکثر الأخبار الوارده فی هذا الباب، و یمکن أن یکون هذا لضعف عقول السائلین عن فهم ما هو الجواب فی هذا الباب.(۱)

می گویم هر چند این وجه به واسطه خبر تأیید می شود امّا با ظواهر اکثر روایات وارده در این باب منافات دارد و ممکن است که این پاسخ به جهت ضعف عقل های پرسشگران از فهم آن چه جواب [اصلی] در این باب است؛ باشد.

پاسخ اصلی همین است که امام علیه السلام تا آخرین دم نسبت به آن چه می کند آگاهی دارد و این نیز اقدام علیه خود به حساب نمی آید؛ بلکه امام در برابر صبری که خداوند از او خواسته، تعبّد می کند.

۳-۳) تخییر امام موسی بن جعفر علیهما السلام در تن دادن به زندان و شهادت

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللهَ عَزَّوَجلَّ غَضِبَ عَلَی الشِّیعَهِ فَخَیَّرَنِی نَفسَی أَو هُم۳.

۱- مرآه العقول، ج۳، ص۱۲۳.

فَوَفَیتُهُم وَ اللهِ بِنَفسِی.(۱)

خدای عزّوجلّ بر شیعه غضب کرد. و خدا مرا مخیر کرد [بین نزول بلا بر] من یا آن ها، قسم به خدا من آن ها را با جان خودم حفظ کردم.

می فرمایند خداوند مرا مخیّر فرمود که یا من گرفتار شوم و به زندان بیفتم و بلا سرم بیاید، یا این که عذابی - که علّتش را در این جا ذکر نفرموده اند - بر شیعه نازل شود. یعنی خدا در هر حال این را خواسته که یا شیعیان بلایی سرشان نازل شود یا شخص امام باید گرفتاری سختی پیدا کنند. امّا حضرت با اختیار خودشان دومی را اختیار کردند. تعبیر روایت، «فَخَیَّرَنِی» است. حضرت راضی شدند که آن مصیبات سخت را در زندان ببینند و در عوض شیعیان به کیفر اعمالشان نرسند. غضب خدا بر شیعه بوده است نه بر امام هفتم علیه السلام.

مرحوم مجلسی در مرآت العقول احتمالاتی در این باره داده اند که غضب خدا به خاطر چه بوده.(۲) امّا به هر احتمال بالاخره شیعه کوتاهی کرده بوده و مستحقّ عقاب بوده است. امّا امام جان خود را سپر بلا قرار داده اند.

این فقط یک حدس است ولی در قلبم واقعاً به این اعتقاد دارم که: همین الان هم امام زمان علیه السلام خودشان را برای شیعه فدا می کنند و این بلاها و غصّه ها و فشارهایی که در زمان غیبت بر حضرت وارد می شود، به خاطر گنهکاری شیعیان است. امّا واقعاً مستحقّ این عذاب۷.

۱- الکافی، ج۱، ص ۲۶۰، ح۵.

۲- مرآه العقول، ج۳، ص۱۲۷.

غیبت امام زمان علیه السلام هستیم و اگر مستحق نبودیم خدا ما را مبتلا به غیبت صاحبمان نمی کرد.

خداوند یک قضاء حتم دارد و آن این که: تا مردم کاری نکنند که مستحقّ سلب نعمت شوند، از آن ها سلب نعمت نمی کند.(۱) امّا اکنون از ما سلب نعمت شده است. امام عصر علیه السلام رنج و غصّه غیبت را با این سختی تحمّل می کنند و این ما هستیم که با اعمال خود مستحقّ این بلا شده ایم که امام زمانمان از ما غایب شوند.

روایت امام موسی بن جعفر علیهما السلام نشان می دهد که امام علیه السلام چه قدر به حال امّتشان دلسوزند که حاضر می شوند برای نجات آنان سختی زندان را تحمّل کنند. زندان سندی بن شاهک واقعاً وحشتناک بوده است و انسان دلش آتش می گیرد که چه طور با امام علیه السلام و حجّت خدا رفتار می کرده اند. امّا همین به اختیار خودشان بوده است. خدا این طور قرار داده بوده که یا عقاب شیعه و یا رنج امام علیه السلام رخ دهد ولی امام علیه السلام خودشان این را انتخاب کرده اند.

۴-۳) عرض نصرت بر سیّدالشّهدا علیه السلام و انتخاب لقاء اللّه

مرحوم سیّدبن طاووس در لهوف حدیث عجیبی را از مرحوم شیخ مفید نقل کرده است که معرفت ما را در این بحث بالا می برد:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

لَمّا سَارَ أَبُو عَبدِ اللهِ مِنَ المَدینَهِ لَقِیهُ أَفوَاجٌ مِنَ المَلائِکَهِ المُسَوَّمَهِ فی أَیدِیهِمُ الحِرَابُ عَلَی نُجُبٍ مِن نُجُبِ الجَنَّهِ۶.

ص: ۷۷

۱- تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۰۶.

فَسَلَّمُوا عَلَیهِ وَ قَالُوا یَا حُجَّهَ اللهِ عَلَی خَلقِهِ بَعدَ جَدِّهِ وَ أَبِیهِ وَ أَخِیهِ إِنَّ اللهَ سُبحانَهُ أَمَدَّ جَدَّکَ بِنَا فِی مَواطِنَ کَثیرَهٍ وَ إِنَّ اللهَ أَمَدَّکَ بِنَا.

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شدند، با فوج هایی از فرشتگان نشان دار برخورد کردند که در دستشان اسلحه بود و سوار بر اسب های بهشتی، خدمت حضرت رسیدند و بر ایشان سلام کردند و گفتند: ای حجّت خدا بر خلقش! بعد از جد و پدر و برادرش! (ای تنها باقی مانده از خمسه طیّبه!) ما همان هایی هستیم که خدای سبحان جدّ شما را در موقعیّت های زیادی به وسیله ما کمک کرده است. اکنون خدا ما را فرستاده که تو را یاری کنیم.

حضرت به ایشان فرمودند:

المَوعِدُ حُفرَتِی وَ بُقعَتِی الَّتِی اُستَشهَدُ فِیها وَ هِیَ کَربَلاءُ فَإِذَا وَرَدتُها فَأتُونی.

وعده گاه من و شما گودال قتله گاه و بقعه من، همان بقعه ای که در آن جا شهید می شوم و آن کربلاست. آن جا که رسیدم به سراغ من بیایید. (تا قبل از گودال من کاری با شما ندارم.)

عرضه داشتند:

فیَا حُجَّهَ اللهِ! مُرنَا نَسمَع وَ نُطِع.

ای حجّت خدا! به ما دستور دهید تا شنوا و مطیع شما باشیم.

گویی عرض کردند اگر شما بفرمایید الان بروید و آن موقع بیایید، مطیعیم و اگر بگویید الان دشمن را هلاک کنید، باز هم مطیعیم.

ملائک، هم عاقل انـد و هم مختار. امام علیه السـلام هم امام زمانشان است. همان طور که ما امام زمانمان را دوست داریم، آن ها هم دوست دارند و همان طور که ما از ناراحتی حضرت ناراحت می شویم، آن ها هم ناراحت می شوند.

بعد از این، ملائکه عرض کردند:

فَهَل تَخشَی مِن عَدُوٍّ یَلقَاکَ فَنَکُونَ معک.

آیا شما می ترسید از آن که دشمنی به سراغتان بیاید تا ما همراهی تان کنیم؟

این ها نگران مولایشان بودند. امّا حضرت فرمودند:

لَا سَبیلَ لَهُم عَلَیَّ وَ لَا یَلقَونِی بِکَریهَةٍ أَو أَصِلَ إِلَی بُقعَتِی.

این ها راهی به سوی من ندارند و نمی توانند ضرری به من بزنند تا این که من به بقعه خود (گودال قتله گاه) برسم.

آن ها رفتند، عدّه ای از مؤمنین جنّ آمدند و عرضه داشتند:

یَا سَیِّدَنا نَحنُ شِیعَتُکَ وَ أَنصارُکَ فَمُرنَا بِأَمرِکَ وَ مَا تَشَاءُ فَلَو أَمَرتَنَا بِقَتلِ کُلِّ عَدُوٍّ لَکَ وَ أَنتَ بِمَکانِکَ لَکَفَیناکَ ذَلِکَ.

آقای ما! ما شـیعیان و یاران شماییم. به ما هر آن چه می خواهید دستور دهید. حتّی اگر به ما دستور دهید که همه دشمنان شما را بکشیم، هم چنان که شما سر جایتان هستید در این باره کفایتتان می کنیم.

حضرت برای آن ها دعای خیر کردند و فرمودند:

أَوَ مَا قَرَأتُم کِتَابَ اللهِ المُنزَلَ عَلَی جَدِّی رَسُولِ اللهِ (أَینَما

تَکَونُوا یُدرِکمُمُ المَوتُ وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ)(۱) وَ قَالَ سُبحانَهُ (... لَبَرَزَ الَّذینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم)(۲).(۳)

آیا کتاب خدا که بر جدّم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است را نخوانده اید [که می فرماید] «هر کجا باشید مرگ [در موقع مقدّر] شما را درخواهد یافت هر چند در برج های بلند و رفیع باشید»؟ و خداوند سبحان فرمود: «[اگر در خانه هایتان هم بودید] آن کسانی که مرگ برایشان ثبت و مقدّر شده به سوی قتلگاه [و آرامگاهشان] خارج می شدند»؟

معنی اش این است که خدا قتل و شهادت من را این طور تقدیر کرده است و من هم می خواهم مطابق تقدیر او عمل کرده و رضای خدا را به دست آورم.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

أَنزَلَ اللهُ تَعَالَی النَّصرَ عَلَی الحُسَینِ علیه السلام حَتَّی کانَ ما بَینَ السَّماءِ وَ الأَرضِ ثُمَّ خُیِّرَ النَّصرَ أَو لِقَاءَ اللهِ فَاختارَ لِقاءَ اللهِ تَعَالَی.(۴)

خدای متعال نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام نازل کرد. و این نصرت بین آسمان و زمین بود. (یعنی چیزی نمانده بود که یاری .

ص: ۸۰

۱- نساء/۷۸.

۲- آل عمران/۱۵۴.

۳- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۳۰. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهوف، ص۶۶.

۴- الکافی، ج۱، ص ۲۶۰.

خـدا به ایشان برسد) سـپس حضـرت مخيّر شد که یاری [خدا] را انتخاب کند یا لقاء خدا را. و خود ایشان لقاء خدای متعال را انتخاب فرمود.

ایشان فرمودند نصـر را نمی خواهم. چرا؟ چون این به بندگی خدا نزدیک تر بود. اگر ایشان نصـر را هم انتخاب می کردند، از بنـدگی خـدا خارج نشده بودند. امّا چون می دانسـتند خدا چنین تقدیر کرده است، و رضای بیشتر خدا این است که این گونه مقاومت کننـد و با این که مجاز بودنـد، از لشـکریان غیبی یاری نگیرنـد، لقاء را انتخاب فرمودند. البتّه خودشان هم قادر بودند بدون این که کمک از ملائکه و اجنّه بگیرند با قدرت های فوق بشری و الهی شان دشمن را ذلیل کنند. ولی چون می دانستند که خـدا غیر این را بیشتر می پسـندد چنین نکردند. نه این که انتخاب نصـرت الهی اشـکالی داشت. امّا ایشان می دانسـتند خدا ترجیح نمی دهد که از این قدرت ها یا امدادهای غیبی استفاده کنند.

مشیّت امام مشیّه الله است،(۱) یعنی همانی که خـدا می پسـندد، و همان که خدا بیشتر به آن راضـی است انتخاب می فرمایند، لـذا لقاء خـدا را انتخاب فرمودند. در عین این که این ها هیچ یک ظاهر سازی و نمایش و ساختگی نبود. واقعاً اگر ایشان نصـر را اختیار می کردند، خدا هم نازل می کرد. و البتّه در این صورت، به بعضی از مقاماتی که خدا برای ایشان قرار داده بود، نمی رسیدند.۹.

ص: ۸۱

۱- تفسیر قمّی، ج۲، ص۴۰۹.

۵-۳) امر محتوم اختیاری

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که: وقتی امر محتوم الهی در میان است، اختیار امام چه کاره است؟

پاسخ این است که:

در حدیث حمران امام فرمودند:

خدا تقدیر کرده، قضا کرده، امضاء هم کرده، «علی سبیل اختیار» حتم کرده است. معنی اش این است که اگر غیر از این می خواهید من نیز غیر این می کنم. ولی رضای من در این است. پس واقعاً می توانستند کار دیگری انجام بدهند. یعنی اگر می خواستند، خدا دستشان را باز گذاشته بود یعنی امام مختار بود که نخواهد این سرنوشت برایش رقم بخورد.

نکته دیگر این است که امام حسین علیه السلام در کل حرکت خود مختارانه عمل کرده اند یعنی در عین این که می توانستند با یزید سازگاری کنند امّا تن به تقدیر الهی سپردند و رضای خدا را ملاک قرار دادند و البتّه لازمه این رضا دادن، استقبال از خطرات و بلایا بود و این نشان می دهد که امام حسین علیه السلام چه قدر عزیز خداست. این نظام خداست که هرکسی که عزیزتر است بیشتر بلا می بیند. و ایشان عزیز کرده ویژه خدا بوده که این قدر بلا دیده است.

بعدها این نکته را بیشتر باز خواهیم کرد که امام حسین علیه السلام چه قدر زیبا بندگی خدا را کرده اند. البتّه ما مناسبات الهی این قضیه را نمی فهمیم ولی تا جایی که می فهمیم می شود دریافت که امام حسین علیه السلام زیباترین جلوه های بندگی را به عالمیان نمایانده اند. از آن سو، خداوند نیز به زیبایی بندگی امام حسین علیه السلام را پاس داشت و شکر کرد و ویژگی هایی

به ایشان داد که به احدی نداده است.

هم چنان که اشاره شد، امر الهی به این صورت نبود که حضرت را مکلّف کند، به این معنا که اگر ایشان بخواهد مخالفت نماید معصیت کرده باشد. خیر، امر بوده است، امّا امری اختیاری.

در روایتی که در پیشتر از امام باقر علیه السلام خطاب به حمران نقل شد، آمده بود:

إِنَّ اللهَ تَبارکَ وَ تَعالَی قَد کانَ قَدَّرَ ذلِکَ عَلَیهِم وَ قَضَاهُ وَ أَمضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَی سَبیلِ الِاختیارِ.(۱)

خداوند تبارک و تعالی [این سرگذشت ها و سرنوشت ها] را برای امامان تقدیر و قضا و امضا و حتم کرد امّا از طریق اختیار [آن ها]

خداوند اختیار را به خودشان داده بود و اگر ایشان اراده می کردند، تقدیرات را عوض می کرد. اگر در همان ساعات و لحظات اخر، امام حسین علیه السلام واقعاً نمی خواستند که شهید شوند، خدا همه چیز را برمی گرداند. این واقعاً امری عجیب است و نشان می دهد امام حسین علیه السلام چه قدر نزد خدا عزیز است و چه قدر خدا خاطرش را می خواهد. ما بر این محور تأکید داریم و در جمع بندی بحثمان هم این نکته بسیار مهم است.

می خواهیم بگوییم آن نهایت درجه بندگی و عبودیّت خدا، که ما می توانیم فرض کنیم، را امام حسین علیه السلام انجام دادند. هرچند خدا تکلیف وجوبی نکرد، ولی چون سیّدالشّهدا علیه السلام می دانستند خدا به این۴.

۱- الکافی، ج۱، ص۲۶۲، ح۴.

راضـی است که مقاومت کننـد و در مقابل این خبیث ها و پلیدها بایسـتند؛ و می دانسـتند که اگر بایسـتند نتیجه اش چیست، با علم و یقین به این که شـهید می شوند و زن و بچه شان اسیر می شوند؛ تمام این ها را به جان و دل خریدند و تمام دارایی شان را در راه خدا و برای خدا دادند، و به بالاترین درجه ای که خدا می خواست برسند، رسیدند.

اگر این مقـدار عبودیّت نمی کردنـد، خدا هم این درجه را هم نمی داد. اگر امام علیه السـلام شـهادت را اختیار نمی فرمود آیا همین رتبه را در پیشـگاه خـدا کسب می کردنـد و از مقامشان چیزی کاسـته نمی شد؟ جوابی که به صـراحت در روایات داده شـده، ایـن اسـت کـه اگر ایشـان شـهادت را انتخـاب نمی کردنـد به آن درجـاتی که خداونـد برای ایشـان قرار داده بـود، نمی رسیدند.(۱)

جمع بندی و نتیجه گیری فصل دوم

امـام حسـین علیه السـلام روی حسـاب هـای عادی و با ارزیابی وضع موجود از خطر آفرینی بنی امیّه و بی وفایی کوفیان کاملاً باخبر بودند. بعلاوه به لحاظ علم الهی خود می دانستند که چنین تقدیری انتظارشان را.»

۱- ... فَجَاءَهُ النَّبِیُّ وَ هُوَ فِی مَنَامِهِ فَأَخَذَ الحُسَینَ وَ ضَمَّهُ إِلَی صَدرِهِ وَ جَعَلَ یُقَبِّلُ بَینَ عَینَیهِ وَ یَقُولُ بِأَبِی أَنتَ کَأَنِّی أَرَاکَ مُرَمَّلاً بِدَمِکَ بَینَ عِصابَهٍ مِن هذِهِ الاُمَّهِ یَرجُونَ شَفَاعَتی مَا لَهُم عِندَ اللهِ مِن خَلاقٍ یا بُنَیَّ إِنَّکَ قادِمٌ عَلی أَبیکَ وَ أُمِّکَ وَ أَخیکَ وَ هُم مُشتاقُونَ إِلَیکَ وَ إِنَّ لَکَ فی الجَنَّهِ دَرَجاتٍ لا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهادَهِ... (بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۱) چنـان که می بینیم رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به عزیزشان امام حسین علیه السلام تصریح می فرمایند که: «... تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت با آن ها نمی رسی...»

می کشـد. از سوی دیگر خداونـد از طریق پیـامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به ایشـان سـفارش فرموده بود که به سـمت شهادت خارج شوند. هرچند این سـفارش، جنایت اشـقیا را توجیه نمی کند امّا در عین حال نشان می دهد که سیّدالشّـهدا علیه السـلام با انگیزه وفا به عهد الهی قدم در راه شـهادت گذارده اند. درست است که خداوند ایشان را در اصل سپردن یا نسپردن این پیمـان مخیّر داشت امّا ایشان در عین حال رضای خـدا را در این دیدنـد که تن به خطر بسـپارند و درست به همین خاطر به جای نصـرت الهی لقاء الله را برگزیدند. همین جاست که همه محاسبات بشری در هم می ریزد و حرکت و شهادت امام حسین علیه السلام به تجلّیگاه بندگی خداوند متعال تبدیل می شود.

ص: ۸۵

فصل سوم: مشیّت الهی: کشته دیدن امام حسین علیه السلام

۱) مشیّت الهی در حرکت امام حسین علیه السلام

اشاره

یکی از نکات مشهور و مستند درباره حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام این است که «شهادت آن حضرت مورد مشیّت الهی بوده است» در این فصل درباره معنای این مشیّت و رابطه آن با «رضای الهی بر شهادت امام حسین علیه السلام» سخن خواهیم گفت.

۱-۱) با خبر شدن امام حسین علیه السلام از مشیّت الهی، در رؤیای صادقه

پیشتر جریان خیرخواهی محمّدبن حنفیّه برای امام حسین علیه السلام را از نظر گذراندیم و دیدیم که به آن حضرت پیشنهاد کرد در مکّه بمانند. پس از آن که امام حسین علیه السلام مسأله «خوف از قتل» را برای وی مطرح می کنند محمّدبن حنفیّه به امام علیه السلام پیشنهاد می کند که به سمت دیگری بروند. زیرا چنان که رفت با توجّه به اطّلاعات آن روز اصلاً قابل هضم نبود که ایشان به سمت کوفه بروند. او به حضرت عرضه می دارد:

اگر می ترسید، به سمت یمن بروید. یا به سمتی دور دست و خشکی بروید. اگر بروید این گونه نسبت به تعدی یزید محفوظ ترید و کسی نمی تواند بر شما غلبه کند.

حضرت در این جا صلاح نمی بینند به او پاسخی بدهند. فقط می فرمایند:

درباره آن چه گفتی تأمّل می کنم.

امّا سحر که می شود از مکّه بیرون می زنند. وقتی این خبر به محمّد بن حنفیّه می رسد، خودش را به ایشان می رساند. زمام ناقه حضرت را می گیرد و عرض می کند:

برادر! آیا شما وعده نکردید که در درخواست من تأملی کنید؟ می فرمایند: بله.

می پرسد: پس چرا با عجله بیرون می روید؟

این جا حضرت به او پاسخی می دهند که با پاسخ اوّلشان متفاوت است:

اَتَانِی رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم بَعدَ ما فَارَقتُکَ فَقَالَ یا حُسَینُ علیه السلام اخرُج فَإِنَّ اللهَ قَد شاءَ أَن یَرَاکَ قَتِیلاً.

[بعد از این که از تو جدا شدم] پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نزد من آمدند و فرمودند: ای حسین [از مکّه] خارج شو که خداوند مشیّت کرده تو را کشته ببیند.

وقتی ابن حنفیّه جمله اخیر را از آن حضرت می شنود کلمه استرجاع را به زبان می آورد و می گوید:

إِنَّ لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ.

ص: ۸۸

یعنی، در این صورت مرگ در پیش است. زیرا این مسیری که شما می روید عافیتی در آن نیست و به شهادت ختم خواهد شد.

سپس عرض می کند:

حال که خودتان می روید چه معنا دارد که زن ها را با خودتان می برید در حالی که در چنین وضعیتی خارج می شوید؟

حضرت می فرمایند:

قَد قالَ لی إِنَّ اللهَ قَد شاءَ أَن یَراهُنَّ سَبَایا.(۱)

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به من فرمودند: خدا مشیّت کرده که این زن ها را اسیر ببینند.

۲-۱) معنای مشیّت الهی بر شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام

در این جا دو نکته حائز اهمیّت است:

اوّلاً:

اگر حضرت به امثال محمّدبن حنفیّه می گفتند «پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این را خواسته اند»، دیگر مجاب می شدند.(۲) از همین جا می شود فهمید که خود محمّدبن حنفیّه- مانند دیگر ناصحان- برای امام حسین علیه السلام مستقلاً آن مقام را قائل نبود که «وقتی ایشان تصمیمی بگیرند همان مورد رضای خداست». لذا، به تعبیر ساده ما، حضرت مجبور شدند از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مایه بگذارند تا او قانع شود و هیچ نگوید و هیچ هم۵)

ص: ۸۹

۱- اللّهوف، ص ۶۳-۶۵.

۲- چنان که امام حسین علیه السلام همین پاسخ را به عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن زبیر هم دادند (بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۶۵)

نگفت. متأسفانه جناب محمّد گاهی در زمینه معرفت امامش عملکرد ضعیفی داشته است. حتّی به نقل بعضی روایات معتبر، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، به امام سجّاد علیه السلام پیغام داد که من از شما شایسته ترم که جانشین برادرم شوم. البتّه بعد از این که امام سجّاد علیه السلام با ایشان اتمام حجّت کردند او اصلاح شد و برگشت.(۱)

ثانیاً:

توجّه شود که منظور از «مشیّت خداوند»- چنان که در احادیث آمده- ایجاد و انشاء علمی «مُشاء» قبل از تحقّق آن در خارج است. بر این اساس معنای این که «خداوند قتیل دیده شدن امام حسین علیه السلام را مشیّت کرده»، این است که: پیش از تحقق خارجی آن، صورت علمی اش را ایجاد نموده است. به همین سیاق، مشیّت الهی نسبت به اسیر دیده شدن خانواده سیّدالشّهدا علیه السلام، یعنی خداوند صورت علمی این واقعه را پیش از وقوع آن خلق نموده است. نکته مهم در معنای «مشیّت الهی» این است که از آن، «رضا و خشنودی خداوند نسبت به آن چه مشیّت فرموده» لازم نمی آید.

۳-۱) امکان مشیّت تکوینی الهی نسبت به امری در عین نهی تشریعی از آن

ممکن است چیزی متعلّق مشیّت الهی قرار گیرد، امّا خداوند از انجام آن نهی فرموده باشد. مثالی که خود ائمّه علیهم السلام فرموده اند، این است که خداوند حضرت آدم علیه السلام را نسبت به خوردن از درخت۸

۱- الکافی، ج۱، ص ۳۴۸.

خاصّی نهی فرمود، هرچند مشیّتش به خوردن از آن تعلّق گرفته بود. امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

نَهی آدَمَ عَن اَکلِ الشَّجَرَهِ وَ شاءَ اَن یَأکُلَ مِنها(۱)

خدا حضرت آدم علیه السلام را از خوردن از آن درخت نهی فرموده بود. از این نتیجه می شود که خداوند به آن عمل حضرت آدم علیه السلام راضی و خشنود نبود. امّا از آن جا که به علم ذاتی خود می دانست که چنین عملی در خارج واقع می شود، صورت علمی آن را قبل از تحقّق خارجی اش ایجاد فرموده بود. امام علیه السلام در مورد علم و مشیّت خداوند چنین می فرمایند:

بِالعِلمِ عَلِمَ الاشیاءَ قَبلَ کَونِها وَ بِالمشیَّهِ عَرَّفَ صفاتِها و حُدُودَها وَ اَنشَأَها قَبلَ اِظهارِها.(۲)

یعنی خداوند به علم ذاتی و ازلی خود به همه اشیاء پیش از آن که واقع شوند، علم داشته است، آن گاه براساس همین علم ذاتی خود، ویژگی ها و حدود همه اشیاء را شناسانده و قبل از وقوع خارجی آن ها، صورت علمی شان را ایجاد نموده است. این مرحله، همان مشیّت الهی است. «إنشاء» به معنای ایجاد و «اظهار»، مرحله وقوع خارجی و آشکار شدن می باشد.

خداوند به علم ذاتی خود به صفات و خصوصیّات آن چه واقع می شود، از قبل آگاه بوده و براساس همان علم، آن ها را با همه صفات و حدودشان، ایجاد علمی کرده است. انشاء اشیاء قبل از اظهار آن ها،۸.

ص: ۹۱

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص۱۴۸.

اشاره به همین ایجاد علمی آن ها پیش از وقوع خارجی شان دارد. در این صورت های علمی همه صفات و خصوصیّات اشیاء پیش از موجود شدنشان، ثبت شده است.

این مشیّت شامل همه اموری است که واقع می شوند و آن چه خدا از انجام آن نهی فرموده نیز از این قضیه استثناء نیست. خدا ما را از انجام معاصی نهی فرموده، ولی ما به اختیار خود آن ها را مرتکب می شویم. خداوند هم از قبل می دانسته که ما اختیاراً مرتکب آن ها می شویم، پس براساس همان علم ذاتی خود، صورت های علمی آن ها را از قبل خلق فرموده است.

از این رو می توان پذیرفت که خداوند ما را از انجام کاری نهی کند، امّا در عین حال سر زدن آن از ما را مشیّت نموده باشد. مشیّت او براساس علم ذاتی اش بوده است، علمی که به هیچ وجه علّت و سبب انجام فعل نیست یعنی معصیت کار با کمال اختیار خود دست به نافرمانی می زند و خداوند هرگز در انتخاب او شریک نیست هرچند به انتخاب وی عالم است. علم الهی پیش از وجود خارجی معلوم و مشیّت او نیز قبل از وقوع عین «مُنشأ» است. امام علیه السلام می فرمایند:

العِلمُ فی المَعلومِ قَبلَ کَونِه و المَشیئهُ فی المُنشَأِ قَبلَ عَینِه.(۱)

«مُنشَأ» همان صورت علمی یک چیز است که خدا آن را خلق می کند چنان که فرمود: اَنشأَها قبل اِظهارِها، این صورت علمی، قبل از عین مُنشَأ موجود می شود و مراد از عین، وقوع آن در عالم خارج و واقع است.۸.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴–۱) مشیّت الهی نسبت به شهادت امام علیه السلام در عین نارضایی خدا از اشقیا

براساس این اصطلاحات می توان که خداوند کشته شدن امام حسین علیه السلام را مشیّت کرده امّا از کشتن ایشان نهی فرموده است، از این که کشته شدن امام علیه السلام مورد مشیت الهی بوده، نمی توان نتیجه گرفت که خدا به جنایت قاتلان آن حضرت رضایت داشته است. «مُشاء» بودن این امر معنایی ندارد جز این که خدا صورت علمی آن را با همه صفات و حدودش، قبل از وقوع خارجی آن خلق فرموده است. از این معنا محبوب بودن آن نزد خداوند لازم نمی آید.

همین طور است معنای این که مشیّت الهی به اسیری خاندان رسالت تعلّق گرفته بود. صورت علمی این واقعه پیش از عین خارجی اش خلق شده بود و لذا این اسارت متعلّق مشیّت خداوند قرار گرفته بود. امّا از «مُشاء» بودن این امر، نمی توان «مورد رضایت خدا بودن» آن را نتیجه گرفت، خداوند دشمنان سیّدالشّهدا علیه السلام را از به اسارت گرفتن خاندان پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نهی فرموده بود امّا چون به علم ذاتی اش می دانست که آن ها چنین جنایتی را مرتکب می شوند، صورت علمی آن را از قبل خلق فرموده بود. پس اسارت اهل بیت عصمت و طهارت متعلّق مشیّت الهی بود ولی محبوب و مرضیّ او نبود.

۵–۱) بدا پذیری تقدیرات الهی پیش از عینیّت خارجی آن ها

نکته دیگر این که آن چه مورد مشیّت خدا واقع شده، تا پیش از این عینیّت یافتنش قابل بداء است. به عبارت دیگر، ممکن است خداوند

صورت علمی چیزی را ایجاد کرده باشد، امّا پیش از آن که آن چیز تحقّق و وقوع خارجی یابد، آن صورت علمی را «محو» و صورت علمی دیگری را به جای آن «اثبات» نماید. ریشه قرآنی این مطلب آیه شریفه ذیل است:

(یَمحُو اللهُ ما یَشاءُ و یُثبِتُ و عِندَهُ امّ الکتاب)(۱)

خدا آن چه را مشیّت نموده محو و اثبات می کند و نزد او امّ الکتاب است.

«محو» فرع بر «اثبات» است، اگر چیزی ثبت نبوده باشد، محو آن معنا ندارد. امام صادق علیه السلام در توضیح این مطلب فرموده اند:

هل یُمحی اِلّا ما کانَ ثابتاً و هل یُثبَتُ اِلّا ما لَم یَکُن.(۲)

آیا جز آن چه ثابت بوده، محو و جز آن چه نبوده است، اثبات می شود؟

خداوند ابتدا صورت علمی چیزی را ایجاد می کند، امّا بعد ممکن است آن را محو کند و صورت علمی چیز دیگری را جای آن قرار دهد و تا وقتی عین «مُشاء» تحقق نیافته، این محو و اثبات امکان پذیر است. امام علیه السلام می فرمایند:

فَلِلّهِ تبارَکَ و تَعالی فیه البَداءس ممّا لا عینَ لَه فَإذا وَقَعَ العَینُ المَفهُومُ المُدرَکُ فَلا بَداءَ.(۳)

پس خدای تبارک و تعالی نسبت به آن چه وقوع خارجی ندارد،۸.

ص: ۹۴

۱- رعد/۳۵.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

حق بداء دارد. پس هنگامی که عین قابل فهم و درک واقع شود، دیگر بداء نخواهد شد.

هر مخلوقی را می توان به نوعی قابل فهم و درک دانست، تا وقتی که مخلوقات عینیّت خارجی پیدا نکرده اند، قابلیّت بداء دارند یعنی ممکن است صورت علمی آن چه خلق شده، محو شود و صورت دیگری اثبات گردد. امّا وقتی چیزی خارجیّت پیدا کند، دیگر بداء در مورد آن بی معناست.

مثال این امر در بحث ما این است که تا وقتی کشته شدن امام حسین علیه السلام یا اسارت اهل بیت علیهم السلام تحقّق پیدا نکرده بود، بداء در مورد آن ها امکان پذیر بود. اگر امام علیه السلام طبق اختیاری که خدا به ایشان داده بود، کشته شدن به دست دشمنان را نمی خواست، خداوند مشیّت خود را تغییر می داد و صورت علمی کشته شدن آن حضرت را محو و صورت علمی زنده ماندن ایشان را در حادثه کربلا به جای آن اثبات می نمود. این امر تا پیش از عینیّت یافتن شهادت حضرت امکان داشت ولی پس از آن دیگر بی معنا بود. هم چنین در مورد اسارت خاندان رسالت. نتیجه این که مشیّت الهی نسبت به چیزی، قدرت او در مورد آن را محدود نمی کند و تا وقتی «مُشاء» تحقّق خارجی نیافته، قابل تغییر است.

جمع بندی بحث این است که مشیّت خدا به کشته شدن سیّدالشّهدا علیه السلام تعلّق گرفته بود، امّا در عین حال خداوند به این امر خشنود نبود و دشمنان ایشان را از کشتن حضرت نهی فرموده بود. اگر خود امام علیه السلام هم غیر از این را می خواست، خدا مشیّتش را تغییر می داد. همه این توضیحات براساس معنای «مشیّت تکوینی» خداست که همانا ایجاد صورت علمی «مُشاء» پیش از عینیّت خارجی آن است.

ص: ۹۵

این مشیّت صرفاً ایجاد صورت علمی است نه از آن وظیفه و تکلیفی قابل استنتاج است و نه دلالت بر رضا و خشنودی خدا می کند.

امّا این مشیّت تکوینی غیر از خواست تشریعی خداست که به معنای امر او به انجام یک عمل است و از آن رضایت و خشنودی خداوند نسبت به آن عمل استفاده می شود. خواست تشریعی خدا این بود که مخالفان سیّدالشّهدا علیه السلام به روی ایشان شمشیر نکشند. به دلیل همین خواسته، خداوند از مخالفت آن ها با امام علیه السلام راضی و خشنود نبود. خواست تشریعی خدا از امام حسین علیه السلام این بود که اگر مخالفان دست به شمشیر بردند و اقدام به جنگ با ایشان کردند، حضرت ایستادگی فرموده و تا آخرین قطره خون خود با آن ها بجنگد و تسلیمشان نشود. لذا خدا راضی نبود که امام علیه السلام خود را تسلیم آنان نماید. پس خواست تشریعی خدا از امام علیه السلام و از مخالفان ایشان ربطی به مشیّت تکوینی خدا در مورد کشته شدن آن حضرت ندارد. نباید احکام خواست تشریعی با مشیّت تکوینی در هم آمیخته شوند.

۶-۱) معنای رضای الهی به «شهادت» سیّدالشّهدا علیه السلام

این جاست که می توان گفت: خدا از کشتن امام حسین علیه السلام نهی فرموده و به آن راضی نبوده است. امّا به «شهادت» امام حسین علیه السلام راضی بوده و آن حضرت را بدان امر فرموده است (اخرج بقوم الی الشّهاده)(۱) «شهادت» با «کشته شدن» و «خود را به کشتن دادن» تفاوت می کند.٠

ص: ۹۶

۱- الکافی، ج۱، ص ۲۸۰.

امام علیه السلام نرفتند که خودشان را به کشتن بدهند به این معنا که خود را در قلب دشمن بیندازند و تسلیم آنان شوند بلکه برعکس با تمام اعمال و حرکات خود نشان دادند که تا آخرین لحظات ایستادند و هرگز راضی نشدند که آن ها ایشان را بکشند. چون کشتن ایشان توسط آن ها، معصیت بود و امام علیه السلام یک دم به این راضی نمی شدند. البتّه این راضی نشدن ایشان، فرع بر داشتن قدرت بود. یعنی تا جایی که قدرت داشتند مانع شدند از این که کشته شوند. ولی جایی که دیگر قدرت نداشتند چه می توانستند بکنند؟ این جا دیگر موضع عجز بود نه رضای ایشان به کرده آنان.

مطلب در این نقطه خیلی حسّاس می شود. اگر می گوییم «امام علیه السلام به «شهادت» تن دادند و به آن راضی شدند»، به این معنا نیست که ایشان رضا دادند قاتلان به کشتنشان اقدام کنند. شهادت یک بار ارزشی دارد. شهادت یعنی فرد به امر خدا در مسیری که خدا می پسندد بایستد و حرکت کند و مقاومت کند و از بذل جان نهراسد و البتّه نتیجه اش این است که به دست جانیان کشته می شود.

نام این فرایند «شهادت» است؛ یعنی مسیری که از مقاومت و ایستادگی در مقابل زورگویان و ظالمان شروع، و به کشته شدن ختم می شود. این را مقایسه کنید با آن فرض غیر واقعی که امام علیه السلام خودشان را با حال تسلیم در لشکر دشمن می انداختند و عملاً رضایت می دادند که به دست آن ها کشته شوند.

امام علیه السلام هیچ گاه تسلیم نشدند. یعنی به این راضی نشدند که اشقیا مقدّمات مرگ ایشان را فراهم کنند بلکه راضی شدند به این که

مقاومت کننـد و بجنگنـد. راضـی شدنـد به این که یک تنه در مقابل چنـد ده هزار نفر بایسـتند؛ هرچنـد نتیجه اش کشـته شدن ایشان بود.

پس سیّدالشّـهدا علیه السـلام راضـی نشدند که نامردمان لحظه ای معصـیت کنند و ایشان را با جنایت و ظلم به قتل برسانند. امّا وقتی که این ها روی معصـیت خود پافشاری کردنـد و خـدا هم اذن تکوینی داد (مانعشان نشد) امام حسـین علیه السـلام با آن وضـعی که سابقه نداشت به شـهادت رسـیدند و خدا در عوض این فداکاری و این عبادت سیّدالشّـهدا علیه السلام چه ها که به آن حضرت نداد؛

اکنون اگر کلّ این «فراینـد»ی که از ایسـتادگی و مقاومت شـروع شـده تا به کشـته شدن ختم شود را محبوب خدا بدانیم، غلط نیست. بله، این محبوب خدا بود. درست است که قائل باشـیم: «این سـیر، که بایستند و به قیمت جانشان مقاومت کنند؛ محبوب خـدا بود». امّـا اگر این جریـان را نبینیم و فقط نتیجه نهایی (اقـدام اشـقیا به قتل) را در نظر بگیریم دیگر «شـهادت» نامیـده نمی شود.

صرف «کشـته شـدن حضـرت به دست اشـقیا» محبوب خـدا نبود. فقط می توانیم بگوییم مشـیّت تکوینی خدا بود. امّا خواسـت تشـریعی خدا و محبوب او نبود. چرا؟ چون صرف «کشته شدن به دست ظالم»، یعنی «راضی بودن به ظلم مختارانه ظالمان». امّا در عین نارضایی به معصـیت ظالمان، خدا می پسـندید و دوست داشت که حضـرت بایسـتند و مقاومت کنند هرچند معلوم بود که نتیجه این مقاومت و ایستادگی، شهادت است.

با این تفاصیل اگر کسی بپرسد «آیا کشته شدن امام حسین علیه السلام

محبوب خدا بود؟» باید دید که منظور او از «کشته شدن» چیست؟ اگر منظور این است که «امام علیه السلام اختیاراً خودش را تسلیم کند و به کرده های قاتلان رضایت دهد»؛ چنین نبوده. یعنی خدا تسلیم شدن امام علیه السلام برای کشته شدن را دوست نداشت و به آن راضی نبود و از آن نهی کرده بود؛ همان طور که اشقیا را از اقدام برای کشتن حضرتش نهی کرده بود. هرگز خدا به این راضی نبود که امام علیه السلام بدون ایستادگی و مقاومت، با اختیار خود، به این که ایشان را بشکنند رضا دهند. خدا نه تنها به این راضی نبود، بلکه نهی هم کرده بود. امّا خدا به این راضی بود که ایشان بایستند و بجنگند.

ممکن است این برداشت غلط در ذهن افراد شکل بگیرد که بالأخره این همه مقاومت و جانبازی و فداکاری واقعی بود یا نبود؟ واقعاً امام علیه السلام که می دانست کشته می شوند، آیا العیاذ بالله آن جا نمایش بازی کردند؟ و ژست دلاوری و جنگ گرفتند؟ یا این که واقعاً جنگیدند؟

نمی توان گفت که امام علیه السلام می خواستند هر طور می شود خود را به کشتن بدهند و این مقاومت ها همه نمایشی بوده است! چنین نیست. بلکه تمام این ها واقعی بوده است. یعنی امام علیه السلام یک لحظه و یک ثانیه و کمتر از ثانیه هم از ایستادگی دست نکشیدند. از طرف دیگر اتمام حجّت کردند و به هر زبانی بود سعی کردند گمراهان را هدایت کنند. حرص ها خوردند که «بیایید از این جنایت دست بردارید» و یک لحظه هم از این کار باز نایستادند و هرگز به معصیت آن ها راضی نشدند. لذا با معصیت آن ها – که همان جنگ با حجّت خدا بود – در

افتادند، جنگیدند و مقاومت کردند. امّا دیگر بیش از این قدرت نداشتند. این جا بود که دیگر کشته شدند. مجموعه این فرایند را «شهادت» می دانیم.

لذا درست است که بگوییم «خدا شهادت حضرت را دوست داشت» به شرط آن که همه مقدّماتش را هم لحاظ کنیم به این معنی که قائل باشیم «خدا دوست داشت امام علیه السلام تا مرز کشته شدن مقاومت کند»

حاصل آن که در روایت مورد بحث رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در عالم رؤیا خطاب به سیّدالشّهدا علیه السلام فرمودند:

یا حُسَینُ علیه السلام اخرُج فَإِنَّ اللهَ قَد شاءَ أَن یَرَاکَ قَتِیلاً.

ای حسین! [از مکّه] خارج شو که خداوند مشیّت کرده تو را کشته ببیند.

در این جا تعبیر «شاء» به کار رفته است نه «أحبّ». یعنی مشیت خدا بر این قرار گرفته نه این که خدا مظلوم شدن ایشان را دوست داشته باشد.

بنابراین، درست نیست که بگوییم از «إِنَّ اللهَ شاءَ أن یَرَاکَ قَتیلاً» نتیجه می شود که «ان الله احبّ ان یراک قتیلاً». «شاء»، مشیّت تکوینی خدا را می رساند و رضای الهی حساب دیگری دارد. مگر این که مطابق توضیحی که داده شد، «شهادت» آن حضرت را محبوب خدا بدانیم. یعنی ایستادگی در راه رضای خدا، مقاومت کردن تا کشته شدن آن حضرت را – به عنوان یک جریان – محبوب خدا بشناسیم.

نمی شود ما فقط نتیجه پایانی مقاومت را ببینیم و بپرسیم «این

ص: ۱۰۰

محبوب است یا نه؟» باید کشته شدن آن حضرت را به همراه مقدّمات آن لحاظ کرد. این کشته شدن نتیجه ایستادگی ها و نتیجه جانبازی ها و عمل کردن به رضای خداست، پس می توانیم بگوییم محبوب خداست.

پس باید حتماً مقدّمات را دخیل کنیم تا بتوانیم رضای خدا را نسبت به شهادت آن حضرت نتیجه بگیریم.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل سوّم

رویارویی و ستیزه با سیّدالشّهدا علیه السلام یقینا مورد نهی و سخط الهی بوده است. به این ترتیب «مشیّت شدن قتل سیّدالشّهدا علیه السلام» به معنای این نیست که خداوند به کرده نامردمان، راضی و خشنود بوده است. مشیّت خدا نسبت به قتیل بودن امام حسین علیه السلام و اسیر بودن اهل بیتشان علیهم السلام»، به این معناست که خداوند صورت علمی این وقایع را خلق فرموده؛ پیش از آن که عین خارجی این وقایع تحقّق یابد. این گونه قابل تصوّر است که امری مورد نهی و غضب الهی باشد و در عین حال مشیّت شود. البتّه می توان گفت شهادت امام حسین علیه السلام محبوب خداوند بوده است با این بیان که منظور از شهادت را «کلّ فرایند مقاومت تا کشته شدن آن حضرت» بدانیم. شهید در راه خدا تا پای جان مقاومت می کند و از بذل جان و کشیدن ضجر در راه خدا ابا ندارد و همین صبر وی نزد خداوند مأجور است. این چنین ایستادگی، محبوب خداست در عین آن که خداوند مردم را از آزار حجّت خود سخت باز داشته و کشته شدن وی بدست اشقیا را مایه عقاب خود می داند.

ص: ۱۰۱

فصل چهارم: سیّدالشّهدا علیه السلام؛ قتیل بندگی خدا

۱) آثار و برکات خروج سیّدالشّهدا و لزوم خط نشدن آن ها با علّت

اشاره

یکی از نکـات مهم در تحلیـل حرکت سیّدالشّهدا علیه السـلام این است که به دنبـال مراجعه به ادلّه نقلی میـان «آثار و فوایـد» حرکت ایشان و «علّت» آن خطی صورت نگیرد. بایـد توجه دقیق داشت که بین علّت و فایـده فرق است. یک وقت می گوییم: «علّت فلان مطلب این است»، امّـا یـک موقع می گوییم «اثر و فایـده اش این است». مثلاً ممکن است گفته شود «یکی از آثار رفتن حضرت به سمت کـوفه این بود که حجّت بر اهـل کوفه تمـام گردد». این حرف خوبی است. ولی آیـا این، علّت خروج حضرت به سوی کوفه بوده است؟ هر اثری که نمی تواند علّت باشد. این نکته خیلی دقیق و کلیدی است.

مشابه این مطلب، در جریان غیبت امام زمان علیه السلام است. روایاتی داریم که به بیان حکمت غیبت حضرتش را - یا به تعبیر برخی «علّت غیبت»- پرداخته است. امّا نمی توان هیچ کدام از این آها را علّت و دلیل

ص: ۱۰۳

اصلی غیبت داشت چون روایات تاکید دارند که حکمت غیبت هنگام ظهور روشن می شود.(۱) ولی البتّه می توانیم این ها را نتیجه و اثر غیبت بدانیم. مثلاً ـ می توانیم بگوییم: «یکی از نتایج غیبت این است که بیعت طاغوتی بر گردن امام عصر علیه السلام نباشد» ولی آیا همین علّت و فلسفه غیبت بوده است؟ نمی توان چنین گفت. یا ممکن است بگوییم: «اگر ایشان غایب باشند جانشان از دشمنان محفوظ می ماند و آن ها نمی توانند آسیبی به ایشان برسانند» ولی این علّت غیبت نیست بلکه اثر آن است.(۲)

همان بیانی که در بحث «حکمت های غیبت امام عصر علیه السلام» مطرح می کنیم در بحث «حکمت حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام» نیز جاری است. بیان های مختلفی که درباره تعدیل این حرکت آمده باید به دقّت مورد بررسی قرار گیرد و در آن ها میان «علّت و فایده» تفکیک شود و معلوم گردد که این ها فواید حرکت امام حسین علیه السلام است.

نکته دیگر این که ممکن است در ادلّه نقلی به بیاناتی از امام حسین علیه السلام دست یابیم که بیانگر «حکمت» حرکت ایشان باشد باید توجّه داشت که هریک از بیان ها «یکی از حکمت ها»ی خروج سیّدالشّهدا علیه السلام را بیان می کنند و نمی توان «تنها هدف و فلسفه»ی این حرکت را از این بیانات استخراج کرد. به این ترتیب اگر هم به برخی از اغراض این حرکت دست پیدا کردیم نمی توانیم آن را «تنها علّت» معرّفی کنیم. با این توضیح، نمی توان در میان بیانات امام حسین علیه السلام».

۱- کمال الدّین، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲- برای ملاحظه تفصیلات و مستندات بنگرید به: بخش دوم کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی».

موردی را یافت و نام آن را «تنها علّت حرکت ایشان» گذارد و ادّعا کرد که «اگر این علت نبود حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام شکل نمی گرفت» یا «چون این علّت در میان بود حرکت بر سیّدالشّهدا علیه السلام واجب بود». حتّی درباره پیمان الهی خداوند با آن حضرت دیدیم با آن که خداوند وصیّت به خروج را از طریق پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به امام حسین علیه السلام رساند؛ امّا در عین حال اختیار سپردن این پیمان را به خود آن حضرت داد و لذا امام علیه السلام هرگز ملزم و مضطر به قبول این سرنوشت نبودند.

برای آن که بحث از حالت کلّی قدری مصداقی تر شود در ادامه برخی ادلّه نقلی را بررسی می کنیم که ممکن است در پرتو آن ها ادّعا شود که هدف اصلی سیّدالشّهدا علیه السلام از حرکتشان شناسایی شده است.

۱-۱) اتمام حجّت و گزینش راه «سعادت» یا «شقاوت» از سوی مردم

بسیاری از کارهایی که امام حسین علیه السلام در این حادثه انجام دادند (قبل از عاشورا و خود روز عاشورا) برای اتمام حجّت بوده است.

در راه میان مدینه و مکّه، اجنّه خدمت آن حضرت عرض نصرت کردند که:

نَحنُ وَ اللهِ یا حَبیبَ اللهِ وَ ابنَ حَبیبِهِ لَو لَا أَنَّ أَمرَکَ طَاعَةٌ وَ اَنَّهُ لَا یَجُوزُ لَنا مُخالَفَتُکَ قَتَلنا جَمیعَ أَعدائِکَ قَبلَ أَن یَصُلُوا إِلَیکَ.

ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! به خدا قسم اگر اطاعت امر شما بر ما واجب نبود و چنان نبود که مخالفت شما بر ما روا نیست، همه دشمنانتان را می کشتیم؛ قبل از این که دستشان به شما برسد.

ص: ۱۰۵

امّا حضرت در پاسخ فرمودند:

نَحنُ وَ اللهِ أَقدَرُ عَلَيهِم مِنكُم وَ لَكِن (لِيَهلِكَ مَن هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يَحيى مَن حَيَّ عَن بَيِّنَه)(۱).(۲)

به خدا قسم، قدرت ما بر دشمنان از شما بیشتر است. ولکن [به نابودی آن ها اقدام نمی کنم] تا آن ها که هلاک [و گمراه] می شوند، از روی اتمام حجّت باشد و آن ها که زنده می شوند [و هدایت می یابند] از روی دلیل روشن باشد.

سیّدالشّهدا علیه السلام پس از ملاقات و سخن گفتن با حرّ تصمیم به بازگشت گرفتند امّا مانع ایشان شدند.(۳) چرا آن زمان که او ایشان را محاصره کرد و راه برگشت هم برایشان نگذاشت چنین تصمیمی گرفتند؟ چرا پیش از آن که کسی مانعشان نبود برنگشتند؟ و موقعی این را ابراز کردند که دیگر راه برگشتی نداشتند؟ معلوم است که این درخواست و عزم بازگشت برای اتمام حجّت بوده است تا برای حرّ و لشکریانش روشن کنند که: «شما حتّی از برگشت من هم ممانعت می کنید» وگرنه پیش از آن می توانستند چنین کنند؛ با توجّه به این که پیش از ملاقات با حرّ هم کاملاً از اوضاع و شرایط کوفه باخبر بودند.

آری قرار است اتمام حجّت شود، و کسانی که مثل حرّ به سبب بیّنه زنده می شوند، زنده شوند و به طرف آن حضرت بیایند. از آن طرف، کسانی که قرار است هلاک شوند نامردی و بی معرفتی را به اوج خود۷.

ص: ۱۰۶

۱- انفال/۴۲.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۳۰. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهوف، ص ۶۶-۶۸.

۳- بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۷۷.

برسانند، و حجّت بر آن ها نیز تمام شود.

نمی دانیم در آن گیر و دار در ذهن جناب حرّ چه می گذشته است. شاید حرّ با خود می گفته: «یزید و ابن زیاد که می خواهند حکومت کنند. امام حسین علیه السلام هم که می گویند اگر رها کنید من به بلاد دور دست می روم و به شما کاری ندارم و اگر شما نگران این هستید که کسی به حکومتتان متعرّض شود، من این کار را نخواهم کرد. پس چرا نمی گذارند برود؟» امّا بعد از آن فهمید قصد این ها ریختن خون حضرت است. چون ایشان خودشان می گویند می خواهم برگردم. ولی آن ها نمی گذارند.

اتمام حجّت معنایش همین است. یکی مثل حرّ روشن می شود، و می شود کسی که از سر بیّنه زنده شد، لشکر عمر سعد هم کسانی اند که از سر بیّنه هلاک شدند. حضرت می خواهند حقّ را روشن کنند. اتمام حجّت یعنی روشن کردن حق برای همه افراد. اگر با این حرکت یک نفر هم از جهنم وارد بهشت می شد - که بیش از یک نفر هم شد - برای حضرت مغتنم بود. لذا حضرت توانستند از حرکت الهی خود این «فایده و اثر» مهم را بدست آورند. در عین این که خودشان می دانستند این مسیر نهایتش به کجا می رسد.

۲-۱) آزمون مردمان و پناه بخشی شیعیان

امام حسین علیه السلام، در برابر همان اجنّه ای که گفته شد بر ایشان عرض نصرت کردند، درباره فوایدی که بر حرکتشان مترتّب بود فرمودند:

... فإذا أَقَمتُ فی مکانی فبما یُمتحَنُ هذا الخَلقُ المَتعوسُ و

بما ذا یُختَبرونَ و من ذا یکونُ ساکنَ حُفرَتی و قد اختارَهَا اللهُ تَعالی یومَ دَحَی الأرضَ و جَعَلَها مَعقِلاً لِشیعَتِنا و مُحِبّینا تُقبَلُ أعمالُهم و صَلَواتُهم و یُجابُ دُعاؤُهم و تُسَکَّنُ شیعتُنا فَتَکونُ لهم أماناً فی الدنیا و فی الاخره.(۱)

اگر من در این جا بمانم [و از مکّه بیرون نیایم] این خلق منحط به چه آزمایش و امتحان شوند؟ (خدا می خواهد به وسیله من این خلق بدبخت را امتحان کند) [و اگر من بر جای بمانم] چه کسی ساکن گودال من [در کربلا] شود؟ در حالی که خداوند همان روزی که زمین را گسترد آن گودال را برگزید و محل پناه شیعیان و دوستان ما قرارش داد تا [در آن جا] اعمال و نمازهایشان پذیرفته شود و دعاهایشان مستجاب گردد. و محل دفن من آرامگاه و پناهگاهشان در دنیا و آخرت باشد.

این ها آثاری است که خدا در عوض بندگی امام حسین علیه السلام عطا کرده است. نه این که علّت حرکت و خروج حضرتش باشد. علّت حرکت امام حسین علیه السلام کسب رضای خدا و بندگی خداست و این ها از آثار و لوازم آن بندگی است. این ها برکاتی است که خدا برای این عمل سیّدالشّهدا علیه السلام قرار داده است.

خدای متعال برای شهادت امام حسین علیه السلام چه آثار عجیبی قرار داده است. مثلاً ببینید که روز اربعین در عراق چه خبر است؟! این چه نیرویی است که مردم را می کشاند؟ با حدّاقل امکانات و وجود خطر، سرمای زمستان و گرمای تابستان را به جان می خرند و با پای پیاده و۸.

ص: ۱۰۸

۱- اللّهوف، ص۶۸.

سر آشفته، دل به مولا می سپرند. این واقعاً این کار خداست. به فرموده رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم:

إنَّ لِقَتلِ الحُسَینِ حَرارَةً فِی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لَا تَبرُدُ أَبَداً.(۱)

برای شهادت امام حسین حرارتی در قلب های مؤمنان است که هرگز سرد نمی شود.

آیا هرکس که با نیت خالصانه در راه خدا کشته شود، شهادتش این آثار را دارد؟ نمی شود چنین قاعده ای را گفت. خدا با امام حسین علیه السلام معامله عجیبی کرد. امام حسین علیه السلام همه چیزش را خالصانه در راه خدا داد. خدا این را از او خواست و پسندید و بعد هم، به تعبیر ناقص ما، برایش سنگ تمام گذاشت و همه چیز به او داد. این برکات و آثاری که زیارت آن حضرت دارد، به آبروی سیّدالشّهدا علیه السلام و به پاس بندگی ایشان است. ببینید عشق و محبّت امام حسین علیه السلام با دل ها چه می کند؟ این واقعاً معجزه خداست و کار عجیبی است که بعد از این همه سال، روز به روز و سال به سال، عشق و محبّت مردم به اهل بیت علیه السلام، خصوصاً وجود مقدس سیّدالشّهدا علیه السلام کمتر که نمی شود هیچ، بیشتر هم می شود. حتّی غیر شیعه ها و غیر مؤمنین را ببینید که برای آقا چه می کنند.

این همه فضائل و این همه پاداش که برای گریه بر سیّدالشّهدا علیه السلام بیان شده واقعاً قابل درک نیست و تنها بعضی و بخشی از پاداشی است که خدا برای حسینش قرار داده است.۸.

ص: ۱۰۹

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص۳۱۸.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

لَو یَعلَمُ النَّاسُ ما فِی زِیارَهِ قَبرِ الحُسَینِ علیه السلام مِنَ الفَضلِ لَمَاتُوا شَوقاً.(۱)

اگر مردم می دانستند که زیارت قبر ابا عبدالله چه فضیلتی دارد از شوق می مردند.

این که روایت با تعبیر «لَو» آغاز شده یعنی با این همه فضیلتی که ذکر شده تازه هنوز همه اش را به ما نگفته اند. حیرت آور است! واقعاً حیرت آور است! یک بار که انسان بخشی از این فضایل را مثلاً در کتاب «کامل الزّیارات» مرور می کند، گیج می شود از این همه فضایل غریب! این ها برای چیست؟ ببینید این وعده ها چگونه رحمت خدا را شامل حال مؤمنین به امام حسین علیه السلام می کند؟ خدا از این طریق خواسته لطف بی منتهای خود را به امّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشان دهد؛ آن هم به خاطر وجود مقدس ابا عبدالله علیه السلام.

چند خط از عبارات مرحوم علّامه مجلسی رحمه الله را مرور می کنیم تا بعضی آثاری که انسان از وجود مقدس اباعبدالله در دنیا می بیند؛ را دریابیم و ببینیم از حرمشان، از زیارتشان، از مجالسشان چه برکاتی مشاهده می شود.

ایشان می فرماید:

هر روز چندین هزار کس به برکت ایشان مغفور می گردند. و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق۲.

۱- کامل الزّیارات، ص۱۴۲.

بهشت می شوند. و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناهان می شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فائز می گردند. و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند. و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنّت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلّی (مزیّن) می گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و آلاف و الوف (هزاران هزار) از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می یابند. و آن ها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند و از قربت معنوی آن مقربان درگاه خداوند رحمان در هر ساعت بهره ها و فیض ها می یابند و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت. پس کدام جلالت از این عظیم تر و کدام بزرگی از این بیشتر می تواند بود؟(۱)

۳-۱) نجات بندگان از جهالت

در زیارت منقول از امام صادق علیه السلام درباره سیّدالشّهدا به خداوند عرضه می داریم:۹.

ص: ۱۱۱

۱- مجموعه رسائل اعتقادی، رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام، ص۱۹۹.

بَذَلَ مُهجَتَهُ فیکَ لِیستَنفِذَ عِبادَکَ مِنَ الضَّلالَهِ وَ الجَهالَهِ وَ العَمَی وَ الشَّکَ وَ الاِرتِیابِ إلَی بابِ الهُدَی مِنَ الرَّدی.(۱)

[خدایا]! او خون قلبش را در راه تو بخشید تا بندگانت را از گمراهی و جهالت و کوری و شک و تردید به در هدایت از هلاکت، نجات بخشد.

یکی از آثار شهادت مولایمان این بود که خدا بندگانش را از جهالت نجات داد. قضایایی که بعد از عاشورا اتّفاق افتاد عادی نبود. این که ورق برگردد و یزید، ابن زیاد را نفرین و متّهم کند که حسین بن علی علیهما السلام را به قتل رسانده، اتّفاق شگفتی بود.(۲) خداکاری کرد که این ها بی آبرو شوند و مردم از گمراهی درآیند.

مردم بعد از جریان عاشورا فهمیدند حساب دین از حساب حکومت بنی امیّه جداست. واقعاً معاویه به عنوان خلیفه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم حکومت می کرد. یعنی وجهه دینی داشت. خطیب نماز جمعه بود. تا آن زمان خلیفه اوّل و دوم و سوّم، و بعد هم معاویه نزد مردم مشروعیت دینی داشتند و مردم برای این ها حساب دینی باز می کردند. قولشان قول دین شمرده می شد. حکم این ها حکم دین بود.

در آن روزگار، دین برای مردم، از حکومت و سیاست نامردمان ۰)

ص: ۱۱۲

۱- کامل الزّیارات، ص۲۲۸.

۲- بحارالانوار، ج۴۵، ص۱۳۱، الارشاد ج۲، ص۱۲، الکامل، ج۴، ص۸۷، الدایه والنّهایه، ج۸، ص ۲۳۲. البتّه این گونه شواهد تاریخی هرگز یزید را از جنایت قتل سیّدالشّهدا تبرئه نمی کند. تردیدی وجود ندارد که قتل سیّدالشّهدا نتیجه دستور مستقیم وی به ابن زیاد ملعون بوده است. به عنوان نمونه بنگرید به: (تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۲۰، انساب الاشراف، ج۳، ص۱۶۰)

جدا نبود. ولی مردم بعد از عاشورا فهمیدند که این ها مکّار و حقّه بازند. این ها دین را وسیله حکومت و سیاست و به قدرت رسیدنشان قرار داده اند. لذا از آن به بعد مردم اگر دین را می خواستند سراغ اهل بیت علیه السلام می رفتند و اگر دنیا را می خواستند، به سراغ حکّام می آمدند چون حساب دین از حساب حاکم وقت جدا شد. این یکی از آثار شهادت امام حسین علیه السلام بود.

این برمی گردد به عمل خالصانه حضرت. «بذل مهجته فیک» یعنی خدایا! او در راه تو جانش را بذل کرد. تا این که باب هدایت گشوده شود. و این یکی از آثار و فوائد مهم خروج سیّدالشّهدا بود.

۴-۱) فرار از بیعت با ذلّت

اشاره

پیشتر روشن کردیم که بنی امیّه قصد کشتن حضرت را داشتند و شکّی در این نبود. هم معاویه این مطلب را اظهار کرده بود و هم خود سیّدالشّهدا علیه السلام می فرمودند و هم قرائن نشان می داد. به نظر می رسد یکی از حکمت های خروج امام علیه السلام از مکّه همین بود که از دست بنی امیّه بگریزند و تن به بیعت ذلیلانه ای که آن ها می خواستند ندهند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید:

پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلّت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود.(۱)

یعنی اگر هم به فرض ایشان بیعت را می پذیرفت، بعد از گرفتن۱.

۱- رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام، ص۲۰۱.

بیعت، هم ایشان را خوار کرده و به ذلّت می کشیدند و هم در نهایت به قتل می رساندند. بنابراین، شکی نیست که این ها به بیعت راضی نمی شدند. در واقع حضرت، براساس معیارهای ظاهری مخیّر بین دو چیز بودند: این که کشته شوند با ذلّت، یا کشته شوند بدون ذلّت بلکه با عزّت و جهاد و کرامت. قصد آن ها برای به شهادت رساندن حضرت علیه السلام قطعی بود. اگر اخبار غیبی را هم کنار بگذاریم، همان شرایط ظاهری هم نشان می داد که این ها می خواهند حضرت را به قتل برسانند.

مرحوم سیّد مرتضی می فرمایند:

اگر گفته شود با وجود این که ابن زیاد امان داد پس چرا امام علیه السلام نپذیرفت؟

می گوییم: برای این بود که امان ابن زیاد قابل اطمینان نبود. او می خواست حضرت را خوار کند و به تسلیم وادارد و پس از تسلط بر او، ایشان را به شهادت رساند...

معلوم است او حسن نیّت نداشت که امام علیه السلام امان او را نپذیرفته اند بلکه کینه هایی که این ها از زمان پیامبر اکرم علیه اهل بیت ذخیره کرده بودند مانع از حسن نیّتشان می شد.(۱)

۱-۴-۱) خواسته اشقیا از امام حسین علیه السلام: بیعت با ذلّت

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله چند شاهد برای توضیح مطالبه بنی امیّه از امام حسین علیه السلام می آورند:۸.

۱- تلخیص الشّافی، ج۴، ص۱۸۷ و ۱۸۸.

اوّلاً: ابن زیاد ملعون گفت: او باید به حکم من و حکم یزید سر فرو آورد.(۱)

سر فرود آوردن غیر از پیمان بیعتی است که با حضرت ببندند و بگویند «کاری به کار ما نداشته باش». وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کردند این طور نبود که او به امام علیه السلام گفته باشد «باید در برابر حکم من سر فرود آوری» بلکه یک پیمان به اصطلاح «عدم تعرّض» با هم امضا کردند. امام حسن علیه السلام پذیرفتند او حکومتش را بکند و از ناحیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام مخالفتی با حکومت او صورت نگیرد. امّا قرارشان این نبود که بر حکمت معاویه سر فرود آورند.

امّا از امام حسین علیه السلام می خواستند که خودشان را محکوم آن ها قرار دهند، چه ایشان را بکشند و چه آزادشان بگذارند. می خواستند حضرت «محکوم» شان باشند یعنی از پیش بگویند: هرچه شما گفتید همان می کنم و حکم، حکم شماست». حتّی از پیش نمی گفتند که می خواهند چه کنند. بلکه می خواستند حضرت بیایند و برابرشان سر تسلیم فرود آورند تا چه حکم کنند.

شاهد دیگر قول شمر بود که باید حسین علیه السلام تسلیم حکم ابن زیاد ملعون شود تا بعد او تصمیم خودش را بگیرد.(۲)۹)

ص: ۱۱۵

۱- ابن زیاد ملعون به حضرت علیه السلام نوشت: ... أَمَّا بَعدُ یا حُسَینُ فَقَد بَلَغَنِی نُزُولُکَ بِکَربَلاءَ وَ قَد کَتَبَ إِلَیَّ أَمِیرُ المُؤمِنینَ یَزیدُ أَن لا أَتَوَسَّدَ الوَثیرَ وَ لَا أَشبَعَ مِنَ الخَمیرِ أَو أُلحِقَکَ بِاللَّطیفِ الخَبیرِ أَو تَرجِعَ إِلَی حُکمِی وَ حُکمِ یَزیدَ بنِ مُعاوِیَهَ وَ السَّلامُ. (بحارالانوار، ج۴، ص۳۸۲)

۲- شمر ملعون خطاب به ابن زیاد گفت: ... وَ اللهِ لَئِن رَحَلَ بِلادَکَ وَ لَم یَضَع یَدَهُ فی یَدِکَ لَیَکُونَنَّ أَولَی بِالقُوَّهِ وَ لَتَکُونَنَّ أَولَی بِالضَّعفِ وَ العَجزِ فَلا تُعطِهِ هـذِهِ المَنزِلَهَ فَإِنَّها مِنَ الوَهنِ وَ لَکِن لِیَنزِل علی حُکمِکَ هُوَ وَ أَصحابِهِ فَإِن عَاقَبتَ فَأَنتَ أَولَی بِالعُقُوبَهِ وَ إِن عَفَوتَ کانَ ذلِکَ لَکَ. (بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۸۹)

یعنی «وظیفه او این است که به رأی ما سر تسلیم فرود آورد و در برابر هر چه ما گفتیم تسلیم شود. بعد ما هرچه بخواهیم می گویی». لذا تعبیر شده اقراری که از حضرت می خواستند «اقرار عبید» بوده است.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمودند:

وَ اللهِ لا أُعطِیکُم بِیَدِی إِعطَاءَ الذَّلیلِ وَ لَا أُقِرُّ إِقرَارَ العَبِید.(۱)

قسم به خدا من خود را با ذلّت در اختیار شما نمی گذارم و مانند بندگان برای شما [به آن چه می طلبید] اقرار نمی کنم.

یعنی «من زیر بار ذلّت نمی روم». این بود که فریاد زدند:

ألا و إنّ الدّعیَّ ابنَ الدعیَّ قد رَکَزَ بَینَ اثنَتَینِ بَینَ السَّلَّهِ وَ الذِّلَّهِ و هَیهاتَ مِنّا الذِّلَهِ یَأبَی اللهُ ذلک لَنا و رسولُه و المُؤمِنُونَ و حُجُورٌ طابَت و طَهُرَت و انُوفٌ حَمِیَّهٌ و نُفُوسٌ أَبِیَّهٌ مِن أو نُؤثِرَ طاعَهَ اللِئامِ علی مَضارِعِ الکِرامِ.(۲)

آگاه باشید! حرام زاده فرزند حرام زاده مرا بین یکی از دو چیز مجبور کرده است، بین شمشیر کشیدن و ذلّت (تسلیم) و هیهات که ما ذلّت و خواری را بپذیریم. خدا و رسولش و مؤمنات راستین این را برای ما نمی پذیرند. دامن های پاک، طهارت، غیرت و۷.

ص: ۱۱۶

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۷.

۲- اللّهوف، ص۹۷.

شرافت خانـدان، همّت والا و عزّت نفس ما هرگز به ما اجازه نمی دهند. که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شـرافتمندانه ترجیح دهیم.

معلوم می شود آن چه این ها از حضـرت می خواسـتند ذلّت بود و حضـرت هم زیر بار ذلّت نمی رفتند. «دعیّ» از «دعوت» می آیـد. یعنی کسـی که خوانـده شـده. به کسـی می گوینـد که پـدرش معلـوم نیست، یعنی حرام زاده است. این که فرمـوده انـد: «الدعیّ ابن الدعیّ» یعنی پدرش هم همین طور بوده است.(۱)

ابن زیاد بود که آن همه خون به دل اهل بیت علیهم السـلام کرد. و خباثت او حساب جدایی از یزید و عمر سعد دارد. مرحوم شیخ جعفر می فرماید:

حتّی یک جاهایی یزیـد هم گریه کرد و عمر سـعد هم دلش شـکست ولی هیچ جا ندیدم که ابن زیاد رقّت کرده یا یک قطره اشک ریخته٠)

۱- مقصـد ابن زیاد است که بهتر است به او بگوییم «ابن مرجانه»، به معنی این که مرجانه او را زاییده بود. چون مرجانه با افراد مختلفی در ارتبـاط بود و معلوم نشـد پـدر عبیـدالله کیست! امّا منسوب به زیاد بود. خود زیاد هم همین گونه بود. یعنی پـدرش معلوم نبود. گاهی در تاریخ می گویند «زیادبن ابیه» یعنی زیاد پسـر پدرش! چون پدرش معلوم نبوده است. البتّه أبوسفیان، زیاد را به خود ملحق نمود (خود را پـدر او دانست) و بعدها معاویه نیز او را - به عنوان برادر - به خود ملحق کرد. (الاستیعاب، ج۲، ص۵۲۳) به تبع پـدر، همین نقطه ضـعف را ابن زیاد هم داشت و هرجا که لازم بود یزید روی آن دست می گذاشت. از جمله این که یزیـد به ابن زیاد دسـتور اکید به کشـتن امام حسـین علیه السـلام داد و وی را تهدید کرد که: «اگر او را کشتی که هیچ وگرنه به نسب [اصـلی]ات و پـدرت عبیـد بـاز می گردی پس مبـاد که [قتل امام حسـین علیه السـلام] از دسـتت برود». (تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۴۱ و نیز ۲۲۰)

باشد.(۱) تا وقتی سر ابن زیاد ملعون را به دستور مختار نبریدند و خدمت امام سجّاد علیه السلام نیاوردند، خنده به لبان حضرت نیامد. بعد از عاشورا، شش سال طول کشید تا این که ابن زیاد به درک رفت. در طول این شش سال، اهل بیت علیه السلام عزادار بودند. چیزی در خانه نمی پختند، زن های بنی هاشم سرمه به چشم نمی کشیدند، روغن به سر نمی زدند، تا این که سر ابن زیاد را نزد امام سجّاد علیه السلام آوردند. معلوم است که ابن زیاد خیلی خون به دل اهل بیت علیهم السلام کرده است.

حضرت فرمودند این حرام زاده پسر حرام زاده، مرا مجبور کرده یکی از این دو چیز را بپذیرم: ذلّت و خواری (اقرار عبید) و یا دفاع با شمشیر. امّا من زیر بار ذلّت نمی روم و به اقراری که این ها می خواهند تن نمی دهم.

۲-۴-۱) بابی انت و امّی!

در این جا(۲) دل مرحوم شیخ جعفر آتش می گیرد و می فرماید:

پدرم فدای مستضعف و غریب و وحید!

کار به کجا کشید!؟ حجّت خدا این قدر غریب و وحید شد که از ایشان می خواهند مثل بندگان اقرار کند. این خواسته را از کسی دارند که در بدنش خون رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم جاری است. روایت صحیح داریم که امام حسین علیه السلام از هیچ دایه ای و حتّی از مادرش هم شیر نخورد. و۸.

ص: ۱۱۸

۱- ... کان ابن سعد یبکی علیه... و یزید قد رقّ لهم ... کان یبکی فی بعض اللّیالی نعم لم اعثر علی رقّه و بکاء علی حاله من الحالات بالنّسبه الی اللّعین ابن زیاد (الخصائص الحسینیّه، ص ۴۷ و ۴۸)

۲- الخصائص الحسینیّه ص ۴۷ و ۴۸.

غـذای ایشـان فقط از انگشت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم انگشت خود را در دهان او می گذاشـتند، ایشان می مکیدند و تا دو سه روز غذا نمی خواستند. این گونه امام حسین علیه السلام رشد کردند، هم روحشان و هم بدنشان.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَم یَرضَعِ الحُسَینُ علیه السلام مِن فاطِمَةَ- وَ لا- مِن أُنثَی وَ لَکِنَّهُ کانَ یُؤتَی بِهِ النَّبِیَّ- فَیَضَعُ إِبهامَهُ فی فیهِ- فَیَمَصُّ مِنهَا ما یکفیهِ الیَومَینِ وَ الثَّلاثَةَ- فَیَنبُتُ لَحمُ الحُسَینِ مِن لَحمِ رَسُولِ اللهِ وَ دَمِهِ- وَ لَم یُولَد مَولُودٌ لِسِتَّةِ أَشهُرٍ- إِلَّا عِیسَی بنُ مَریَمَ وَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ علیه السلام.(۱)

امام حسین علیه السلام نه از حضرت زهرا علیها السلام از هیچ زن دیگری شیر نخورد. ولی ایشان را خدمت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می بردند. حضرت انگشت شست خود را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشتند. او می مکید و به اندازه دو یا سه روز برای ایشان کفایت می کرد. به این صورت گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم رویید. هیچ مولودی شش ماهه به دنیا نیامد جز عیسی بن مریم علیهما السلام و حسین بن علی علیهما السلام.

سپس مرحوم شیخ شروع می کند به درد دل با حضرت:

پدر و مادرم فدای شما ای ابا عبدالله! والله کشته شدن شما با آن وضعیت در میدان جنگ شرافتمندانه تر بود از این که برای آن ها اقرار بکنید و خودتان فرمودید: جنگیدن کریمانه بهتر از شبیهت.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۳۲، ح۱۷، به نقل از کامل الزّیارات.

شدن به فرومایگان است. اگر به فرض شما راضی می شدید که از روی تقیه با آن ها نجنگید و به آن چه آن ها می خواستند اقرار کرده بودید، آن ها باز هم شما را رها نمی کردند تا این که بین ذلّت و کشتن شما جمع کنند.

۵-۱) امر به معروف و نهی از منکر

یکی از توضیحات امام حسین علیه السلام درباره حرکتشان، این عبارت معروف است:

انّی لَم أَخرُج أَشَراً وَ لَا بَطَراً وَ لَا مُفسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّما خَرَجتُ لِطَلَبِ الإِصلاحِ فی اُمَّهِ جَدِّی صلّی الله علیه و آله و سلّم أُرِیدُ أَن آمُرَ بِالمَعرُوفِ وَ أَنهَی عَنِ المُنکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَهِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیٍّ بنِ أَبِی طالِبٍ علیه السلام.(۱)

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری خارج نشدم. بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امّت جدم به پا خاستم، و اکنون می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب راه بروم.

چون حضرت با امتناع از بیعت با یزید و خروج از مدینه، به «ایجاد اختلاف در امّت اسلام» و «آشوب طلبی» و «خودسری» و حتّی «بغی» و خروج بر جانشین پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم متّهم شده بودند با این بیان از خود رفع اتّهام فرمودند و تأکید کردند که نیّتی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و در حرکت خود از سیره جدّ و پدرشان تبعیّت می کنند.۹.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹.

این گونه اصرار ورزیدند که دنبال ایجاد فتنه و فساد نیستند و جز به مصلحت امّت جدّشان نمی اندیشند. به این ترتیب یکی از فواید مهمّ حرکت سیّدالشّهدا همین امر به معروف و نهی از منکر بود.

البتّه امر بهم عروف و نهی از منکر در سیره و برنامه همه امامان وجود داشته و هرکدام در زمان خود به شکلی به آن اقدام می کردند. حتّی در روایات، شاخصه مهم اولی الامر (امامان معصوم علیهم السلام) را همین ویژگی دانسته و فرموده اند:

اِعرِفُوا اللّهَ بِاللهِ وَ الرّسولَ بالرّسالَهِ وَ اولی الأمرِ بالأمرِ بِالمعروفِ والعدلِ والاحسانِ.(۱)

خدا را به خدا و رسول را به رسالت و اولی الامر را به «امر به معروف و عدل و احسان» بشناسید.

یعنی راه شناسایی امامان به حقّ، امر به معروف و عدل و احسان می باشد. با این معیار مدّعیان دروغ گوی جانشین پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از خلفای راستین ایشان شناخته می شوند. معاویه و یزید هم ادّعای خلافت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را داشتند امّا عمل آن ها امر به معروف نبود، بلکه هم خود اهل انجام منکرات بودند و هم امّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را به وادی منکرات می کشاندند.

امّا این که هر امامی چگونه و تا چه حدّ امر به معروف و نهی از منکر نمود، بستگی به امر خداوند به ایشان داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان سه خلیفه اوّل یک نوع نهی از منکر داشتند و در دوران حکومتشان شکل آن تغییر کرد. امام مجتبی علیه السلام در مصالحه با معاویه۵.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۸۵.

برنامه ای جز «طلب اصلاح در امّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امر به معروف و نهی از منکر» را دنبال نمی کردند، امّا خداوند از ایشان آن گونه خواسته بود. همین عنوان کلّی در مورد سیّدالشّهدا علیه السلام به شکل «اخرج بقوم الی الشهاده» ظهور و بروز پیدا کرد، این شکل از اصلاح طلبی و نهی از منکر نه در برنامه امامان قبل از ایشان بود و نه ائمّه بعد. امام سجّاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم دقیقاً برنامه اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر را دنبال می کردند، منتهی به صورت و شکلی متفاوت که در وصیّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از طرف خدا به ایشان مشخّص شده بود.

روشن است که درجه و مرتبه نهی از منکر برای امام حسین علیه السلام با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کاملًا متفاوت بود. سیّدالشّهدا علیه السلام از طرف خداوند مأمور بودند که تا پای جان بایستند و زیر بار بیعت با یزید نروند، امّا امامان بعدی مأمور نبودند که تا این درجه نهی از منکر نمایند و بلکه مأمور بودند که به صورت علنی و آشکار با غاصبان خلافت مخالفت نکنند و به نهی از منکر فقط در مراتب پایین تر آن عمل کنند.

حال اگر کسی بخواهد از سیره و عملکرد امامان الگو بگیرد، باید توجّه داشته باشد که نمی تواند به سلیقه و تشخیص فردی خود عمل کند و نوع رفتار هر امامی را که پسندید، الگوی خود قرار دهد. این که هرکس با منکرات زمان خودش چگونه باید برخورد کند، با شبیه سازی به زمان یک امام خاصّ معلوم نمی شود. ما چون احاطه ای بر فلسفه و علّت نوع عملکرد هر امامی نداریم، نمی توانیم مدرک و معیار آن عملکرد را از ظوهر آن چه دیده ایم؛ استنباط کنیم و به همین

دلیل از طریق شبیه سازی شرایط خود با شرایط خاصّ یک امام خاصّ، نمی توانیم برای خود تعیین وظیفه نماییم.

بر این اساس، الگوگیری از سیره ائمّه علیهم السلام به این نیست که نوع عمل یک امام را الگوی عمل خود قرار دهیم، چون همان طور که گفتیم از استخراج چرایی عملکرد ائمّه علیهم السلام ناتوانیم و لذا معیاری را نمی توانیم استنباط کنیم تا آن را به مواردی که مشابه آن می پنداریم، سرایت دهیم.

معنای صحیح الگوگیری از سیره ائمّه علیهم السلام جز این نیست که در هر شرایطی تابع وظیفه و تکلیف الهی خود باشیم. این وظیفه در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام فقط از روی ادلّه کتاب و سنّت و با تبعیّت از فقهای جامع الشّرایط به دست می آید.

نتیجه این که نمی توان گفت امر به معروف و نهی از منکر «فلسفه» حرکت سیّدالشّهدا بوده است، بله می توان آن را حدّاکثر یکی از انگیزه ها و آثار خروج ایشان دانست که البتّه هیچ یک از آن ها جای علّت اصلی (امر خدا به ایشان) را نمی گیرد. نکته مهم این است که رمز و راز علّت اصلی با بیانات و توضیحات سیّدالشّهدا علیه السلام به افراد مختلف روشن نمی شود. این که دقیقاً برای ما روشن شود که چرا خدا چنین چیزی را از امام حسین علیه السلام خواسته بود تا از آن یک قاعده کلّی(۱)ت.

۱- سیّدالشّهدا خطاب به اشراف کوفه چنین نگاشتند: بسم الله الرّحمن الرّحیم... دانستید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در زمان حیات خود فرمودند: «هرکس که ببیند سلطان جائری حرام های خدا را حلال کرده است و عهد وی را شکسته و با سنّت رسول خدا مخالفت می کند و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی رفتار می کنند؛ و در عین حال به گفتار یا رفتار انکار نکند، بر خداوند است که او را در ورودگاه آن ظالم وارد کند» و دانستید که این گروه ملازم اطاعت شیطان هستند و از طاعت خدای رحمان روگرداندند و فساد را ظاهر کردند و حدود [الهی] را تعطیل نمودند و فیء (اموال عموم مسلمین) را [به خود] اختصاص داده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من به این امر (خلافت)- به خاطر نزدیکی ام به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم- سزاوارترم... (بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۸۱) طبق فرمایش پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وظیفه هر مؤمنی این است که در برابر ظلم و پایمال شدن حقوق الهی و حقوق مردم، بی تفاوت و منفعل نماند بلکه رو به نهی از منکر قولی یا فعلی بیاورد. سیّدالشّهدا علیه السلام بنابر عهد الهی شان از سوی خدا مأموریت داشتند که هم در قول و هم در فعل، نهی از منکر نمایند؛ هرچند که این امر به شهادت ایشان منتهی شود. سایر اهل بیت علیهم السلام نیز هریک به مقتضای مأموریّت الهی شان نهی از منکر کردند و البتّه گاه خواست الهی از آنها این بود که تنها به نهی از منکر قولی- با بیانی نه چندان تند - روی آورند و گاه حتّی به انکار قلبی صرف اکتفا کنند. امّا این که وظیفه ما در نهی از منکر سلطان جائر و عمّال او چیست؛ از صرف «عمل» معصومین علیهم السلام قابل استخراج نیست و برای دریافت این وظیفه باید به متن کلام و توصیه های معصومان علیهم السلام مراجعه کرد و دریافت که کدامیک از مراتب و مصادیق نهی از منکر وظیفه ما - به عنوان مکلّف- است.

بسازیم برای ما قابل تشخیص نیست.

۲) نقش مؤثّر معیارهای الهی در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام

اشاره

در این جـا یک پرسـش کلّی مطرح است و آن این که «اصـلاً ما تا چه حـد نسـبت به کارهای ائمّه علیهم السـلام حق تحلیل و اسـناد و انتسـاب تحلیـل هایمـان را داریم؟ و اگر بخواهیم سـیره این بزرگواران را تحلیل کنیم با چه معیارهایی می توانیم چنین کنیم؟» این بحث بسیار مهمّی

ص: ۱۲۴

است که اگر خوب به آن توجّه شود نگرش ما را عوض خواهد کرد.(۱)

بحث این است که ما اگر احتمال دهیم در کارهای ائمّه علیهم السلام یک امر الهی هم می تواند دخیل باشد همین احتمال باعث می شود که نتوانیم نظری قطعی درباره کارهای ایشان بدهیم. این احتمال با احادیث، تقویت شده و تبدیل به واقعیت قطعی می شود.

در گام اوّل، ما با احتمال می توانیم بحث را جلو ببریم، ولی بعد از بررسی روایات، می بینیم که این ها فقط در حد احتمال نیست، بلکه یک واقعیّت است. این واقعیّت که همیشه یک «امر الهی» برای ائمه علیهم السلام مطرح بوده و ایشان در کارهای خود همانند ما حساب و کتاب نمی کرده اند.

وقتی ما می خواهیم برای انجام کاری تصمیم بگیریم چگونه عمل می کنیم؟ طبیعی است که قرائن موجود را می سنجیم و در رابطه با آن به یک نتیجه ای می رسیم. امّا این نتیجه، غالباً همراه با ظن و گمان است و کمتر همراه با یقین می باشد.

امّا آیا ما حق داریم به همین شکل اعمال ائمّه علیهم السلام را تفسیر کنیم. متأسّفانه مشکلی که غالب تحلیل های رایج و مشهور، دارند همین است که می خواهند همه حساب و کتاب های ائمّه علیهم السلام را بیرون بکشند، آن طور که گویی به همه چیز آگاهند. امّا ما چنین دلیلی نداریم و نه تنها نمی توانیم چنین چیزی را اثبات کنیم، بلکه خلافش را می توانیم ثابت کنیم. اشتباهی که خیلی ها می کنند این است که می خواهند از فرمایش های خود ائمّه علیهم السلام و توضیحاتی که برای افراد داده اند همه ۴.

ص: ۱۲۵

۱- مراجعه شود به کتاب «راز پنهانی رمز پیدایی»، ص۲۹۴ تا ۳۰۴.

رموز مطلب را بیرون بکشند. در حالی که اشتباه درست در همین جا رخ می دهد. مثلاً اگر امام حسین علیه السلام سخنرانی و خطبه هایی فرموده یا پاسخ نامه ها را داده اند، تحلیل گران می خواهند با استفاده از همین ها، این را بیرون بکشند که حضرت علّت اصلی و فلسفه کارشان را خودشان توضیح داده اند.

امّا آیا واقعاً وقتی امام علیه السلام یک مطلب را به مناسبتی بیان فرموده اند، بدین معنی است که همه مطالبی که در تصمیم ایشان نقش داشته را بیان نموده اند؟ به چه دلیل؟ این از کجا قابل اثبات است؟

۱-۲) برخوردهای متفاوت امام علیه السلام با افراد مختلف

اشاره

یکی از نقل هایی که از امام حسین علیه السلام شده در برخورد با عبدالله بن زبیر است. همان ملعونی که دشمن سرسخت ائمّه علیهم السلام بود و دشمن یزید هم بود. او نیز امام را نسبت به خطر کشته شدن هشدار داد. وقتی که امام حسین علیه السلام در مکّه بودند عبدالله بن زبیر هم در مکّه بود و ملاقاتی با هم داشتند.

حضرت به او فرمودند:

هر آینه این که من یک وجب دورتر از شهر مکّه کشته شوم، برای من محبوب تر است از این که یک وجب نزدیک تر به حرم کشته شوم.(۱)

طبق صریح روایات امام حسین علیه السلام از خانه خدا شریف تر و حرمشان عظیم تر است.(۲) در عین حال امام علیه السلام به کسی مثل عبدالله بن۴.

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۸۵.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۶۴.

زبیر یا محمّد حنفیّه می فرمایند که «نمی خواهم با ریختن خون من حرمت حرم شکسته شود».(۱) این جوابی متفاوت است که به قدر معرفت طرف مقابل به او داده شده است.

به این ترتیب یک احتمال جدّی و مهم این است که حضرت با هرکس به قدر فهمش سخن گفته باشند. در قصّه کربلا افراد زیادی از باب دلسوزی آمدند و سیّدالشّهدا را نصیحت کرده و مشورت دادند، امّا حضرت نمی خواستند آن ها را رد کنند بلکه به گونه ای جواب دادند که آن ها قانع شوند. حتّی چنان که دیدیم گاهی با استناد حرکتشان به فرمان نبوی، می خواستند موجّه بودن کارشان را نزد مخاطب تثبیت کنند.

بعضی از کسانی که ظاهراً برای ایشان دلسوزی کرده اند حتّی قائل به امامت حضرت هم نبوده اند. مثلاً عبدالله عمر آیا اصلاً امام علیه السلام را امام می دانست که ایشان را نصیحت کرد؟ حضرت باید به او چه جوابی می دادند؟ آیا باید براساس اصول ناب امامت شیعی جوابش را می دادند؟ او اصلاً امامت را قبول نداشت و حتّی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم بیعت نکرده بود و آدم مصلحت طلب و دنیا طلبی بود.(۲)

یا ابن عبّاس چه طور؟ ابن عبّاس هم شخصیّتی است که می توان گفت در مواردی حتّی در تبعیّت از امام علیه السلام کوتاهی هم کرده است.(۳) البتّه).

۱- بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۴۰، به نقل از کامل الزّیارات.

۲- شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۱۱.

۳- بنگرید به: «رجال الکشّی ص ۵۳-۶۲ احادیث ۱۰۲-۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰. نیز بنگرید به: نهج البلاغه نامه ۴۱. مرحوم علّامه مجلسی این نامه و پاسخ های ابن عبّاس به آن را در بحارالانوار، ج۴۲، ص۱۸۱-۱۸۵ نقل کرده اند. البتّه در این که خطاب نامه امیرمؤمنان به ابن عبّاس است یا خیر، اختلاف وجود دارد امّا ابن ابی الحدید و ابن میثم قائلند که مخاطب بودن ابن عبّاس، مشهور و مورد اتّفاق اکثر است (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج۱۶، ص۱۶۹. شرح نهج البلاغه (ابن میثم) ج۵، ص۸۹) و مرحوم خویی نیز در شرح خود بر نهج البلاغه، بر این امر صحّه گذاشته اند (منهاج البراعه، ج۲۰، ص۷۵ و ۷۶).

گاهی در تاریخ درخشش هایی هم داشته،(۱) امّا در مجموع او خودش را یک امام شناس کامل نشان نداده است و اعتقاد صریحش را نمی دانیم. حضرت به چنین کسی چه بگویند؟

یا محمّدبن حنفیّه که برادر حضرت است. او تا چه حد به امامت الهی حضرت اعتقاد داشته است؟ نمی دانیم. او کسی است که بعد از امام حسین علیه السلام ادعای امامت کرده و با امام سجّاد علیه السلام در امر امامت مقابله نموده است؛ هرچند از او دلسوزی فراوانی برای امام حسین علیه السلام دیده شده است. امام حسین علیه السلام باید به او چه جوابی بدهند؟

اعتراض ها و دلسوزی ها و مشورت هایی که به امام حسین علیه السلام داده شد را در تاریخ ببینید. در نفس المهموم، لهوف، مقتل مرحوم مقرّم و بعضی مقاتل دیگری که به فارسی ترجمه شده، جواب های امام حسین علیه السلام آمده است، ببینید که از این ها نتیجه واحدی قابل استخراج نیست و تنها این نکته قابل فهم است که حضرت متناسب با فهم و مبانی ای که شخص پرسشگر داشته پاسخی می داده اند که او قانع و مجاب شود.۸.

۱- بنگرید به: رجال الکشّی، ص۵۷، ح۱۰۷ و ۱۰۸.

۲-۲) تکلیف امام مانند ما نیست

ممکن است گفته شود: اگر رفتار ائمّه علیهم السلام و به طور خاص سیّدالشّهدا علیه السلام، برخاسته از مسائل محرمانه و امور سری بین خدا و امام علیه السلام است، پس چرا ائمّه علیهم السلام این ها را برای ما گفته اند؟ این چه ارتباطی با ما دارد؟

در پاسخ باید توجّه داشت که کمترین فایده این کار آن است که ما اظهارنظرهای غیرمستند نکنیم و بدانیم این ها مثل ما نیستند. حساب و کتاب های عادی ما انسان های کوتاه قد با حساب های الهی و قواعد آسمانی معصومین کاملاً متفاوت است. «کار پاکان را قیاس ازخود مگیر».

لازم است توجّه شود که: علوم غیبی ائمّه علیهم السلام در نحوه عملکردشان تأثیر دارد و چنین نیست که همواره عمل به ظاهر کرده باشند.(۱) بله این را می توان گفت که علم باطنی و غیبی شان را در همه جا تأثیر نمی داده اند، ولی از این طرف هم نمی توانیم گفت که هیچ جا نباید علم الهی خود را تأثیر می داده اند.

بله امام علیه السلام مأمور به ظاهرند، به این معنا که در اغلب اوقات علوم غیبی شان در رفتارشان مؤثر نیست، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام به این علم خود که اگر در شب نوزدهم به مسجد بروند به شهادت می رسند، ترتیب اثر نمی دهند و شبیه سایرین برخورد می کنند. ولی از این نمی توان برداشت کرد که ائمّه در هیچ موقعیتی نباید علم غیبی خود را۰.

ص: ۱۲۹

۱- مراجعه شود به نقد و بررسی این مطالب در «راز پنهانی رمز پیدایی» تحت عنوان: «ائمّه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده اند»، ص ۳۰۰.

تأثیر دهند. این هم برداشتی نادرست است.

نمی توان گفت ائمّه علیهم السلام که پشت پرده را می دانند، تکالیفشان با سایر مردم در همه موارد مشترک است. یعنی این که بگوییم «تکلیف ظاهری ایشان این است که مثل بقیه عمل کنند» و «باید بقیه مردم عمل کنند»، دلیلی ندارد.

تفاوت اصلی ما با آن ها این است که آن ها علم به واقع دارند یا می توانند داشته باشند، پس در تکالیف الهی نباید ائمّه معصوم را با خودمان قیاس کنیم و همان تکالیفی را که خودمان در ظاهر داریم به طور کامل به ایشان سرایت دهیم. ایشان خود می دانند که چگونه باید عمل کنند. می دانند که کجا به علوم غیبی خود، ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند.

نمی توان با یک حکم کلّی گفت ایشان نیز در تکالیف خود همانند همه مردم هستند. بله ایشان یک جاهایی نمی خواستند بدانند. ولی اکثر جاهایی که می خواستند بدانند و می دانستند، برخوردها و رفتارشان نشان می دهد که به گونه ای متفاوت از انسان های عادی عمل کرده اند. پس نمی توانیم آن ذوات مقدس را با خودمان قیاس کنیم.

این یک مطلب کاملاً عقلی است. آیا ما که از پشت پرده خبر نداریم حق داریم تکلیف خودمان را- که برخاسته از جهل ماست- به آن کسی که جاهل نیست سرایت دهیم؟

اصل بر این است که آن ها را با خود قیاس نکنیم. ولی برای این که یک شباهت هایی با ما داشته باشند خداوند در امورشان با ما یک مشترکاتی قرار داده است. امّا این مشترکات نباید ما را فریب دهد. فکر

نکنیم که می توانیم حکم کلّی صادر کنیم که آن ها هم باید مو به مو مثل ما عمل کنند.

اهل بیت معصوم علیهم السلام خودشان می دانند چگونه باید عمل کنند و ما نباید در محدوده کار آن ها داخل شویم. مثلاً وقتی ما بخواهیم نماز بخوانیم باید وضو بگیریم. تا وضو نگیریم برای ما طهارت از حدث پیدا نمی شود. حال همین حکم را به امام علیه السلام هم می شود سرایت داد؟ ما عقیده داریم چون خلقت امام از طینت علیّینی خالص است نه نجس می شوند و نه محدث. یعنی این حکمشان مثل ما نیست و طبق صریح آیه تطهیر هیچ گونه رجس (ناپاکی) در جسم و روح ایشان راه ندارد. بنابراین اگر امام علیه السلام غسل هم نکند پاک است. درست است که در ظاهر غسل می کردند، وضو هم می گرفتند، ولی ما نباید آن ها را با خودمان قیاس کنیم.

در همین مثال که به نظر ساده هم می رسد ما نمی توانیم حکم کنیم که آن ها مثل ما مکلّف هستند. بلکه شاید خدا خواسته آن ها در ظاهر مثل ما باشند تا ما درباره ایشان توهّم ربوبیّت نکنیم. این واقعیت است که اگر از کمالات ائمّه علیه السلام یک مقدار بیشتر از آن چه نشانمان داده اند، نشان داده بودند، تاب نمی آوردیم و می گفتیم این ها خدا هستند که بدین صورت درآمده اند و این گونه مردم به غلوّ و مبالغه می افتادند.

این خواست خداوند است که ائمّه علیهم السلام در یک دسته امور محتاج شوند. خودشان هم می دانند که باید این گونه زندگی کنند. کجا به علم به واقع خود ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند. ولی ما خبر نداریم که چگونه باید عمل کنند و وظیفه شان چیست؟

ص: ۱۳۱

ضمن آن که باید پرسید: آیا اساسا می توانیم تعبیر «وظیفه امام» یا «تکلیف امام» را به کار ببریم؟ خود همین، جای سؤال دارد که به چه دلیل می گوییم: «وظیفه»ی امام چنین است؟ یا به کدام دلیل می گوییم «تکلیف» امام چنان است؟ اصلاً از کجا می دانیم تکلیفی در کار است؟ شاید خدا امر را به اختیار خودشان گذاشته و فرموده است «مختارید این کار را بکنید یا نکنید». و خود آن ها متناسب با آن چه خدا می پسندد اختیار می کنند.

اتّفاقاً در مورد بندگی سیّدالشّهدا علیه السلام به همین معتقدیم که خدا ایشان را تکلیف نکرد که «باید این کار را بکنی» و ایشان برای پذیرش تقدیر الهی «مخیّر» شدند. چنان که رفت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین تخییر آمده است. ایشان هم در همان شب که به مسجد می رفتند می دانستند که به شهادت می رسند، امّا مخیّر شدند که این کار را بکنند یا نکنند و البتّه خودشان همان چیزی را که خدا برایشان می پسندید اختیار کردند. امثال این روایات همین را به ما یاد می دهد که درباره امام علیه السلام در پی تعیین تکلیف نباشیم. بله، ما مکلّفیم. امّا کار پاکان را قیاس از خود مگیریم. یعنی نباید آن ها را در تکالیف با خود قیاس کنیم.

حاصل بحث این که: ما نمی توانیم همان تحلیل هایی را که در کارهای عادی بشری خود ارائه می کنیم به کارهای ائمّه علیهم السلام نیز سرایت دهیم؛ به خاطر وجود احادیثی که مخصوصاً برای ما بیان کرده اند و این حرکت را متّکی به اسرار و مواثیق الهی دانسته اند.(۱) حال ۰)

ص: ۱۳۲

۱- مانند این فرمان الهی به آن حضرت که: اخرُج بِقَومٍ إِلَی الشَّهادَهِ فَلا شَهادَهِ لَهُم إِلَّا مَعَکَ وَ اشرِ نَفسَکَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ (الکافی، ج۱، ص۲۸۰)

ممکن است سؤال شود که اگر خدا می خواست این رمز و رازی میان خود و ولیّش باشد چرا آن را این چنین فاش فرموده اند؟ پاسخ این است که چه بسا این را برای من و شمای شیعه گفته اند تا در تحلیل های خود احتیاط بورزیم. این اسرار را برای آن هایی که برای ائمّه علیهم السلام مقام امامت الهی قائل نیستند، نمی گویند. برای آن ها همان پاسخ های اوّلیّه را می دهند که از سیّدالشّهدا در برخورد با افراد مختلف نقل شده است.

در میان جواب هایی که امام حسین علیه السلام به ناصحان داده اند آیا این هم بوده است که: «من یک وصیّتی از جانب خدا دارم، آن را باز کرده ام و می خواهم به آن عمل کنم؟» اگر این را نگفته اند پس معلوم می شود مخاطبان در رده ای نبوده اند که بشود این را به ایشان گفت. فقط در رده ای بوده اند که امام حسین علیه السلام را پسر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می دانستند و از این که ایشان کشته شود دلشان می سوخته است. حضرت هم متناسب با فهم هرکس جوابی می داده اند که او را قانع کنند. لذا نمی توانیم از این کلمات همه مطلب و حکمت حرکت ایشان را بیرون بکشیم.

بدین سبب، چنین تصوری اشتباه است که از روی فرمایش های حضرت، بتوانیم به رمز حرکت ایشان پی ببریم.

ما نمی توانیم مدّعی شویم فهمیده ایم که چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده یا چرا به سمت مکّه و بعد به سمت کوفه و عراق حرکت نموده اند؟ این چراها برای ما، با علم عادی بشری، دلیلی نهایی ندارد. و از واقعیّت دور است که تحت عنوان «الگو و اسوه بودن امام و لزوم درس

گرفتن از ایشان»، دستورالعمل هایی کلّی استخراج کنیم. آن گاه یکی از آن مطالب کلّی را گرفته و مثلاً بگوییم اگر دیدیم به معروف عمل نمی شود، یا به منکر عمل می شود، وظیفه ماست که چنین و چنان کنیم.

۳) سرّ جانفشانی سرور و سالار شهیدان علیه السلام

۱-۳) پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب های بالذّات خداوند

اشاره

دیدیم که خداوند اختیار تقدیر شهادت را به سیّدالشّهدا علیه السلام سپرده بوده است که اگر غیر از این را بخواهند تقدیرات خود را برگردانند. گویی خداوند به ایشان فرموده بوده: «با این که شهادت تو مشیّت شده ولی اگر نخواهی در آن بداء می کنم. و تقدیرات را تغییر می دهم؛ به خاطر این که تو را دوست دارم».

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم «حبیب الله»اند. در زیارت آل یس در وصف ایشان می خوانیم:

«لا حبیبَ الّا هوَ و اَهلُهُ».(۱)

جز او و خاندانش برای خدا حبیبی نیست.

صریح عبارت شریف این است که خدا اصلاً محبوبی جز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهلش ندارد. تنها محبوب های با لذّات خدا این ها هستند اگر خدا دیگران را هم دوست دارد، به خاطر این ها دوست دارد. این ها آن قدر نزد خدا محبوبند که اگر چیزی را بخواهند نزد خدا ردخور ندارد. از طرف دیگر، این ها هم آن قدر غرق در بندگی خدا۲.

۱- الاحتجاج، ج۲، ص۴۹۲.

هستند که می خواهند بدانند بهترین حالتی که خدا می پسندد چیست تا همان را انجام دهند. چه قدر این رابطه لطیف است؟ اگر خدا لطف کند و ابعادی از این رابطه برای ما، وجدانی شود، معرفتمان به خدا و ائمّه علیه السلام بالاتر می رود.

۲-۳) بلایا و کم طاقتی ما

رابطه بین این عباد با معبودشان، مثل رابطه من با خدایم نیست. رابطه ما با معبود، چگونه است؟ من در زندگی ام یک دسته ناملایمات می بینم که از آن ها خوشم نمی آید. ناراحتم می کند. رنجم می دهد و البتّه ممکن است به لغزش ها و معاصی خودم برگردد. قرآن می فرماید:

«ما أَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت أَیدیکُم».(۱)

هر مصیبتی که به شما می رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده اید.

هرچند این قانون عمومی همه بلایا نیست، امّا یکی از قانون های خدا این است که بلاهایی که بر سر ما می آید به خاطر کارهای خودمان است. یک دسته ناراحتی ها و رنج هایی که ممکن است در زندگی مادی یا معنوی ام ببینم (مثل حوادث، حرص و جوش ها، اعصاب خرد شدن ها...)، به خرابکاری های خودم برمی گردد. به کوتاهی های خودم برمی گردد و به این که درست خدا را بندگی نکرده ام. آن وقت باید تقاصش را پس دهم. لطفی که خدا به من دارد این است که مرا به خودم۲.

۱- اللّهوف، ص۱۱۲.

می آورد تـا استیصـال پیـدا کنم و در خـانه خـدا زار بزنم. ما معمولاً این طور هستیم که تا گرفتار نشویم، به در خانه خـدا نمی آییم. و آن طور که بایـد و شایـد به او توجّه نمی کنیم. لـذا یـک جاهـایی خـدا ما را گرفتار می کنـد تا ما در خانه اش تضـرّع کنیم.

امّا بعد از این که رفتیم، و بعد از مدتی که زار زدیم، خسـته می شویم و شـروع می کنیم به شکوه و اعتراض!: «خدایا، این همه گفتم، این همه خواسـتم، پس چه شـد؟ گفتی به امـام زمـان علیه السـلام توسّل کن، کردم، پس چه شـد؟! مگر نگفتی از پـدر مهربانتان بخواهید، خوب من هم خواستم. پس چرا این طور شد؟ چه قدر بکشم؟ پس چرا باز هم بلا سر من می آید؟»

ناملایمـات واقعـاً آدم را از خـدا و از خواست او دلگیر می کنـد. این ها را در دلمان می گوییم بـدون این که به زبان بیاوریم؛ الحمـدلله خـدا این مقـدار معرفت داده که به زبان نمی آوریم و انشاءالله بی معرفتی نمی کنیم. ولی یک رگه هایی از دلخوری ممکن است در دل آدم بیاید. دل انسان کم کم سـست می شود و فشارها او را از پا درمی آورد و کار را سـخت می کند. این یعنی ظرفیّت های ما محدود است.

اگر ناملایمـاتی بـبینم، سـختی، نـاراحتی و رنـج، از پـا درم می آورد. انگـار توقـع نـدارم. از خـدا و ائمّه علیه السـلام هم کمی کـدورت پیـدا می کنم و کم کم دلخـور می شـوم. در عین حـال چون اعتقـادم درست است و آن را از اهـل بیت علیه السـلام گرفته ام، به خـودم می آیم و می گـویم: «نه، من حق نـدارم از خـدا چیزی به دل بگیرم. من حق نـدارم سوء ظنی به خـدا پیـدا کنم. بایـد حسن ظن داشـته بـاشم» این هـا را الحمـدالله بلـدیم و اعتقاد هم داریم. ولی خوش به حال کسـی که همین ها هم به دلش نمی آید. می شود درد و غصّه باشد امّا دلخوری و کم توقعی نباشد.

ص: ۱۳۶

۳-۳) تجلّی اوج بندگی خدا در سیره سیّدالشّهدا علیه السلام

امّا حدّ بالاتر بندگی چیست؟ این است که این دلخوری ها اصلاً مطرح نباشد. ناملایماتی هست. رنج هست. مصیبت هست. درد و غصّه هست. امّا دلخوری نیست. کم توقّعی نیست. «خدایا چرا من باید این جوری بشوم؟» نیست. اگر این را بخواهیم پیدا کنیم باید وارد زندگی امام حسین علیه السلام شویم. ببنیم خدا با او چه کرد و ایشان با خدا چه کرد. فرضش را هم نمی توانیم بکنیم که جای حضرت، یا حتّی جای نوکر حضرت باشیم امّا تأمل کنیم و ببینیم خدا با او چه کرد. اگر ما جای او بودیم، در شرایطی که در همین قصّه عاشورا، ناملایمت و نامردمی از در و دیوار می ریخت، واقعاً چه می کردیم؟ اصلاً وقتی آدم بعضی از مصیبت های روز عاشورا را می خواند، واقعاً حیرت می کند که آن ها چه وحشی هایی بوده اند و امام حسین علیه السلام با چه کسانی طرف بوده اند. امّا ایشان همه مصیبت ها را تحمّل کردند. تلخی ها را تحمّل کردند. امّا از جهت رابطه با خدا خم به ابرو نیاوردند.

راوی ذکر می کند که با جماعتی نزد حسین بن روح (نایب خاص امام عصر علیه السلام) بودم. مردی برخاست و به ایشان عرض کرد: «می خواهم پرسشی از شما کنم.» ایشان فرمود: «هرچه می خواهی بپرس» او عرض کرد: «به من خبر بده که آیا حسین بن علی علیهما السلام ولیّ خدا نبود؟» فرمود: «چرا». پرسید: «مگر قاتلش دشمن خدا نبود؟» فرمود: «چرا». گفت: «چگونه ممکن است که خدا دشمنش را بر ولیّش مسلط کند (چگونه ممکن است خدا مانع دشمنش نشود از این که بر ولیّش تسلّط پیدا کند)؟»

ایشان در پاسخ، نخست به بیان معجزات انبیای الهی پرداختند و پس از بیان تفصیلی آن ها، فرمودند:

از تقدیر خدا درباره بندگانش و حکمت اوست که انبیایش را با این معجزات چنین قرار دهد که گاهی غالب باشند و گاهی مغلوب و در حالی چیره باشند و در حالی دیگر مقهور و اگر خداوند عزّوجلّ در همه احوالشان آنان را غالب و قاهر قرار داده بود و آنان را مبتلاـ نمی کرد و امتحان نمی نمود مردم آنان را- غیر خدا- معبود [خود] می گرفتند و فضل صبر آنان بر بلا و امتحان و محنت شناخته نمی شد ولی خداوند عزّوجلّ احوال آنان را در امر امتحان و ابتلا مانند دیگران قرار داد تا در حال محنت و بلا، شکیبا باشند و در حال عافیت و غلبه بر دشمنان، شکرگزار باشند و در همه حال متواضع باشند و گردن کش و متکبر نباشد و [نیز] بندگی بدانند که اینان معبودی دارند که خالق و مدبّر آن هاست پس او را بندگی کنند و از رسولانش اطاعت نمایند و حجّت خدا بر کسی که درباره آنان از حد تجاوز می کند و برایشان ادعای ربوبیّت می نماید ثابت باشد و نیز بر کسانی که با پیام انبیا و فرستادگان، دشمنی و مخالفت و سرکشی و انکار می کنند [حجّت تمام شود] و «برای آن که هرکه هلاك می شود با دلیل قاطع و روشن هلاک گردد و هرکه زندگی می یابد [و هدایت می شود] با دلیل روشن و آشکار زنده شود [و هدایت یابد].

راوی می گوید فردای آن روز به سوی حسین بن روح بازگشتم در حالی که با خود می گفتم «دیدی دیروز از پیش خود چه مطالبی را ذکر کرد؟» خدمت ایشان که رسیدم خودشان به صحبت ابتدا کردند و فرمودند:

ای محمّد بن ابراهیم! اگر بـا سرعت و شدّت از آسمان پرتاب شوم و پرنـده ای به سرعت مرا بگیرد یا تنـدباد [در حالی که معلّقم] مرا به جایگاهی دور دست پرتاب کنـد؛ برایم محبوب تر از این است که در دین خداونـد متعال به رای و نظر خود و از پیش خود سخن گویم.

و ادامه دادند:

بَل ذلِکَ عَنِ الأَصلِ وَ مَسمُوعٌ عَنِ الحُجَّهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ.

بلکه این [مطالبی] است [که] از اصل [گرفته ام] و [این جواب] از امام زمان علیه السلام شنیده شده است.(۱)

این نکته بسیار بسیار مهمّی است که اگر مردم می دیدند حجّت های الهی همیشه غالب اند و هیچ موقع مغلوب نیستند، همیشه قاهرنـد و هیـچ موقع مقهور نمی شونـد، به اشتباه می افتادنـد و می پنداشتند خـدا در این هـا جلوه کرده است و این ها ربّشان هستند و این گونه از مسیر عبودیّت منحرف می شدند. امّا محنت ها و مصیبت ها سبب شد که اولیای الهی در برابر خدا خاضع شوند و از گردن کشی مصون بمانند و به شکر و تواضع روی آورند و مردم این گونه دریابند که آن ها مصنوع و مدبّرند. به علاوه خداونـد بـا این رنـج هـا حجّت را بر مخالفـان و معانـدان و منکران تمام کرد و البتّه با این ابتلائات عیار اولیای الهی در بندگی خالصانه شان نمایان شد. در جریان کربلا خدا می خواست بر همه معلوم شود که حسین بن علی علیهما السلام در چه اوجی از بندگی پرواز می کند و در عبودیّت چه محشری به پاکرده است.ع.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۷۳، به نقل از کمال الدّین، احتجاج و علل الشّرایع.

در روایت داریم که:

الإِیمانُ نِصفانِ نِصفٌ فِی الصَّبرِ وَ نِصفٌ فِی الشُّکر.(۱)

ایمان دو نیم است؛ نیمی در صبر و نیمی در شکر.

هم باید امام حسین علیه السلام امتحان صبر و شکر می دادند و هم بندگان باید خدای خودشان را می شناختند، و امام را از مرز عبودیّت و بندگی خارج نمی کردند. اصل، بندگی خداست. و می بینیم که خدا برای محبوب ترین خلقش بیش ترین مصیبت ها را مقدّر کرده و این ها هم خوب امتحان داده اند تا ارزش معرفت الله روشن شود.

نکته لطیف این که اگر رابطه بین «عابد و معبود» به رابطه بین «محبّ و محبوب» بدل شد قضیّه خیلی فرق می کند. یعنی سیّدالشّهدا علیه السلام بشود محبّ، و خدا محبوبش. حالا، محبوب او چه می پسندد؟ این محب هم همان را می پسندد. بین دو جهت جمع می شود.

۴-۳) برخی از سختی های جانفرسای اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا

مثلاًـ از دست دادن حضرت علی اکبر علیه السلام، دشوار است؛ آن جوان رعنای رشیدی که خود امام حسین علیه السلام درباره او فرمودند: «وقتی که ما مشتاق زیارت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می شدیم، به علی اکبر علیه السلام نگاه می کردیم» و ایشان مجسمه خُلق و خَلق پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بود.(۲) امّا خدا این گونه دوست داشت که حبیبش و محبوبش، همین میوه دلش را در راه خدا بدهد. پس وقتی علی اکبر علیه السلام آمد اجازه گرفت، امام۲.

۱- بحارالانوار، ج۷۴، ص۱۵۳.

۲- بحارالانوار، ج۴۵، ص۴۲.

حسین علیه السلام او را معطّل نکردند. در حالی که وقتی قاسم بن الحسن علیهما السلام آمد اجازه بگیرد امام حسین علیه السلام اوّل اجازه ندادند. امّا او اصرار کرد تا این که حضرت اجازه دادند.(۱) علی اکبری که از همه بیشتر دوستش داشتند، زودتر از همه به او گفتند برو.

این چه رابطه ای است؟ خیلی عجیب است. سرّش در محبّت است. گویی سیّدالشّهدا عرضه می دارد: «ای محبوب من! ای خدای من! تو این را می پسندی. با این که از دست رفتن جوانم برایم سخت است امّا جلب رضای تو شیرین است پس از آن جهت که می بینم حبیبم این را می خواهد، تحمّل می کنم».

مقتلی که از معصوم نقل شده باشد کم است. امّا از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اوّل کشته و شهید از ما اهل بیت، علی اکبر علیه السلام بود. وقتی او به میدان رفت اباعبدالله علیه السلام گریه کردند.(۲)

امام عصر این گونه به شمشاد سیّدالشّهدا علیه السلام سلام می دهند:

السَّلامُ عَلَیکَ یا أَوَّلَ قَتیلٍ مِن نَسلِ خَیرِ سَلیلٍ مِن سُلالَهِ إبراهیم الخَلیلِ صَلَّی الله عَلَیکَ و عَلی أَبیکَ إِذ قالَ فیکَ «قَتَلَ اللهُ قَوماً قَتَلُوکَ یا بُنَیَّ ما أَجرَأَهُم عَلَی الرَّحمنِ وَ عَلَی انتِهاکِ حُرمَهِ الرَّسُولِ عَلَی الدُّنیا بَعدَکَ العَفا».(۳)۵

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۳۴.

۲- بحارالانوار، ج۴۵، ص۴۵.

۳- بحارالانوار، ج۴۵، ص۶۵.

سلام بر تو ای نخستین کشته از نسل بهترین زاده از سلاله ابراهیم خلیل! درود بر تو و پدرت هنگامی که درباره ات فرمود: «پسرکم! خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. چقدر آن ها بر خداوند رحمان و بر هتک حرمت پیامبر جری شده اند! پس از تو باید از دنیا گذشت (دنیا بی تو خواستنی نیست)».

رفتن عزیز سیّدالشّهدا برای ایشان بسیار سخت است. ولی از آن جهت که محبوبش این را می پسندد، برایش شیرین می شود. پس دو جهت با هم جمع می شود.

۵–۳) خدا راضی به رضای امام علیه السلام؛ امام علیه السلام طالب رضای خدا

بندگی کردن از این زیباتر؟ ما اصلاً عظمت این رابطه را درک نمی کنیم. نه علی اکبر علیه السلام می شناسیم، و نه امام حسین علیه السلام را. نه حتّی خدا را آن طور که این ها می شناسند، می شناسیم. این ها که بودند؟ چگونه خاطر خدا را می خواستند و بندگی اش می کردند؟ بندگی ما در مقابل این ها چیزی است؟ یک روز اگر اوضاعمان به هم بخورد دلگیر می شویم. برای این که مطلب برای ما ملموس تر شود بیایید در بحر این فشارها و ناراحتی هایی که برای امام حسین علیه السلام بود برویم و ببینیم برخورد آن حضرت با خدا چه بود؟

رابطه محبوب و محب را ببینید چه قدر زیباست. «محبّ»، سیّدالشّهدا علیه السلام است و «محبوب»، خدا. عکسش هم صادق است. این حسین، همان حسینی است که محبوب خدا هم هست. یعنی از یک طرف خدا محبوب اوست و از سوی دیگر، خدا محبّ اوست. این رابطه، دو طرفه است. خدا محبّ است و حسین علیه السلام محبوب خداست.

خدا برای محبوبش کم می گذارد؟ معلوم است که آن چه خدا برای محبوبش می خواهد بهترین چیز است. و امام حسین علیه السلام این را خوب می دانند. همان خدایی که این جوان را داده، و محبّتش را هم در دل او قرار داده، می خواهد که امام حسین علیه السلام او را فدا کنند. نزد امام حسین علیه السلام محبّت خدا بر محبّت هر چیزی غالب است. اصلاً امام حسین علیه السلام، علی اکبر علیه السلام را جز برای خدا نمی خواهد و غیر خدا در دل ایشان نیست.

دیدنی است که این محبّ و محبوب چه گونه خاطر همدیگر را می خواهند! ببینید امام حسین علیه السلام چه طور رضای خدا را طلب می کنند. می گردند آن چیزی که بالاترین رضای خدا در آن است، همان را رصد می کنند. از این طرف، خدا هم برای حبیب و محبوبش بهترین چیزها را می خواهد و به محبوبش می گوید تو اگر خلاف این را هم بخواهی من تقدیرم را عوض می کنم. چرا؟ چون تمام دنیا را برای او قرار داده است. آخرت را هم برای او قرار داده است. اصلاً خلقت را برای او قرار داده است. پس هرچه او بخواهد خدا هم همان را می خواهد. وقتی که سیّدالشّهدا خواسته خدا را عملی می کند خداوند اجری فراتر از تصوّر به ایشان عطا می نماید.

۶-۳) رضوان الهی: پاداش صبر سیّدالشّهدا علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

[زمانی که والی مدینه از امام حسین علیه السلام بیعت خواست و حضرت طفره رفتند و بیعت نکردند،] شب دوم امام حسین علیه السلام رفتند تا با قبر جدّشان وداع کنند، به نماز ایستادند. نمازشان

طولانی شد. در حال سجده خواب سبکی ایشان را گرفت. در همان حالت خواب، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمدند و ایشان را در بغل گرفتند و به سینه چسباندند و شروع کردند چشم های ایشان را بوسیدن و فرمودند: پدرم فدای تو، گویی تو را می بینیم که آغشته به خونت هستی در بین گروهی از امّت که امید به شفاعت من دارند. ولی آن ها نزد خدا بهره ای ندارند. پسرکم، تو به سوی پدر و مادر و برادرت می آیی در حالی که آن ها مشتاق تو هستند. تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت به آن ها نمی رسی.(۱)

این همان اوج بندگی است. چرا بهشت مطلوب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امام حسین علیه السلام است؟ چون بهشت یعنی رضوان و رضای خدا. مهم برای سیّدالشّهدا همین است نه نفس بهره هایی که در بهشت است. البتّه اشکالی ندارد که هدف کسب همین بهره ها باشد، ولی درجه بالاتر، از آن کسانی است که تنها رضای خدا را بجویند و نعمت های بهشتی را از این جهت که نماد رضای الهی است بپسندند. «زمانی به بالاترین درجه رضای خدا نائل می شوی که به شهادت برسی»، این را پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به فرزندشان در همان خواب فرمودند. خواب امام هم حساب و کتاب دارد، مثل خواب های ما نیست. خدا خواب را برایشان مسلّط کرد تا حقیقتی را بر ایشان روشن کند. آن وقت امام حسینی که می خواهد این طور بندگی خدا را بکند شک و تردید نمی کند در این که کدام سو برود و چه کند.۲.

۱- امالی صدوق، ص۱۵۲.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل چهارم

در فرمایش های سیّدالشّهدا علیه السلام مطالب متعدّد و متنوّعی مطرح شده که برخی می کوشند از آن ها «قصد و هدف اصلی» حرکت آن حضرت را به دست آورند. این در حالی است که از یکسو باید توجّه داشت که در این زمینه خلط علّت و فایده صورت نگیرد و از سوی دیگر چیزی که به عنوان «یکی از حکمت های حرکت آن حضرت» مطرح است جای خود را به توهّم «تنها حکمت این حرکت» ندهد. عناوینی مانند «آزمون مردمان»، «نجات بندگان از جهالت»، «گریز از بیعت ذلیلانه» یا «امر به معروف و نهی از منکر»، فواید و برکات یا حدّاکثر حکمت های مختلف حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام هستند و حتّی نمی توان مجموع آن ها را به عنوان علّتی تلقّی کرد که حرکت را بر آن حضرت واجب کرده و اگر در میان نبوده حضرت از حرکت باز می ایستاده اند.

اصرار ما بر این تحلیل از آن روست که در روایات اهل بیت علیهم السلام، خطّ پر رنگی مشاهده می شود که نشان می دهد حرکت ائمّه علیهم السلام و از جمله سیّدالشّهدا علیه السلام برنامه ای از پیش تعیین شده بود که از سوی خداوند به آن ها ابلاغ می شده و البتّه حضرات ائمه علیه السلام در پذیرش سرنوشت مقدّرشان مخیّر بوده اند. این معیارهای الهی دهان هر تحیل گری را می بندد که بخواهد صرفاً با ملاحظه ادلّه نقلی و گاه با در نظر داشتن برخی پیش فرض های نادرست دست به تحلیلی خود ساخته در این عرصه بزند. البتّه ارائه این معیارها به هر پرسشگری ممکن نبوده و اهل بیت علیهم السلام گاهی برای افراد خاصّی این

پرده را بالا زده اند.

با توجّه به این نکته نباید کار پاکان را با خود قیاس کنیم، بلکه باید در معرض نسیم روایات اهل بیت علیهم السلام بنشینیم و دریابیم که امام حسین علیه السلام به انگیزه کسب رضای الهی و درجات بالای خشنودی حق، قدم در این راه گذارده اند. سرّ جانفشانی سیّدالشّهدا علیه السلام، خضوع و تواضع در برابر خداوند متعال بوده تا در نتیجه عیار عبودیّت آن حضرت عیان شود و مردمان ناآگاه ایشان را هم چنان در اوج بندگی خدا ببینند و توهّم ربوبیّت درباره ایشان نکنند. سیّدالشّهدا علیه السلام محبوب خدا و خداوند محبوب آن حضرت است و درک این رابطه ظریف را هر نامحرمی نمی تواند. امام حسین علیه السلام همه چیز خود را در راه خدا داد و بالا-ترین مراتب رضای الهی را نصیب خود ساخت تا این شیوه، درسی برای پیروان آن حضرت شود که در برابر بلایا صبوری کنند و رنج های خود را به حساب خدا بگذارند و در طریق بندگی خدا ثابت قدم گام زنند.

ص: ۱۴۶

فصل پنجم: رضی الله عنهم و رضوا عنه

۱) راضی شدن پیامبر و حضرت زهرا به قضای الهی درباره سیّدالشّهدا علیه السلام

اشاره

در وصیّتی که از جانب خدا آمده بود، به امام حسین علیه السلام ابلاغ شد که خداوند درباره ایشان به چه چیز راضی و خشنود است. امّا این بحث، نکته لطیفی دارد که در بعضی روایات به آن اشاره شده است و آن این که:

خداوند، قبل از این ماجرا، رضایت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام را جلب نموده بوده است.(۱)

خداوند به حدّی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت او علیهم السلام را دوست می داشته که قبل از ابلاغ به امام حسین علیه السلام درباره این که بهتر است چه کنند، ابتدا رضایت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و رضایت حضرت زهرا علیها السلام را جلب کرده است. گویی خدا نمی خواسته کاری انجام دهد که مورد

ص: ۱۴۷

۱- بیّنه/۸.

رضای حبیبانش نباشد.

این، رابطه بسیار لطیفی بین پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و خدا را می رساند. یعنی خدا آن قدر پیامبرش را دوست می داشته که تا قبل از احراز رضایت ایشان نسبت به این که بر سر اهل بیتش چه بیاید، حکم و ابلاغی به آن ها نکرده است. البتّه تقدیر کرده بوده، ولی قبل از این که ابلاغ شود، به خصوص از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام، متعدّد جلب رضایت شده است.

۱-۱) اعلام واقعه، قبل از تولّد امام حسین علیه السلام

۱-۱-۱) اخبار الهی به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند: جبرئیل بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شد و عرض کرد:

ای محمّد! خدا به تو سلام می رساند و تو را به فرزندی، که از حضرت زهرا علیها السلام به دنیا می آید، بشارت می دهد که بعد از تو امّتت او را به قتل می رسانند.

این خبری بود که طبق تقدیرات الهی به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم داده شد.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

یا جَبرَئیلُ وَ عَلَی رَبِّیَ السَّلامُ لا حاجَةَ لی فی مَولُودٍ یُولَدُ مِن فاطِمَةَ تَقتُلُهُ أُمَّتی مِن بَعدِی.

ای جبرئیل! سلام مرا به خدا برسان من نیاز به فرزندی ندارم که از فاطمه متولّد شود امّا امّتم بعد از من او را بکشند.

در ادامه امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فَعَرَجَ جَبرَئیلُ ثُمَّ هَبَطَ فَقالَ لَهُ مِثلَ ذلِکَ.

جبرئیل به آسمان رفت و دوباره برگشت و باز همان پیغام را آورد. باز هم پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمایش خود را به جبرئیل تکرار فرمودند:

یا جَبرَئیلُ وَ عَلَی رَبِّیَ السَّلامُ لا حاجَهَ لی فی مَولُودٍ تَقتُلُهُ أُمَّتی مِن بَعدِی.

ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگارم برسان من به فرزندی که امّتم بعد از من او را بکشند، نیاز ندارم.

۲-۱-۱) کسب رضای نبوی و فاطمی با «قرار دادن نسل ائمّه از سیّدالشّهدا علیه السلام»

دوباره جبرئیل به آسمان رفت و بار سوّم که آمد عرض کرد:

یا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقرِئُکَ السَّلامُ وَ یُبَشِّرُکَ أَنَّهُ جاعِلٌ فی ذُرِّیَّتِهِ الإِمامَهَ وَ الوَلایَهَ وَ الوَصِیَّهَ.

ای محمّد! خداوند به تو سلام می رساند و بشارت می دهد که در ذریّه و فرزندان او، امامت و ولایت و وصیّت را قرار می دهد.

این جا بود که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «اکنون راضی شدم».

خدا پاداش و اجری برای این مصیبت به پیامبرش ابلاغ می کند تا جلب رضایت او شود. این مهم است که خدا نمی خواسته بدون رضایت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین تقدیری را حکم و ابلاغ کند، از بس که پیامبرش را دوست داشته است.

حالا نوبت حضرت زهرا علیها السلام است. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم برای فاطمه علیها السلام، پیغام فرستادند و به ایشان فرمودند:

أَنَّ اللهُ یُبَشِّرُنی بِمَولُودٍ یُولَدُ مِنکِ تَقتُلُهُ أَمَّتی مِن بَعدِی.

خداوند به من مولودی را بشارت می دهد که از تو به دنیا می آید، امّا امّتم بعد از من او را می کشند.

حضرت زهرا علیها السلام نیز عرضه داشتند:

لا حاجَهَ لی فی مَولُودٍ یُولَدُ مِنِّی تَقتُلُهُ أُمَّتُکَ مِن بَعدِکَ.

[پدر جان!] به فرزندی که از من متولّد شود و امّت شما بعد از شما او را بکشند، نیازی ندارم.

این بار پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به سوی حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند:

أَنَّ اللَه جاعِلٌ فی ذُرِّیَّتِهِ الإِمامَهَ وَ الوَلایَهَ وَ الوَصِیَّهَ.

خداوند امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار می دهد.

این جا بود که حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: «راضی شدم».

یعنی همان چیزی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را راضی می کرد، حضرت زهرا علیها السلام را هم راضی می کرد.

۳-۱-۱) غمزدگی حضرت زهرا علیها السلام در هنگام حمل امام حسین علیه السلام

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت می فرمایند:

(فَحَمَلَتهُ کُرهاً وَ وَضَعَتهُ کُرهاً وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَربَعینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوزِعنی أَن أَشکُرَ نِعمَتَکَ الَّتی أَنعَمتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَن أَعمَلَ صالِحاً تَرضاهُ وَ أَصلِح لی فی ذُرِّیَّتی.)(۱)(۲)ت.

۱- احقاف/۱۵.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۳۲، ح۱۷، به نقل از کامل الزّیارات.

مادرش او را با کراهت باردار بود و با دشواری او را بدنیا آورد و بارداری و شیر دادن او سی ماه طول کشید، تا این که فرزند به نیروی جوانی رسید [و بلوغ یافت] و چهل ساله شد آن گاه عرض کرد: «پروردگارا، به من توفیق عنایت فرما تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی فرموده ای شکرگزار باشم و اعمالی شایسته انجام دهم که موجب رضای تو باشد و نیز به من فرزندان صالح عنایت فرما»

یعنی حضرت زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را با وجود ناراحتی از مصیبت ایشان باردار شدند. ولی این ناراحتی را پذیرفتند.

در فرمایش دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند:

جبرئیل خدمت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد: یا محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم سلام بر تو، آیا شما را به پسری بشارت بدهم که امّتتان بعد از شما او را می کشند؟ ابتدا فرمود: نیازی به او ندارم. جبرئیل به آسمان رفت. بار دوم برگشت و همان سخن را تکرار کرد. باز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: نیازی به او ندارم. باز به آسمان رفت بار سوّم برگشت و همان جمله را تکرار کرد. باز پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: حاجتی به او ندارم. [بعد از سه بار] سپس جبرئیل عرض کرد: پروردگارم وصایت را در نسل او قرار می دهد. در این جا پذیرفتند. سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به نزد حضرت زهرا علیها السلام رفتند و فرمودند: جبرئیل به نزد من آمد و مرا به پسری بشارت داد که امتم بعد از من او را می کشند. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: من نیازی به این [فرزند] ندارم. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: پروردگار من وصیّت را در

نسل او قرار می دهـد. این را که فرمودنـد، حضـرت زهرا علیها السـلام فرمودنـد: در این صورت باشد. و خداوند این آیه را در این جا نازل فرمود:

(حَمَلَتهُ أُمُّهُ کُرهاً وَ وَضَعَتهُ کُرهاً).(۱)

به سـبب این که جبرئیـل به ایشـان قتـل این مولود را خبر داده بود، حملش را کراهت داشت. و به این دلیـل که ایشـان قرار بود کشته شود حضرت زهرا علیها السلام با کراهت ایشان را حمل فرمود و با کراهت وضع حمل نمود.(۲)

غم و انـدوه این دو بزرگـوار به معنـای نارضـایتی ایشـان نیست. خیلی وقت هـا کراهت در مقابـل رضـایت است امّـا در این جا «کراهت» یعنی «ناراحتی» نه «نارضایتی». یعنی مادر از بابت مصـیبت، غمناک است. غم و انـدوه هست. نه این که نارضایتی در میان باشد.

خدا آن قدر این ها را عزیز می داشت که تا قبل از این که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام راضی شونـد چنیـن حکمی را ابلاـغ نکرد و تقـدیرش را قطعی ننمـود. بلکـه اوّل رضـایت ایشـان را جلـب کرد و البتّـه در مرحلـه بعد رضـایت خود سیّدالشّـهدا علیه السـلام هم جلب شـد. مثل این است که شـما برای کسـی که خیلی برایتان عزیز است تصـمیمی بگیرید که این تصمیم باعث می شود او ناراحت شود. ابتدا آن را به خودش می گویید که فکر نکند شما به او توجّهی ندارید. او اوّل راضی نمی شود ولی شما طوری رضایتش را جلب می کنید تا این که تصمیمتان را عملی کنید.ت.

ص: ۱۵۲

۱- احقاف/۱۵.

۲- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۳۳، ح۱۸، به نقل از کامل الزّیارات.

خـدا در این قضـیه همین طور عمـل کرده است. حکمی نکرده که اهـل بیت علیهم السـلام بخواهنـد یـا نخواهنـد، چاره ای جز پذیرفتنش نداشته نباشند. از آن ها می پرسد: «راضی هستید یا نه؟» و بعد پاداش هایی معیّن می فرماید تا ایشان راضی شوند.

۲-۱) اعلام واقعه در دوران حمل امام حسین علیه السلام و پس از ولادت ایشان

دو حدیث بعد در بابی آمده که عنوانش جالب است:

ما عَوَّضَهُ الله صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ بِشَهادَتِهِ.

آن چه که خدا در عوض شهادت سیّدالشّهدا علیه السلام به ایشان عنایت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی حضـرت زهرا علیها السلام به امام حسین علیه السلام باردار شدند، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به دخترشان فرمودند: خدا به تو پسـری بخشـیده است اسـمش حسـین علیه السـلام است و امّت من او را می کشـند. حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشـتند: من نیازی به این فرزند ندارم. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خدای عزّوجلّ وعده ای در مورد ایشان با من فرموده است. حضـرت زهرا علیها السـلام پرسـیدند: چه وعده ای؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: خدا وعده فرموده که امامت را بعد از او در فرزندانش قرار دهد. در این جا حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: من راضی شدم.(۱)۸

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۲۲، ح۳، به نقل از کمال الدّین، ج۲، ص۸۸.

آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند:

وقتی که حضرت زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، پدرشان به ایشان خبر داد که امّت او در آینده فرزندش را خواهند کشت. حضرت زهرا علیها السلام به پدر عرض نمود: «من نیازی به این فرزند ندارم». پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «خدای عزّوجلّ به من خبر داده است که ائمّه را از فرزندان او قرار داده است». حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند: ای رسول خدا! راضی شدم.(۱)

۳-۱) اعلام واقعه در هنگام خردسالی آن حضرت

۱-۳-۱) نفرین نبوی صلّی الله علیه و آله و سلّم بر قاتلان امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی مادر، امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ایشان را از مادرش گرفتند و فرمودند:

لَعَنَ اللهُ قاتِلَکَ وَ لَعَنَ اللهُ سالِبَکَ وَ أَهلَکَ اللهُ المُتَوازِرینَ عَلَیکَ وَ حَکَمَ اللهُ بَینی وَ بَینَ مَن أَعانَ عَلَیکَ.

خدا قاتل تو را لعنت کند. خدا لعنت کند کسی را که تو را عریان و اهل بیتت را غارت می کند. خدا هلاک کند آن کسانی که همدیگر را علیه تو پشتیبانی می کنند، خدا بین من و آن کسانی که علیه تو کمک و یاری می رسانند حکم کند.

وقتی پیامبر عزیزشان را در آغوش می کشند و این طور هم می فرمایند طبیعی است که مادر حسّاس می شود.۷.

ص: ۱۵۴

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۲۱، ح۲، به نقل از کمال الدّین، ج۲، ص۸۷.

حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند:

[پدرجان!] چه می فرمایید؟ (منظور از این فرمایشات چیست؟) پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

دخترم! آن اذیت و ظلم و خیانت و تجاوزی را که بعد از من و تو برای او اتّفاق می افتد را به یاد آوردم.

۲-۳-۱) یاد کرد پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از انصار امام حسین علیه السلام

این جا بود که یادی از سربداران سیّدالشّهدا علیه السلام کردند:

وَ هُوَ یَومَئِذٍ فی عُصبَهٍ کَأَنَّهُم نُجُومُ السَّماءِ یَتَهادَونَ إِلَی القَتلِ وَ کَأَنّی أَنظُرُ إِلَی مُعَسکَرِهِم وَ إِلَی مَوضِعِ رِحالِهِم وَ تَربَتِهِم.

[این فرزند ما] در آن روز در میان گروهی [از یاران خود] است که مانند ستارگان آسمانند. شهادت [آن قدر برایشان ارزمند است که آن] را به یکدیگر هدیه می دهند. گویی من لشکرگاهشان را می بینم. و جایی که بار و بنه شان را گذاشته و اطراق کرده اند و گویی تربتشان را نظاره می کنم.

حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند:

[پدر جان!] این جایی که توصیف می فرمایید کجاست؟ فرمودند:

مَوضِعٌ یُقالُ لَهُ کَربَلاءُ وَ هِیَ دارُ کَربٍ وَ بَلاءٍ عَلَینا وَ عَلَی الأُمَّهِ(۱) یَخرُجُ عَلَیهِم شِرارُ أُمَّتی لَو أَنَّ أَحَدَهُم شَفَعَ لَهُ مَن فیت.

۱- در بعضی از نسخ: «الائمه» آمده است.

السَّماواتِ وَ الأرَضينَ مَا شُفِّعُوا فيهِ وَ هُمُ المُخَلَّدُونَ فِی النّار.

این جا مکانی است که به آن «کربلاء» گویند و خانه گرفتاری و بلا و مصیبت است بر ما و امّت [ما] بدترین [افراد از] امّت من بر آن ها خروج می کنند. اگر همه اهل آسمان و زمین برای یکی از آن ها شفاعت کند، شفاعتشان پذیرفته نیست و آنان در آتش جاویدند.

۳-۳-۱) گریه آسمانیان و زمینیان بر شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند:

پدرجان، فرزند من کشته می شود؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند؟

نَعَم یا بِنتَاه وَ مَا قُتِلَ قَتلَتَهُ أَحَدٌ کانَ قَبلَهُ.

بله دخترم. و طوری او را می کشند که قبل از او کسی این گونه کشته نشده باشد است.

در هنگام معراج، خدا درباره طرز کشته شدن امام حسین علیه السلام به پیامبر خود صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

تدعُوهُ أُمَّتُکَ إلَی الجِهادِ ثُمَّ یَقتُلُونَهُ صَبراً.(۱)

امّت تو او را به سوی جهاد می خوانند و سپس وی را «قتل صبر» می کنند.۲.

۱- بحارالانوار، ج۲۸، ص۶۱، باب ۲.

این که فرموده اند «هیچ کس به این شـکل کشته نشده است» شاید اشاره به همین «قتل صبر» باشد. این اصطلاح یعنی مقتول را دوره نمایند و با ضربه ها و جراحات مختلف روحی و جسمی، ضجر کُشش کنند.

آن گاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در وصف مصیبت زدگان آن حضرت فرمودند:

وَ یَبکیهِ السَّماواتُ وَ الأَرَضُونَ وَ المَلائِکَةُ وَ الوَحشُ وَ النَّباتاتُ وَ البِحارُ وَ الجِبالُ وَ لَو یُؤذَنُ لَها ما بَقِیَ عَلَی الأَرضِ مُتَنَفِّسٌ وَ یَأتیهِ قَومٌ مِن مُحِبِّینا لَیسَ فِی الأَرضِ أَعلَمُ بِاللهِ وَ لا أَقوَمُ بِحَقِّنا مِنهُم وَ لَیسَ عَلَی ظَهرِ الأَرضِ أَحَدٌ یَلتَفِتُ إِلَیهِ غَیرُهُم أُولَئِکَ مَصابیحُ فی ظُلُماتِ الجَورِ وَ هُمُ الشُّفَعاءُ وَ هُم وارِدُونَ حَوضی غَداً أَعرِفُهُم إِذَا وَرَدُوا عَلَیَّ بِسیماهُم وَ کُلُّ أَهلِ دینٍ یَطلُبُونَ أَئِمَّتَهُم وَ هُم یَطلُبُونَنا لا یَطلُبُونَ غَیرَنا وَ هُم قِوامُ الأَرضِ وَ بِهِم یَنزِلُ الغَیثُ.

آسـمان و زمین هـا بر او گریه می کننـد. و فرشـتگان و حیوانات وحشـی بر او گریه می کننـد. گیاهان و دریاها و کوه ها بر او گریه می کنند. و اگر به آن ها اجازه داده شود [آن طور که شایان است برای این مصـیبت گریه کنند] بر روی زمین کسـی که بتواند نفس بکشد باقی نمی ماند. (مصـیبت آن قدر سنگین است که اگر خدا اذن تکوینی دهد، طاقت نمی آورند و تمام جان دارها می میرنـد.) گروهی از دوست داران ما [برای زیارت] نزد [قبر] او می آیند. که در روی زمین، کسـی از ایشان عالم تر به خدا نیست و کسی محکم تر و استوارتر از ایشان، به حق ما قیام نمی کند. و غیر این ها

کسی روی زمین به او (سیّدالشّهدا علیه السلام) اعتنا و توجّه نمی کند. آن ها چراغ هایی در تاریکی های جور هستند و همان ها شفیعان [بارگاه الهی] هستند. آن ها فردای [قیامت] وارد حوضم می شوند و هنگامی که بر من وارد می شوند با قیافه هایشان آن ها را می شناسم. اهل هر دینی پیشوایان خود را می جویند و این ها ما را می طلبند، و غیر ما را طلب نمی کنند. اینان باعث قوام و استواری زمین هستند و به برکت این هاست که باران می بارد.

بعد از آن چه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند، حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند:

«إنا لِلّهِ وَ إنا الیهِ راجِعُون».

و گریستند.

۴-۳-۱) شهادت: بهترین مرگ

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دختر خود را دلداری داده و فرمودند:

یا بِنتَاه إنَّ أَفضَلَ أَهلِ الجِنَانِ هُمُ الشُّهَداءُ فِی الدُّنیا بَذَلُوا (أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ فَیَقتُلُونَ وَ یُقتَلُونَ وَعداً عَلَیهِ حَقًّا)(۱) فَمَا عِندَ اللهِ خَیرٌ مِنَ الدُّنیا.

دخترم! بهترین اهل بهشت شهدای در دنیا هستند. این ها در دنیا جان ها و مال هایشان را بذل کرده اند در مقابل این که بهشت برایشان باشد در راه خدا می جنگند هم می کشند و هم کشته۱.

ص: ۱۵۸

۱- توبه/۱۱۱.

می شوند وعده [خدا] بر این [پاداش] حق است و آن [پاداشی] که نزد خداست از دنیا بهتر است.

سپس فرمودند:

وَ مَا فیها قَتلَهٌ أَهوَنُ مِن مِیتَهٍ وَ مَن کُتِبَ عَلَیهِ القَتلُ خَرَجَ إِلَی مَضجَعِهِ وَ مَن لَم یُقتَل فَسَوفَ یَمُوتُ.

در دنیا کشته شدنی ساده تر از مرگ نیست آن کسی که کشته شدن برایش تقدیر شده به سمت آرامگاه خود می رود و آن که کشته نمی شود هم به مرگ طبیعی می میرد.

یعنی: «دخترم! حالا که قرار است انسان بمیرد، چرا به شهادت نرسد؟ حالا که شهدا افضل اهل بهشت هستند، کشته و شهید شدن در راه خدا که بهتر از مرگ طبیعی است». گویی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دخترشان را آماده می کنند که این مصیبت را برای فرزندشان بپذیرند.

دیدیم که در حرکت سیّدالشّهدا علیه السلام به سمت کوفه که نهایتاً به شهادت ایشان انجامید، برخی برای ایشان خیرخواهی می کردند و بازشان می داشتند. خیلی از این ها فقط دنیا را می دیدند و هم اکنون نیز بسیاری تحلیل ها همین رنگ و بو را دارد. گویی امام حسین علیه السلام باید طوری حرکت کنند که بدنشان سالم بماند و مرگشان به تأخیر بیفتد.

خیلی ساده و عامیانه عرض می کنیم بر فرض مرگشان هم به تأخیر می افتاد بالأخره که بعد از چند سال باید از دنیا می رفتند! امّا چرا به مرگ طبیعی؟ حالا که خدا در آینده کار و عمل ایشان یک چنین فضایل و برکاتی را قرار داده، چرا به این شرافت رضایت ندهند؟

نمی خواهیم بگوییم این یک نمایشنامه ای بوده که امام حسین علیه السلام

اجرا کرده انـد. واقعاً امام حسـین علیه السـلام برای هـدایت اشـرار حرص و جوش خوردند. واقعاً کمال تلاشـشان را کردند که دست این ها به خون ایشان و اصـحاب و یارانشان آلوده نشود. این چنین نبود که خودشان را در لشـکر آن ها بیندازند تا کشته شونـد. در کمال اختیار و آزادی عمل کردنـد. عمل دشـمنان معصـیت بود و نه خدا و نه امام حسـین علیه السـلام به کار آن ها راضی نبودند. یک لحظه هم سیّدالشّهدا علیه السلام به این که آن معاصی را آن ها مرتکب شوند تن ندادند.

۵-۳-۱) فضایل بی نظیر زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام

سپس این گونه راضی کردن حبیبه خود را ادامه دادند:

ای فاطمه ای دختر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم! آیا دوست نداری که فردا در موقف حساب دستوری دهی و در مورد این خلق مورد اطـاعت قرار بگیری؟ آیا راضـی نمی شوی که پسـرت جزو حاملان عرش باشـد؟ آیا راضـی نمی شوی که [خلایق] نزد پـدرت بیاینـد و از او شـفاعت بخواهنـد؟ آیـا راضـی نمی شوی که شوهر تو خلایق را در روز عطش از حوض کوثر کنار زنـد، دوسـتانش را آب دهـد و دشـمنانش را دور کند؟ آیا راضـی نمی شوی که شوهر تو قسـمت کننده آتش باشد، به آتش دسـتور دهد و او اطاعت کند که هرکسی را او بخواهد از آتش خارج کند و هرکس را بخواهد در آتش نگه دارد؟ آیا راضی نمی شوی که تو به ملائک نگاه کنی در حالی که آن ها افق های اطراف آسـمان را پر کرده انـد، به تو و به آن چه تو دسـتور می دهی نگاه می کنند (دست به سینه تو هستند) و به شوهر تو هم نظر می کنند؛ در حالی که شوهر تو نزد

ص: ۱۶۰

خلایق [ظالم به خود] حاضر شده و با آن ها نزد خدا مخاصمه می کند؟ پس چه می بینی که خدا با قاتلان فرزندانت و خودت و قاتلان شوهرت چگونه رفتار می کند؛ وقتی که حجّت خدا بر خلایق غالب و پیروز گردد و به آتش دستور داده شود که از او اطاعت کند؟

آن گاه فرمودند:

أَمَا تَرضَینَ أَن یَکُونَ المَلائِکَهُ تَبکی لِابنِکِ وَ تَأسَفُ عَلَیهِ کُلُّ شَیءٍ أَمَا تَرضَینَ أَن یَکُونَ مَن أَتاهُ زائِراً فی ضَمَانِ اللهِ وَ یَکُونَ مَن أَتاهُ بِمَنزِلَهِ مَن حَجَّ إِلَی بَیتِ اللهِ وَ اعتَمَرَ وَ لَم یَخلُ مِنَ الرَّحمَهِ طَرفَهَ عَینٍ وَ إِذَا ماتَ ماتَ شَهیداً وَ إِن بَقِیَ لَم تَزَلِ الحَفَظَهُ تَدعُو لَهُ ما بَقِیَ وَ لَم یَزَل فی حِفظِ اللهِ وَ أَمنِهِ حَتَّی یُفارِقَ الدُّنیا.

آیا راضی نمی شوی که ملائک برای پسر تو گریه کنند و هر چیزی در عالم بر [حال او] او تأسف بخورد؟ آیا راضی نمی شوی که هرکسی به عنوان زائر نزد او بیاید خدا حفاظتش کند و هرکس برای زیارت او می آید به منزله کسی باشد که حجّ خانه خدا به جا آورده و عمره گزارده است؟ و [آیا راضی نمی شوی که] زائر او چشم برهم زدنی خالی از رحمت [حق] نباشد و وقتی می میرد شهید بمیرد و اگر باقی ماند، ملائک حافظ مادامی که زنده است برایش دعا کنند و همواره در حفظ و امن خدا باشد تا این که از دنیا مفارقت کند؟

وقتی این فضایل بی نظیر عرضه شد، حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند:

پدر جان! تسلیم و راضی شدم و بر خدا توکّل کردم.

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روی قلب دخترشان، روی چشمان نازنینشان دست کشیدند و فرمودند:

«من و شوهر تو و خودت و دو پسرانت در جایگاهی هستیم که باعث روشنایی چشم تو شود و دلت شاد گردد».(۱)

می بینیم که حضرت زهرا علیها السلام آن قدر پیش خدا عزیزند که خدا هر طور هست می خواهد مادر به این مصیبت راضی شود. مصیبت هم که قرار است وارد شود باز خدا راضی نمی شود که عزیزانش از این بابت ناراضی باشند. هر طوری هست آن ها را راضی می کند.

۶-۳-۱) درجه خاصّ سیّدالشّهدا علیه السلام در عوض شهادت ایشان

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در حجره امّ سلمه بودند به او فرمودند: هیچ کس بر من وارد نشود. امام حسین علیه السلام آمدند در حالی که خردسال بودند. امّ سلمه نتوانست جلوی ایشان را بگیرد تا این که بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شدند. امّ سلمه به دنبال امام حسین علیه السلام آمد امّا دید ایشان روی سینه پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است و حضرت گریه می کنند. و در دست پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چیزی است که آن را بالا و پایین می اندازند. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به امّ سلمه فرمودند: الان جبرئیل).

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۶۴، ح۲۲، به نقل از تفسیر فرات کوفی (این تفسیر از تفاسیر معتبر شیعه است).

آمد و خبر آورد که او کشته می شود. و این همان خاکی است که حسین بر روی آن به قتل می رسد. این خاک را نزد خودت نگه دار. وقتی این خاک خون شد، بدان که حبیبم کشته شده است. امّ سلمه عرضه داشت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که این مصیبت را از شما دفع کند.

امّ سلمه می دانست که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نزد خدا عزیز است و اگر بخواهد، خدا این مصیبت را دفع می کند. امّا پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

قَد فَعَلتُ فَأَوحَی اللهُ عَزَّوَجِلَّ إِلَیَّ أَنَّ لَهُ دَرَجَهً لا یَنالُها أَحِدٌ مِنَ المَخلُوقینَ وَ أَنَّ لَهُ شیعَهً یَشفَعُونَ فَیُشَفَّعُونَ وَ أَنَّ المَهدِیَّ مِن وُلدِهِ.

من چنین کردم، ولی خدای عزّوجلّ به من وحی فرمود که [در عوض تحمّل این مصیبت] برای او (امام حسین علیه السلام) درجه ای است که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی رسد و او شیعیانی خواهد داشت که شفاعت می کنند و شفاعتشان مورد قبول قرار می گیرد و مهدی علیه السلام نیز از فرزندان اوست.

و در پایان مژده دادند:

فَطُوبَی لِمَن کانَ مِن أَولِیَاءِ الحُسَینِ وَ شیعَتِه هُم وَ اللهِ الفَائِزُونَ یَومَ القِیامَهِ.(۱)

خوشا به حال آنان که از دوستان و شیعیان حسین علیه السلام هستند. قسم به خدا این ها کسانی اند که در روز قیامت رستگار می شوند.

ابتداء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این رنجها را نمی خواستند، ولی خدا وحی۵.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۲۵.

می کند که اجر این مصیبت درجه ای است که احدی به آن نمی رسد. اگر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم باز هم رضا نمی دادند خداوند هم مستجاب می فرمود. ولی به بهای این همه فضیلت، شهادت حبیبشان را پذیرفتند. این تعبیر شاید شایسته نباشد ولی گویی یک نوع معامله میان خدا و اولیایش انجام می شود. خدا عوضی قرار می دهد تا در برابر این پاداش ها و اجرهای الهی، اهل بیت علیهم السلام به این امر راضی شوند و تا ایشان راضی نمی شوند خدا تقدیر را قطعی نمی کند.

۷-۳-۱) شاخص ترین پاداش های الهی به سیّدالشّهدا علیه السلام

محمّد بن مسلم می گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ اللهَ تَعَالَی عَوَّضَ الحُسَینَ علیه السلام مِن قَتلِهِ أَن جَعَلَ الإِمَامَهَ فِی ذُرِّیَّتِهِ وَ الشِّفَاءَ فِی تُربَتِهِ وَ إِجابَهَ الدُّعاءِ عِندَ قَبرِهِ وَ لَا تُعَدَّ أَیَّامُ زائِرِیهِ جَائِیاً وَ رَاجِعاً مِن عُمُرِه.(۱)

خدای متعال در عوض قتل امام حسین علیه السلام امامت را در نسلش و شفا را در تربتش و اجابت دعا را نزد قبر او قرار داد. و همچنین مدّت زمان زیارت زائران او، چه در هنگام رفتن و چه در برگشتن، جزو عمرشان حساب نمی شود.

اگر با همه این عطاها پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به جدّ می خواستند که این مصیبت رد شود، خدا رد می کرد. از بس که ایشان و اهل بیتشان عزیزند. از آن سو چون رضای خدا برای آن ها از همه چیز مهم تر بود و دیدند۱.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۲۱.

خـدا به این راضـی است و به خـاطر رضایتی که دارد این پاداش ها را قرار داده است، راضـی شدنـد و پذیرفتنـد. در واقع مهم برای پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام، رضایت خدا بوده است.

توجّه شود که پاداش به خودی خود اصالت نـدارد. این پاداش ارزنده است چون رضایت خدا در آن است. از این عطایا معلوم می شود برای خدا محبوبیّت ویژه ای دارد که امام حسـین علیه السـلام پای این قضـیه بایسـتند، به شـهادت تن دهند، تسلیم این رضایت الهی بشوند و این مصیبت ها را به جان بخرند تا خدا این پاداش ها را در عوض آن قرار دهد و لذا ایشان هم پذیرفتند.

۲) گوشه ای از عبادات سیّدالشّهدا علیه السلام

اشاره

حـال ببینیم وقتی امـام حسن علیه السـلام فهمیدنـد خـدا به این راضـی است، چه کردنـد. واقعـاً عـاجزیم از این که بگوییم چه کردنـد. مـا کوچک تر از این هستیم که عظمت عبادت هایی که سیّدالشّـهدا علیه السـلام در این راه انجام دادنـد را بیان کنیم. فقط گوشه ناچیزی از آن را بیان می کنیم.

از کتـاب «خصایص الحسـینیه» نقل می کنیم. از کسـی که خودش شـیفته و عاشق است و به قول معروف خود اهل این طریقت است. اوست که باید برای ما بگوید.

۱-۲) رضا و صبر

در اوایل این کتاب، مرحوم شیخ جعفر شوشتری عبادات قلبی سیّدالشّهدا علیه السلام را نام می برند.

دوازده عبادت قلبی را ذکر می کنند. ما به برخی از آن موارد اشاره می کنیم که ببینید این عبادت هاست که عظمت امام حسین علیه السلام را نمایان می کند.

یکی از عبادات آن حضرت، «رضا» است. ایشان می فرماید:

حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام در بالاترین درجات رضایت بودند. خودشان فرموده اند:

رِضَی اللهِ رِضَانَا أَهلَ البَیت.(۱)

رضای خدا، رضای ما اهل بیت است.

ایشان به بزرگ ترین مصیبت ها راضی شدند و به این که اعضای بدنشان قطعه قطعه شود؛ یا به جراحت و زخم شدن آن و یا به این که تن شریفشان کوبیده و له شود. این جمله را از امام حسین علیه السلام نقل می کنند که معروف است وقتی امام حسین علیه السلام می خواستند از مکّه خارج شوند فرمودند:

کأنّی بأَوصالی تَقَطَّعُها عُسلانُ الفَلَواتِ، بینَ النّواویسِ و کربلاءَ.(۲)

گویی می بینم قطعه های بدن من را گرگ های بیابان بین نواویس و کربلا تکّه تکّه می کنند.(۳)

از مواردی که ذکر کرده اند صبر آن حضرت است. صبر مقام بالایی است. ایشان می فرماید:۵.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۶۷.

۲- اللّهوف، ص ۶۰.

۳- الخصائص الحسینیّه، ص۳۵.

صبر، مناط مقام ائمّه علیهم السلام است. قرآن می فرماید:

(وَ جَعَلنا مِنهُم أَئِمَّةً یَهدُونَ بِأَمرِنا لَمّا صَبَرُوا).(۱)

ما از آن ها امامانی قرار دادیم که به سوی امر ما هدایت می کنند چرا که اهل صبر بودند.

و روایت می آورند که:

خدای متعال در شب معراج به پیامبرش وحی کرد که خدا تو را به سه چیز امتحان می کند تا این که ببیند صبرت چه قدر است. یکی جوع و گرسنگی که فقرای امّتت را باید بر خودت ترجیح دهی. دوم تحمّل اذیت و تکذیب و هراس شدید و این که باید جانب را در راه خدا بگذاری و با جان و مالت با اهل کفر و نفاق جهاد کنی و درد و جراحت جنگ را به جان بخری. سوّم مصیبتی است که از اهل بیتت علیه السلام به تو وارد می شود. این مصیبت، هم درباره برادرت امیرالمؤمنین علیه السلام است هم دخترت و هم دو فرزندت. پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عرضه داشتند: انا لله و انا الیه راجعون.(۲)

مرحوم شیخ جعفر بعد از نقل این روایت می فرماید:

در این پیمان خدا که «باید صبر کنی» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به همه مصائب صبر فرمود امّا در مورد حسین علیه السلام در مقاطع مختلف عمرش نتوانست گریه نکند.

و توضیح می دهند:

این که نتوانستند گریه نکنند، منافات با صبر ندارد. بلکه گریه، لازمه شفقت و رقت قلب است... رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هرگاه از۲.

۱- سجده/۲۴.

۲- کامل الزّیارات، ص۳۳۲.

حسینش یاد می کرد یا او را می دید، گریه بر ایشان غلبه می کرد. و به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: این پسر مرا بگیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام را می گرفتند و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم زیر گلوی او را می بوسیدند. امام حسین علیه السلام می پرسید: «پدر جان! چرا گریه می کنید؟» می فرمود: «پسرکم! من جاهای شمشیر که به بدن تو برخورد می کند را می بوسم»(۱)

ایشان هرگاه می دیدند که حسینشان خوش حال است گریه می کردند، اگر می دیدند غم ناک است گریه می کردند. اگر می دیدند لباس جدید و تازه ای به تن دارد گریه می کردند. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسین علیهم السلام هم گریه می کردند.(۲)

امّا صبر خود امام حسین علیه السلام چه بود؟ چنان بود که در زیارت ناحیه عرض می کنند:

قَد عَجِبَت مِن صَبرِکَ مَلائِکَهُ السَّمَاوَات.(۳)

فرشتگان آسمان ها از صبر تو به شگفت افتاده بودند.

بعد مصیبت عجیبی را مرحوم شیخ در این جا ذکر می کنند.(۴) می فرمایند:

یک مقدار فکر کن در احوال او و تصور کن. افتاده است روی بیابان داغ در حالی که به اعضای بدنش جراحت وارد شده است. آن قدر تیر و نیزه خورده که معلوم نیست تعدادش چه قدر است. فرق سر ایشان۹.

۱- کامل الزّیارات، ص ۷۰.

۲- الخصائص الحسینیّه، ص۳۸.

۳- بحارالانوار، ج۱۰۱، ص۲۳۹.

۴- الخصائص الحسینیّه، ص۳۹.

شکافته شده، پیشانی اش شکسته، سینه اش در اثر تیرها له شده و از تیر سه شعبه سینه اش سوراخ شده. تیری در گلوگاه اوست، تیری زیر چانه اوست، تیری به حلق او اصابت کرده است. جگرش از تشنگی سوخته، لب هایش از تشنگی خشک شده است، قلبش از دیدن شهدا آتش گرفته، بچّه هایش از یک طرف دیگر باعث دل شکستگی او شده اند، در اثر ضربه زرعه بن شریک کف دست ایشان قطع شده، نیزه به پهلویش خورده، سر و محاسنش از خون او خضاب شده، استغاثه و فریاد طلبی خانواده اش بلند است و او می شنود، شماتت دشمن را می شنود و وقتی چشم باز می کند می بیند که بعضی از کشته شده ها روی بعضی دیگر افتاده اند. با همه این حرف ها در آن حال یک آه نکشید و یک قطره اشک نریخت. فقط عرضه داشت:

صَبراً علی قضائِکَ یا ربِّ لا اله سِواک یا غیاثَ المستغیثینَ مالی ربٌّ سواک ولا معبودٌ غیرُک صبراً علی حُکمِک یا غیاثَ من لا غیاثَ لهُ.(۱)

ای پروردگارم! بر قضای تو صبر می کنم. معبودی جز تو نیست ای فریادرس فریادخواهان! من پروردگاری جز تو و معبودی غیر تو ندارم. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس آن که برایش فریادرسی نیست!

این همان صبری است که ملائک از آن تعجب می کنند. عبادت را ببینید! صبر و رضایت را ببینید!ه.

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین، ج۱، ص۵۱۰ به نقل از مقتل الحسین (مقرّم) و ینابیع المودّه.

۲-۲) حالات متضاد امام حسین علیه السلام در پی رضا و صبر

امام جواد علیه السلام از پدرانش از امام سجّاد علیه السلام نقل می فرمایند:

وقتی که کار بر حسین بن علیّ علیهما السلام سخت شد، آن هایی که همراه او بودند به او می نگریستند می دیدند حال آن حضرت خلاف حال بقیه است. وقتی کار شدیدتر می شد رنگ آن ها عوض می شد. بدن هایشان می لرزید، دل هایشان می تپید و در هراس می افتاد. امّا خود ابی عبدالله و بعضی از همراهان خاصّ ایشان، رنگ بدنشان نورانی شده بود. جوارحشان، سکون و نفس و جانشان آرامش داشت.

یعنی در اوج مصیبت، مقام اباعبدالله و خصّیصین حضرت به جایی می رسد که صورت و بدنشان نورانی تر و آرامششان بیش تر می شود. چون می بینند که لحظه به لحظه به آن وعده ای که با خدا کرده اند و خدا به آن راضی است، عمل می کنند و به آن نزدیک می شوند.

این دو حالت ضد را چگونه با هم جمع کردند؟ هم ناراحتی و رنج مصیبت را، که هم صبر می طلبد و هم آرامش روحی را. شدت این رنج ها در زمانی است که اشقیا می خواستند به اهل بیتشان حمله کنند و خیام را غارت نمایند. امّا ایشان با غیرت وصف ناشدنی شان باز هم تحمّل می فرمودند. این مقام، مقام بزرگی است.

حضرت ادامه می دهند که:

بعضی [اصحاب آن حضرت] به بعضی دیگر می گفتند: نگاه کنید که حسین بن علی علیهما السلام از مرگ باکی ندارد.

این نیست مگر به خاطر آن مقام رضا و بالاترین سطح رضا که امام حسین علیه السلام داشتند. و همه این ها امتحان رضای آن حضرت بود.

ص: ۱۷۰

این جا امام حسین علیه السلام به اصحابشان فرمودند:

صَبراً بَنِی الکِرَامِ فَمَا المَوتُ إلَّا قَنطَرَهٌ تَعبُرُ بِکُم عَنِ البُؤسِ وَ الضَّرَّاءِ إلَی الجِنَانِ الوَاسِعَهِ وَ النَّعِیمِ الدَّائِمَهِ فَأَیُّکُم یَکرَهُ أَن یَنتَقِلَ مِن سِجنٍ إلَی قَصرٍ وَ مَا هُوَ لِأَعدَائِکُم إلَّا کَمَن یَنتَقِلُ مِن قَصرٍ إلَی سِجنٍ وَ عَذَابٍ.(۱)

ای فرزندان کرام صبر کنید. مرگ نیست مگر پلی که شما را از ناراحتی و رنج به سوی بهشت پهناور و نعیم دائمی می برد. پس کدام یک از شما کراهت دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ و مرگ برای دشمنانتان نیست مگر مانند کسی که از قصر به زندان و عذاب می رود.

پس دو حالت ضدّ هم به خاطر مقام رضا در آن حضرت جمع شده بود و این عظمت مقام حضرت را می رساند.

به هر طریق ما نمی توانیم عظمت عبادتی را که سیّدالشّهدا علیه السلام در این امر از خود نشان داد، ترسیم کنیم و بفهمیم و فقط یکی دو مصداق آن را عرض کردیم. عظمت همین ها را اگر بفهمیم شاید تصدیق کنیم که امام حسین علیه السلام چه کرد و چه طور بندگی خودش را در پیشگاه خدا اظهار نمود.

۳-۲) انگیزه های گریه بر سیّدالشّهدا علیه السلام

مرحوم شیخ دو نوع انگیزه برای گریه بر سیّدالشّهدا علیه السلام مطرح می کنند: یکی «باطنی و درونی» و دیگری «خارجی».ر.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۹۷، ح۲، به نقل از معانی الاخبار.

دربـاره انگیزه هـای خـارجی می گوینـد امـور خـارجی که گریه می آورد ده چیز است. سـپس برای هر مـورد در کتـاب خود شواهدی را هم ذکر کرده اند از جمله:

۱- شنیدن اسم حضرت.

۲- سخن گفتن از آن حضرت. نقل کرده اند وقتی که حضرت آدم و حضرت زکریا علیهما السلام نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کردند، گفتند قلب ما می شکند و اشک ما جاری می شود.(۱)

۳- نگاه به آن حضرت.

۴- نگاه کردن به مدفن و حرم حضرت.

۵- دست زدن به بدن ایشان و بوسیدن آن حضرت.

در این باره می گویند:

مصداقش این که جدّ گرامی شان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلبم در مواضع متعدّدی از این سبب به گریه افتاد. حسین علیه السـلام را به آغوش می کشـید و زیر گلوی او را می بوسـید و گریه می کرد. بالای قلبش را می بوسـید و گریه می کرد. پیشانیش را می بوسـید و گریه می کرد. دندان هایش را می بوسید و گریه می کرد. از بالا تا پایین بدنش را می بوسید و گریه می کرد. ابی عبـدالله عرض می کرد: پدرجان، چرا گریه می کنید؟ می فرمود: همه این جاهایی را که می بوسم، جای برخورد شمشیر است. برای همین گریه می کنم.

اگر کسی از ایشان می پرسید: چرا وقتی دندان های او را می بوسید گریه می کنید؟ می فرمود: این همان دندان هایی است که چوب خیزران۸.

ص: ۱۷۲

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۴۵؛ بحارالانوار، ج۱۴، ص۱۷۸.

به آن خواهد خورد. آن روزی که ابن زیاد به خنده می افتد، من به خاطر خنده ابن زیاد است که می گریم.

اگر کسی می پرسید که چرا بالای قلب ایشان را می بوسید؟ می فرمود: این همان جایی است که تیر سه شعبه خواهد خورد.

خواهرش زینب زمانی خواست آن جاهایی را که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوسیده ببوسد، امّا نتوانست. برای این که اعضائشان مجروح بود. عضو سالمی در بدنش نبود. خصوصاً بعد از آن که اسم ها آمده و بدن را له کرده بودند. اگر آن اسب ها را هم روی بدن ها نتازانده بودند، از کثرت تیر و شمشیر و نیزه در بدنش چیز سالم باقی نگذاشته بودند. همه عضوها از هم جدا و قطعه قطعه شده بود.

خاک عالم به سرم کز اثر تیر و سنانجای یک بوسه من در همه اعضای تو نیست

بعد می فرمایند:

نه، زینب نتوانست آن جاهایی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوسیده است را ببوسد، امّا یک موضع از بدن او را بوسید که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نتوانست ببوسد و آن گلوی بریده حضرت بود. آن جایی که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلبم ظاهرش را بوسیده بود باطن آن رگ های بریده را بوسید. به همین جهت بود که وقتی صورتش را گذاشت روی گلوی بریده برادر با صدای بلند ندا کرد:

انّ هذا حسینٌ مقطَّع الاعضاء و منحورٌ بالقَفا.

این حسین است که اعضایش جدا شده و سرش از قفا و پشت گردن بریده شده است.

مرحوم شیخ جعفر می گویند: من نمی دانم زینب علیها السلام از کجا فهمید

ص: ۱۷۳

که سر از پشت گردن بریده شده است. و احتمالاتی را مطرح می کند:

یـک احتمـال این است که بگوییم آن زمان که سـر برادر را می بریدنـد ایشان مشاهـده می کرده است. امّا این خلاف روایات است. چون حضرت به خواهرشان فرمودند از خیمه بیرون نیا و بعید است که ایشان خلاف امر برادر کنند.

احتمال دوم این است که از مردم این مطلب را شنیده باشند. و این هم بعید است.

احتمال سوّم را ترجیح می دهند. این که خود حضـرت زینب علیها السـلام این مطلب را اسـتنباط کرده باشـند. ایشان وقتی بدن شریف برادر را دیـد، بـدن طوری بر روی زمین افتاده بود که یقین کرد سـر را از پشت گردن بریـده انـد. وقتی دیـد با صورت روی زمین افتاده از آن جا این را فهمید. آن وقت مصیبت از اصل کشته شدن، سنگین تر شد.(۱)

بارالهـا! به حق این صورت خاک آلوده و سـر بریـده و تن خرد شـده، انتقام این خون را زودتر از زود از نامردمان بگیر و ما را برای یاری منتقم این خون مطهر توفیق عنایت فرما!

جمع بندی و نتیجه گیری فصل پنجم

قـدر و منزلت پیـامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حضـرت صـدیقه طـاهره علیهـا السـلام نزد خداونـد چنـان والاست که خداوند پیش از مقدّر کردن شـهادت امام حسـین علیه السلام و اسارت اهل بیتشان، نخست جدّ و مادر والامقامشان را نسبت به این سرنوشت راضی می فرماید. جالب است که این دو۶.

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۹۶.

بزرگوار نخست از پذیرش چنین مصیبتی ابا داشته اند. به همین خاطر خداوند متعال محبوب های خود را با دادن اجر و پاداش های گران سنگی نسبت به این امر راضی می کند. از جمله آن که: «مقام شفاعت وسیعی به اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان می دهد و دست ایشان را در این زمینه باز می گذارد»، «به زوّار سیّدالشّهدا علیه السلام عنایات ویژه می فرماید»، «تربت سیّدالشّهدا علیه السلام را شفا بخش می گرداند» و «اوصیای پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تا امام عصر علیهم السلام را از نسل سیّدالشّهدا علیه السلام قرار می دهد». این ها حاصل صبر عجیب امام حسین علیه السلام و رضای ایشان به خواست الهی است که خود نمایانگر فتح قله های عبودیّت توسّط آن بزرگوار می باشد.

غرض ما از طرح این بحث این بود که گوشه ای و مختصری از آن چه اتّفاق افتاده را رصد کنیم تا اوّلاً از تحلیل های غلط و نادرست در امان باشیم، ثانیاً مقداری از پشت پرده ها هم که در روایات برای ما گفته اند را بدانیم تا ارادتمان به سیّدالشّهدا علیه السلام بیشتر شود و در نهایت معرفتمان به خدا افزوده گردد. معرفت خدا آن قدر اهمیّت داشته و دارد که می بینیم چه کسانی در این راه به چه فداکاری هایی افتاده اند. امید که خدا در این امتحان بندگی، ما را در تأسی به پیشوایانمان روز به روز موفّق تر و سربلندتر بگرداند.

الحمد لله ربّ العالمین

و صلی الله علی محمّد و آله الطّاهرین.

ص: ۱۷۵

فهرست منابع

۱- قرآن کریم

۲- اثبات الوصیّه للامام علیّ بن ابی طالب علیه السلام، ابوالحسن مسعودی (م ۳۴۶ هـ ق)، انتشارات انصاریان.

۳- الاحتجاج، ابو منصور احمدبن علیّ بن ابی طالب الطبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۴- اختیار الرّجال (رجال الکشّی)، ابوعمرو محمّد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ ق.

۵- الارشاد، محمّد بن محمّدبن نعمان ملقّب بالمفید، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ هـ ق.

۶- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمّدبن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ ق) تحقیق محمّد البجاوی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ هـ ق.

۷- الامالی، ابو جعفر محمد بن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی الملقّب بالصّدوق، ترجمه: آیت الله کمره ای، انتشارات کتابخانه اسلامیّه، ۱۳۶۲ هـ. ش.

ص: ۱۷۷

۸- الامامه و السّیاسه (المعروف بتاریخ الخلفا)، ابومحمّد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه الدّینوری (م ۲۷۶ هـ ق)، تحقیق علی شیری، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

۹- البدایه والنهایه، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدّمشقی (م ۷۷۴ هـ ق)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق.

۱۰- انساب الأشراف، احمدبن یحیی بن جابر البلاذری (م ۲۷۹ هـ ق)، تحقیق سهیل زرکار و ریاض زرکلی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ هـ ق.

۱۱- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم، محمّدبن حسن صفّار، محقّق: کوچه باغی، محسن بن عبّاس علی، مکتبه آیت الله مرعشی النّجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۱۲- تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)، ابوجعفر محمّدبن جریر الطّبری (م ۳۱۰ هـ ق)، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، دار التّراث، بیروت، ۱۳۸۷ هـ ق.

۱۳- تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (م ۲۵۲ هـ ق)، دار صادر، بیروت.

۱۴- تفسیر العیّاشی، محمّد بن مسعود عیّاشی، چاپخانه علمیّه تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.

۱۵- تفسیر علیّ بن ابراهیم القمّی، علیّ بن ابرایم القمّی، مؤسّسه دارالکتب قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۶- تلخیص الشّافی (تلخیص کتاب «الشّافی» لعلم الهدی السیّد المرتضی)، ابوجعفر محمّدبن حسن طوسی، انتشارات محبّین، ۱۳۸۲ هـ ق.

ص: ۱۷۸

۱۷- الخصائص الحسینیّه، آیه الله شیخ جعفر شوشتری، منشورات المطبعه الحیدریّه، نجف ۱۳۶۹ هـ ق.

۱۸- جلاء العیون، محمّد باقر مجلسی، انتشارات سرور.

۱۹- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سیّد محمّد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، تهران، ۱۳۸۸ شمسی.

۲۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۲۱- شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی، دفتر نشر الکتاب، ۱۳۶۲.

۲۲- الصّراط المستقیم الی مستحقی التّقدیم، ابی محمّد علیّ بن یونس نباطی بیاضی عاملی (م ۸۷۷ هـ)، مکتبه المرتضویّه، ۱۳۸۴ قمری.

۲۳- الطّبقات الکبری، محمّد بن سعدبن منیع الهاشمی البصری (م ۲۳۰)، تحقیق محمّد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

۲۴- الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش.

۲۵- کامل الزّیارات، جعفربن محمّدبن قولویه قمّی، انتشارات مرتضویّه، نجف اشرف، ۱۳۵۶ هـ.ش.

۲۶- الکامل فی التاریخ، عزّالدین ابوالحسن علیّ بن ابی الکرم المعروف بابن الاثیر (م ۳۶۰ هـ ق)، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ هـ ق.

۲۷- کمال الدّین، ابوجعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه القمّی الملقّب بالصّدوق، انتشارات دارالکتب الاسلامیّه، قم، ۱۳۹۵ هـ.ق.

۲۸- اللّهوف علی قتلی الطّفوف، رضیّ الدین ابوالقاسم علیّ بن موسی بن جعفربن محمّد بن طاووس، انتشارات جهانی، تهران، ۱۳۴۸ ه_ ش.

۲۹- مجموعه رسائل اعتقادی، علّامه محمّد باقر مجلسی، تحقیق سیّد مهدی رجایی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ ه_ ش.

۳۰- مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرّسول، محمّد باقر مجلسی، مصحّح: هاشم رسولی محلّاتی، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۴۰۴ ه_ ق.

۳۱- المسائل العکبریّه، محمّد بن محمّد (المفید)، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه_ ق.

۳۲- المستدرک علی الصّحیحین، محمّد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دارالکفر، بیروت، ۱۳۹۷ ه_ ق.

۳۳- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری (محدّث نوری)، مؤسسه آل البیت لاحیاء التّراث، ۱۴۰۸ ه_.ق.

۳۴- مقاتل الطّالبیّین، ابی الفرج علیّ بن الحسین الاصفهانی (م ۳۵۶ ه_ ق)، تحقیق سیّد احمد صقر، دارالمعرفه، بیروت.

۳۵- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی تصحیح سیّد ابراهیم میانجی، مکتبه الاسلامیّه، تهران، ۱۳۵۸.

۳۶- موسوعه کلمات الامام الحسین: معهد تحقیقات باقر العلوم، دارالمعروف، قم اردیبهشت ۱۳۷۴.

۳۷- نهج البلاغه، السیّدالشّریف الرّضی، نسخه صبحی صالح، انتشارات دار الهجره، قم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹